ЛЫ

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارک
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات ـ باشهزاده احمدعلی خان
(درانی) مدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار
ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود
اول عقرب ۱۳۱۲ هجری شمسی
۲۴ اکتوبر ۱۹۳۳ میلادی

اشـــــــــــتراك

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ «
« خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
مضار رشوت	غلام جیلانیخان اعظمی معاون انجمن ادبی	۱
رشوت	عبدالله خان رستاقی متخلص به (عارف)	٦
مقام ادب و ادبا در حیاة بشر	غلام جیلانی خان جلالی	۹
سینما و اهمیت آن در عالم	سید قاسم خان ترجمان	۲٤
مرگ	اثر تولستوی ترجمه م ، صفر وکیل نورستانی	۳۳
ادب و انشاء	سید مبشر خان طرازی	۳۸
وطن	مستغنی	٤٥
صباوت	اثر تولستوی م، صفر وکیل نورستانی	٤٦
شعرای افغانستان	سرور خان گویا	٥۱
فقهای افغانستان	قاری عبدالله خان	٥۹
مشاهیر افغانستان	م ، کریم خان نزیهی	٦۳
مشاهیر حربی افغانستان	امین الله خان (زمرلای)	٦۹
افغانستان ۱۳ قرن پیش	ترجمه سید قاسم خان ترجمان	۷٥
آثار محررین افغانستان	م ، کریم خان نزیهی	۸٦
فوت رجال معروف دنیا	انجمن	۹۱
تقریظ	انجمن	۹۳
بشارت	اعظمی	۹٤
جشن	انجمن	۹٦
ورود		۱۰۲

تصاویر	صفحه
تابلوی خزان	اول
نفری صنف پیاده قول اردوی کابل خدمتی سمت جنوبی که حاضر مرکز شده وبحضور ملوکانه مشرف شدند	۸و۹
ملا رستم خان شاعر پنجشیری	٥۰
ع ، مدیران وهیئت اداری دارالتحریر شاهی	٦٤
پل گلبهار	۷۰
دره پچه غان نجراب	۷۹
اعلیحضرت ملك فیصل شاه متوفی و اعلیحضرت امیر غازی شاه موجودهٔ عراق	۹۱
سر ادوارد گری ، ژوژالد	
هیگ وزیر بحریهٔ فرانسه	۹۲

LIBRARY OF CONGRESS
RECEIVED
FEB 28 1934
DIVISION OF DOCUMENTS

افسوس که نامهٔ جوانی طی شد
آن حیف طرب که نام او بود شباب

وین تازه بهار جاودانی دی شد
صد حیف ندانم که کی آمد کی شد

خیام (لوگری)

کابل

مضار رشوت

بقلم آقای غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی .

یکی از اعتیادات مضرهٔ که افراد و جماعات بشری را در پرتگاه عدم و ذلت می اندازد رشوت است !

رشوت گناهی است لازمی و هم متعدي ! رشوت جرمی است که ضرر آن هم بنفس شخص مرتکب میرسد ، هم بهیئت جامعهٔ انسانی .

هرگاه ما بمضار رشوت تدقیق کنیم می بینیم جرم مذکوره بمراتب از هرجرمی سنگین تر است حتی از دزدی ؛ یعنی دزد خانهٔ مشخصی یا فرد معینی را به تباهی و هلاکت می اندازد اما مجرمین رشوت خانهٔ وطن را بر باد کرده و ملتی را مضمحل می گردانند . حال می بینیم این عادت مذموم چگونه در افراد تاثیر کرده و موجب فساد اخلاق آنها می شود :ـــ

دنائت اخلاق ، سؤتربیه ، جهل که منبع دیگر رذایلی میباشد ـ براي رشوت خواري و این اعتیاد مضره نیز منشأ اساسی و محرك بزرگی شمرده میشود ! یعنی کسانیکه از سؤ تربیه و پستی اخلاق آبروی خود شانرا ریختانده و باین ذلت نفس تن میدهند و یا از سبب جهل مضرت آنرا سنجیده نتوانسته و این ارتکاب را بی

اهمیت و یك چیز ساده می انگارند ؛ یگانه وسیلهٔ اغوا بوده و براي فریب این گونه اشخاص که فاقد مزایاي اخلاقی و ازحظوظ معنویه بی بهره بوده و طبعاً تعلق درلذت مادي و نفس پرستی دارند ؛ یعنی باید همواره مثل حیوانات لاشه خوار شکم خود شانرا از هر جنس کثیفی که باشد مملو ساخته و فرقی بین زشت و زیبا نمی نمایند .

بهر حال انحطاط اخلاقی در اقوام بیشتر موجب شیوع این بلیه مهلك اجتماعی بوده و بصورت یك مرض ساری افراد را مسموم میگرداند . رفته رفته این بلا سبب تقلید و اعتیاد دیگران واقع شده و جمعی را فاسد می سازد . مقصد از ارتشا پوشانیدن حق و حقیقت و اجراي اعمال مغرضانهٔ غیر صحیح یا حق را معطل کردن وانصاف را کشتن است . حاصل مادی آن نفس را بکثافات آلودن و شرافت معنوي را خفه و مسموم ساختن و نتیجهٔ ابدی آن سیاه روئی و خسرالدنیا والاخره شدن است وبس !

مهمترین اضرار رشوت همانا اول : ــ تولید نفاق و بد دلی است بین دولت و ملت ؛ چه رشوت عموماً در طبقهٔ مامورین دولت بیشتر از جنبهٔ اقتدار آنها در امور عامه رواج داشته و حس صداقت و اعتماد ملت را نسبت بدولت ضعیف و مشوب میگرداند .

دوم : ضرریست که بقوانین دولت وارد شده و اجراي احکام قانونی را از مجرای صحیح و حقیقی آن منحرف و معطل میگرداند . سوم : ضرریست باقتصادیات و سرمایه های عمومی مملکت ، یعنی اگر بلحاظ پنجروپیه منافع شخصی عاملی از صد روپیه محصول دولت صرف نظر میکند طبعاً بلحاظ اغراض ۲ نفر راشی و مرتشی خزانهٔ مملکت که سرمایهٔ عموم ملت است متضرر و خساره مند می شود .

چهارم : ضرر امنیت عامه است یعني دستهارا که قوانین شرع و سیاست حکومات از تعدي و شرارت و قتل نفس و تاراج مال و جان اهالی باز داشته است، مامورین و اشخاصیکه مؤظف و مواظب این خدمت هستند هرگاه باین پستی تن در

LIBRARY OF CONGRESS MAR 4 1921

داده و مرتکب رشوت خواري میشوند البته دیگر برای اشرار خوف ومانعی باقي نخواهد ماند :

این اعتیاد بد که دارای اضرار متعدده و خسارات مهمه بوده ومیتوان براي هر مطلب مضره آن کتاب جداگانه تالیف نمود عجالتاً ما از تشریح آن صرف نظر کرده می گوئیم :- رشوت خواری و تن دادن باین اعتیاد پست روح اخلاق و جوانمردي را در یك ملتی کشته مزاج وعواطف افراد را بقدری پست و دني میسازد که بوطن فروشی و کشتن شرافت ملی هم ابقا نمی نمایند .

پیشرفت پولتیك و دسایس دشمنان خارجی در یك مملکتی نیز بوسیلهٔ همینگونه رشوت خواران ومعتادین باین رذالت صورت میگیرد .

افراد یك جامعه و ملتی که سعادت و اقبال منتظر آنها میباشد وقتا که از طریق جوان مردی و تعقل می اندیشند که وطن خانه و مأمن مشترك ما بوده و تمام افراد کشور برادر و قوم همدیگریم و ارباب حکومت را از جملهٔ افراد ملت انتخاب کرده و به مقصد تنظیم امور مهمهٔ اجتماعی وظیفه دار ساخته ایم و البته بقدر توان جامعه هر فردي اعاشه شده و بفرا خور خدمت و قابلیت خویش مزدی بازیافت خواهد نمود ؛ پس از نقطهٔ نظر انصاف و حسن محاکمهٔ وجدانی هیچکس حق ندارد در اموال و سرمایه هاي فردی و اجتماعی مملکت تعدی کنند بلکه این تعدی را یکنوع دزدی و شرارت علنی بر علیه منافع و مفاد جامعه تصور کرده و از رشوت خواری نفرت خواهند نمود .

روح قوانین دنیای متمدن امروزه توام عدالت و رفع تعدیات است که جلوگیري از رشوت یا این بزرگترین عامل تعدیات اجتماعی در ردیف اول این قوانین جا داشته و مورد تعقیبات حکومات واقع می شود .

نتیجه خوشگوار علم و تربیت ملل متمدنه و رسیدن شان بعروج عزت و ترقی رویهم رفته ناشی از همین مطلب است که باید هرکس بحق و دست مزد خود قانع بوده بوطن و قوانین موضوعه دولت خیانت نکند! یعنی برای اغراض پست خود رشوتی نخورده و پروگرام ها و پلان های دولت را مختنق نگردانند.

کسانیکه از اسرار جنگ عمومی گذشته دنیا مطلع بوده و فهمیده اند کدام دولتی درین جنگ خساره بیشتر کشیده میدانندکه یکی از علل آن مسئله رشوت خواری بوده است! یعني افراد مسئول آن رشوتی خورده و اسرار جنگي و سیاسی دولت خود را بخصم سپرده است. بالعکس فاتحین آن حرب بزرگ دولی بوده که مامورین آن بصداقت و صمیمیت بوطن خود ها خدمت کرده و پلان های حربی دولت خود شان را ناموس کارانه پیش برده اند.

دولت هاي دنیا مراکز آمال ومنابع اسرار و مفاد عمومیهٔ جوامع بشریه است! و این مراکز عالیه بصورتی محفوظات ملي را اداره توانسته و آمال ملت را از پیش برده می‌توانند که مامورین‌وافراد آن کشور با افکار واعمال دولت‌خود موافق وصدیق بوده بواسطه ارتکاب رشوت وخیانت موانعی درطریق خط مشی دولت واقع نکنند!

امروز گویا یکی از مهم ترین اسرار موفقیت وترقی دول متمدن ومترقي جهان همین نکته است که مامورین دولت اعم از طبقات عالي وادنی الي سائر افراد ملت نظریات واحدي را تعقیب کرده وهمه بلا استثنا خود شان را شریك منافع و سعادت جامعه و وطن دانسته ومسئول پیشرفت آمال ونظریات دولت خود میدانند.

در وطن عزیز ما چند سال قبل طوریکه همه میدانیم کار رشوت خواری بجائی رسیده بود که ملت عزیز همه بواسطه رشوت خواری و تعدیات مامورین و بي مبالاتی حکومت مجبور بقیام مدهشی شده وآنهمه قوانین ومطالب‌عصری درنزد ملت بکلی بدنام گردید حتي اگر به مقابل‌ملت اسمي از قوانین‌برده می‌شدملت باشدت وتنفر میگفتند:

(رشوت سابق ازین برضاي طرفین اخذ میشد ولي حالا بقانون برابر کرده میگیرند)
خداي‌را شکر که شاه کار آگاه ما که‌فطرتاً مخالف‌رشوت خواری بوده واین عمل مذموم در عصر همایون شان بانهایت درجه تقلیل یافته و امید قوي است که در عهد اصلاح پرور نادرشاهی بطوریکه دیگر مناهی از ساحت خاك وطن کم شده این عمل مذموم‌یعنی رشوت نیز بکلي رخت سفر بربندد .

امروز باید شکریهٔ ذات خداوندي را نمود که این عمل مذموم از وطن عزیز ما درسایهٔ کفایت و دلسوزی حکومت حاضره منفور واقع‌شده وخدام این کشورباحقوق ومعاشات فراخور حال خود قناعت می نمایند ! امروز مامورین عصر نادري معنی جوان مردي ووطن دوستی را فهمیده اند و می بینیم مامورین امروزهٔ ما باعشق و علاقهٔ مخصوصی درفکر خدمت‌وتأمین سعادت وطن‌بوده رشوت را خیلي بنظر نفرت می بینند!

ما ازین احساس ونظریات شریف مامورین حکومت عصر نادرشاهی اظهار مسرت کرده میگوئیم آقایان برای صبروقناعت‌شما وبرای رفع خواهشات وراحت شما تن دادن بهمین زندگانی ساده ومختصریکه از ممر خیلي حلال وطیب معاش تان تهیه میشود خوشنود باید بود وفقط مزد آن نیکنامی وافتخار موجوده شما بوده حکومت متبوع تان از شما راضی وخالق تان از شما خوشنود میگردد !

امروز عامهٔ ملت ومامورین حکومت ما باید شکر گذار باشند که رشوت خواری درسایهٔ بیداری وتوجهٔ این حکومت شریف از افغانستان ما رخت سفر بربسته و امور برمحورصحیح خود دور می کند . امروز درسایهٔ حسن تربیه وتوجه حکومت فعلي آن‌لکه هاي ننگ وعار از دامن مامورین وطن زدوده وتاریخ عصر نادرشاهی نام خدام این کشور را بپاك نفسی وشرافت خواهد نوشت آخراً شاعر شیرین ونکته پرداز رستاقی آقای عبدالله خان عارف قصیدهٔ که درین موضوع ومصدق نظریات ما انشاد فرموده وباین تازه گی بادارهٔ مجلهٔ کابل رسیده است ما آنرا درینجا بنظر قارئین عزیز تقدیم وازین شاعر بلند قریحه و شیرین کلام وطن خود اظهار شکریه نموده و انتظار داریم مجلهٔ کابل را همیشه باینگونه آثار شیرین خود ممنون بفرمایند !

رشوت

اثر طبع شاعر شیرین کلام رستاقی
آقای عبدالله خان متخلص بعارف

می در پیاله ریز بهنگام نو بهار — از دست ساقیان سمن بوی گلعذار
گل پهن کرده مسند اقبال در چمن — سه برگه سبز بخت باطراف جویبار
از بوی سنبل است معطر دماغ باغ — وز رنگ لاله بست حنا پنجهٔ چنار
بلبل بصحن باغچهٔ گل سرود زن — قمری بشاخ سرو نشسته پر افتخار
مشاطهٔ سپهر عروسان غنچه را — از قطره های شبنم تر بسته گوشوار
بالیده بود سبزه بدامان کوه و دشت — در خنده بود کبك ببالای کوهسار
چون جعد شاهدان جفا جوی دلفریب — سنبل شکسته گیسوی مشکین تابدار
فصل نشاط خیز چنین در جهان که دید — جز عهد شاه نادر دوران تاجدار
سر شار نشأ ساقی گلرو بزیر بید — لب ریز باده مشربهٔ گل بشاخسار
اطفال مکتبان معارف بخوشدلی — دادند امتحان بزبانهای در نثار
رفتم بهر اداره پی جستجو که چیست — دیدم که گشته رشوت غدار خار وزار
گفتم چه کردهٔ که چنین ماندهٔ ذلیل . — عریان تنی و نیست ترا جامهٔ و قار .
آن صولت و صلابت و آن رتبه ات کجاست — بودی انیس حاکم و یار علاقه دار
رونق فزای محکمه بودی بهر طرف — کوتاه نیز پیش تو دست خزانه دار
هر مجلسی زفیض توی گشت گلشنی — هر گلخنی زآب تو میگشت لاله زار
سارق به آب روی تو تاراج ساز دهر — فاسق به اتحاد تو پیوسته کامگار
از کینهٔ تو بود دل عاجزان دونیم — آری زخنجرت جگر صادقان فگار
اکنون تراچه شد که به این سان ذلاکتی — دریك اداره نیست ترا رنگ اعتبار
قاضی بکشتن تو روایت بروی دست — مفتی نوشته محضر قتلت بپای دار
دایم کف کفایتت هر سو کشاده بود — ارباب و افسقال مدامت و ظیفه خوار
یك بندهٔ کمینهٔ تو بود محتسب — یك چاکر فلك زده ات بیك و قریه دار
مامور گمرك از نفست شاد و تازه رو — می خورد نقد و جنس عمل کرده بار بار

بلدیه از صفای محبت ترا رفیق — پیوسته از هدایت تو بود کامگار
قند کبود پوش کنارت بگوچه شد — امروز غیر اشك ترانیست در کنار
زیر بغل الاچهٔ ابریشمیت کو — چون کم بغل بحال زبونی بروز گار
کوقاب ساعت موزرت زیر آستین — کو خاتم نگینه زیاقوت آبدار
کو در جن پیاله پنهان بزیر کش — کواستکان نازك مرغوب دسته دار
کوشیشك کبابی سرکاتب زکوات — کوبره های پیش کش عاملان کار
از دوش آن خریطهٔ افغانیت چه شد — دوشت خمیده همچو غریبان خاکسار
کوموزه های فیشنی رسم تارتق — کوروی جایهای قناویز ساده کار
کوآن کلوش ساق بلند جلا فروش — کوچرم امریکانی زیبای خوش تیار
کورنگ رنگ شیرینی خوب دل کشت — کو جوره جوره شاهی خوقندی و حصار
کو دمبدم بخدمت مفتی نشستنت — فتوی بمدعای تو میداد بار بار
بردی گهی بحضرت مخدومه تارتوق — تا او سپارشی تو کند در میان کار
خالی ز پنجهٔ ستمت خانهٔ غریب — پر از کف کفایتت همیان کاردار
صاحب رسوخ و متعبرین وطن چرا — دیدم همه ز دوستیت می کنند عار
با رفته هست پاس نمك از مذاق دهر — یا یافته ز حیلهٔ تو ملك رستگار
کو ارمغان ناظر حاکم نهان ز خلق — تا خفیه از حریف تو بیرون کشد دمار
یا در زمانه نکبت و بی آبرو توئی — یا هندوی شکستهٔ قشاق در بخار
چون این حدیث از من بیمدعا شنید — آه از جگر کشید و بنالید زار زار
بر من خطاب کرد که ای شوخ در سخن — در دیده ام نشاند سوالت هزار خار
بودم به پای تخت وطن معتبر بسی — دزد و دغا بسایهٔ من داشت اعتبار
خورشید غرب گرد که از شرق سر کشید — دوران چرخ روز مرا ساخت شام تار
چون رهزنان ملت و دین رفت در سقر — زیرا که بود دیدهٔ دوزخ در انتظار
زیب وطن مربی ملت ضیای عدل — در پای جود سایهٔ احسان کرد گار
بوسید تاج و تخت سراپای او بسی — آورد چرخ خوشهٔ پروین پئ نثار
در یك اداره پای اقامت نیافتم — از مرکز امید شدم لاجرم فرار
پی پا و سر بهر طرفم بود جستجو — گاهی بکنج خانه و گاهی بکنج غار

خوردم بهر حکومت و هر شهر پشت دست
بنیاد زنده گانی من گشت تارو مار

در هیچ خانه شهد حلاوت نیافتم
افتاده پنجهٔ طربم در دهان مار

چون من سیاه بخت بگیتی نبوده کس
بر گشته روز تر چومنی نی بروز گار

باب امید بسته شد از شش جهت بمن
از ابر دیده اشك روان گشت شش قطار

رنج و عنا و سختی بسیار دیده ام
فرق برهنه سینهٔ ریش و دل فگار

هرهم نشین سابقه نفرت کند ز من
هر همدم قدیمه کند سوی من حقار

کس را بسوی من نظری التفات نیست
حتی بداست روز من از روز قرضدار

پنهان چو شیشهٔ می ام از دست محتسب
لرزان چو دزد خویم از بیم شهریار

زین بیش دشمنی بمن ایام چون کند
نی در وکیل چشم وفانی بقریه دار

آخر بگو که چارهٔ خود را چسان کنم
بر سنگ خورد شیشهٔ ناموس اعتبار

اینجا رسید گفتمش ای دیو تیره دل
تدویر و حیلهٔ تو دگر نیست پایدار

از بیم نا دری جگر شیر می درد
کز عدل اوست پنبه برد صرفه ازشرار

تا پای داری از وطن ما هلا گریز
هستی مخل مملکت ای زشت نابکار

از من شنید این سخن آن مادهٔ فساد
بشکست رنگ بروخ وبگریست زار زار

چون دیو از کلیمهٔ لا حول دور رفت
خالی زتوشهٔ سفرو زاد و برگ و بار

چون فتنه از صلابت سلطان جم شکوه
پاچون خریف از نفس باد نو بهار

پوشید رو چو دشمن ملت بزیر خاك
غالب که رفت درپی دزدان بقعر نار

«عارف» زبان خامه بکام دوات گیر
دست دعا برآر بر شوت ترا چکار

گو از صمیم قلب که ای شاه دین پرست
حقت همیشه یارو خدایت نگاهدار

تاهست در شمار شب و روز و ماه و سال
تا آفتاب و ماه است برین چرخ زرنگار

تا هست مشتری و عطارد بر آسمان
تا هست آسمان و زمین هردو برمدار

تا توسن زمانه بود تیز خوش خرام
تا اشهب سپهر بود تند و راهوار

هر جمعه در منابر گردون خطیب عدل
خوانناد مدح نادر دوران کامگار

یارب بقرب و عزت شرع محمدی
او را بخانه دان شریفش نگاهدار

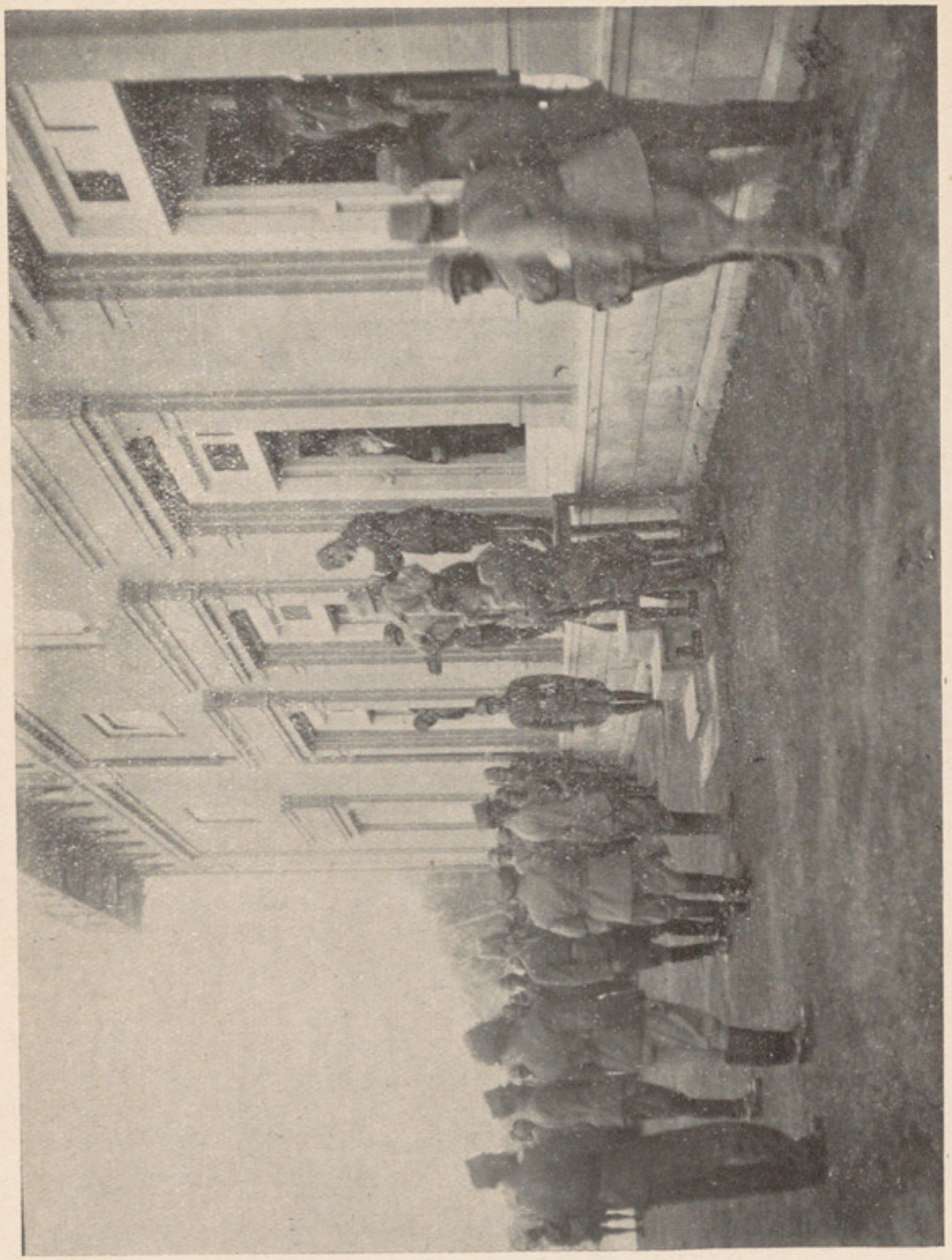

یکعده از صنف پیاده قول اردوی کابل که بعد ایفای خدمات و مجهودات در سمت جنوبی حاضر مرکز شده
وبمعیت ح غلام رسول خان غند مشرخود بحضور ملوکانه مشرف میشوند .

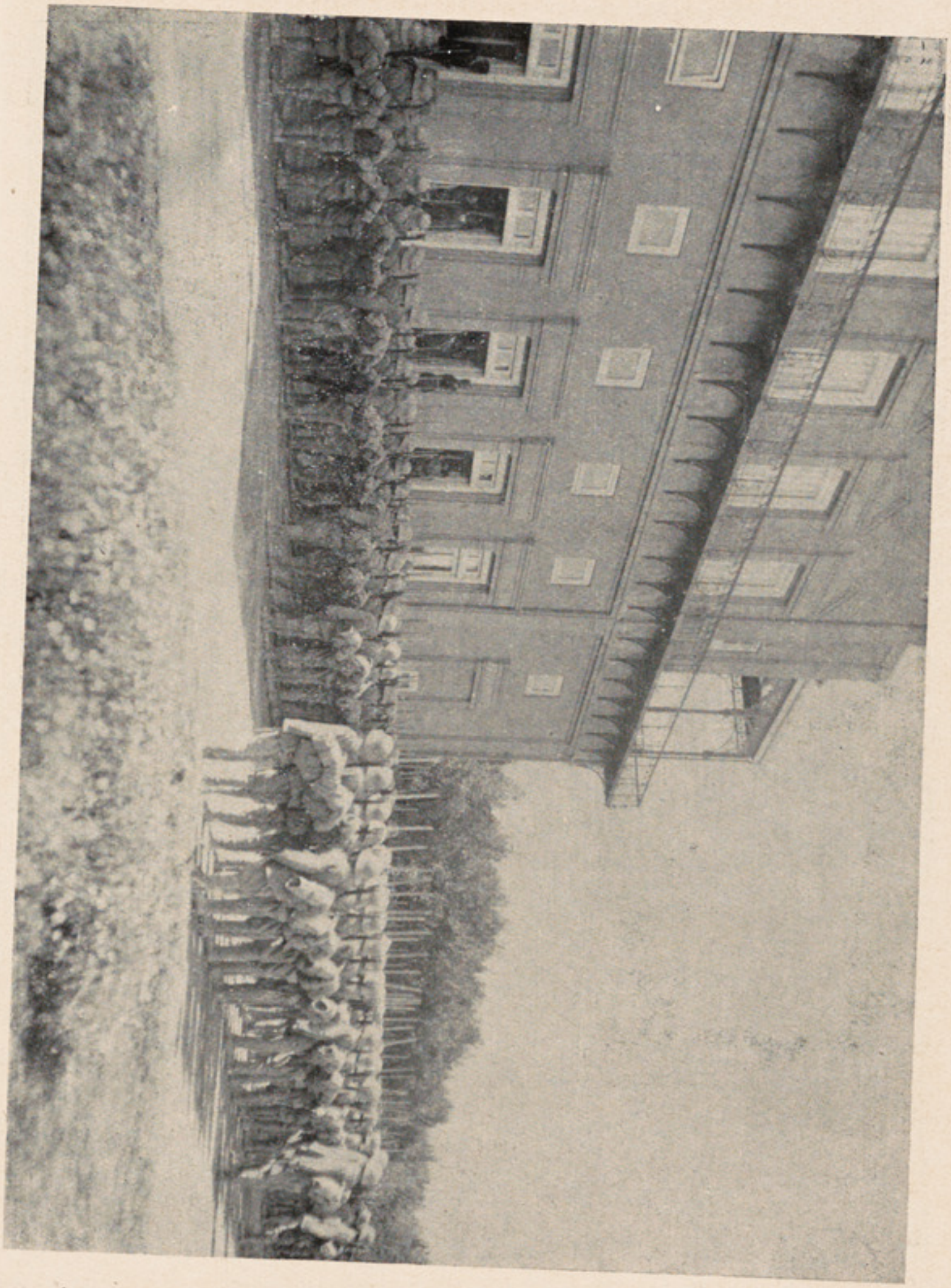

یك غند از صنف پیادهٔ قول اردوی کابل که بعد ایفای خدمات و مجهودات در سمت جنوبی حاضر مرکز شده
و بمعیت غلام رسول خان غند مشرخود بحضور ملوکانه مشرف میشوند .

مقام ادب وادبا

در حیات بشر

نویسنده : غلام جیلانی خان جلالی

ما باید بقارئین محترم خاطر نشان نمائیم که قسمت آینده مقالهٔ ما حیاة اجتماعی مهمترین اشخاص و برجسته ترین نوابغ تحریر مغرب را ترجمانی میکنند زیرا زندگی ادبای که در ذیل معرفی می شوند مهمترین نمونهٔ اجتماعی بشری بوده حیاة هرواحدآنهادرنظام اجتماعی اثر عظیمی دارد، علوم فلسفه بعدازان که در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادي باثر علما و فضلاي اسلام باوج کمال خود رسیده در قرن ۱۳ کمتر نهضتی کرده آن هم در قسمت مدرسی ؟ اما در قرن ۱٤ بعلیکه از افرد متتبع پوشیده نیست دفعةً سقوط نموده به بدعت ولا مذهبي منجر شد، بعبارت دیگر قرن ۱٤ میلادي عصر الحاد و ضلال فلاسفه بود . در قرن ۱۵ تا ۱٦ علوم و فنون ادبی دو باره از اطالیه نهضت کرد که ما آن را در قسمت هاي گذشته شرح دادیم در قرن ۱۷ بار دیگر روح فلسفه و نویسندگي عالم اسلام ویونان زنده تر گردیده در مقابل علما و فلاسفهٔ مغرب میدان عقل وتجربه وسعت گرفت بناءً درین عصرچنان نوابغ وژینهای درفلسفه وادب بوجود آمده که تاثیر آنها در عالم بشر از هرحیث قابل انکار نیست وماترجمهٔ حیات هرواحد آنهارا آتیاً می نویسیم:

باکن (۱) (۱۵۶۰-۱۶۲۹) فرانسیس باکن درسال ۱۵۶۰ درلندن تولد شد پدر او لارد نیکولا مدة ۲۰ سال در زمان سلطنت ملکه الیزابت وزیر عدلیهٔ انگلستان بود، درسن ۱۶ سالگی علوم را دریونیورسیتی کمبرج اکمال نموده بعدازان سفیر انگلستان در فرانسه مقرر گردید وقتاً که پدر او فوت کرد چون ثروتی برای او نگذاشت لابد باکن ازسفارت فرانسه بلندن مراجعه نموده وکیل مرافعات (مجلس خاص) مقرر گردید . درسال ۱۵۹۲ درمجلس دارالعوام کونیته مدلکس نائب مقرر گردید زمانیکه ژاك اول بسریر سلطنت نشست مسکنت او بر طرف گردیده شاه او را وکیل مرافعات مملکت مقرر داشت و مابعد مدعی العموم و عضو مجلس خاص و سپس وزیر حقانیه اخیراً در ۱۶۱۸ مستشار خاص تعیین شده صاحب جاه و نفوذ و مال گشت باکن در مسلك امپر یالیستی منتها حریص بود چنانچه بسبب غلوی بسیار خود درین را بحبس و تادیه ۴۰۰۰۰ پوند جریمه محکوم گردید لاکن شاه اورا ازحبس وجریمه عفو کرد ، باکن درهمان فرصت متخصص فلسفه وبمباحث فلسفی آغاز نموده مدت پنج سال باقیمانده حیات خود را بتالیف کتاب (اصلاح کبیر) صرف نمود که آنرا به ۶ جزء میخواست تقسیم کند اما ازان دو جزء تکمیل شد درجزء اول آن انواع علوم وترتیب آن ودرجزء دوم آن برخلاف اسلوب ارسطو طریق فلسفهٔ جدید را شرح نمود از باقی اجزای آن مباحث تاریخ عواصف ، تاریخ موت وحیات، عقل وبلاهت کثافت ، بقسم مفردات موجود است .

باکن - معارف بشری را برطبق ۳ متمیزه مهم انسان حافظه، تخیل ، عقل به ۳ حصهٔ بزرگ آتی تقسیم نموده : تاریخ ، شعر ، فلسفه ! که تاریخ رابه طبیعی ومدنی وشعر رابقصص، وصف، حماسه ، اشارات وفلسفه را بالهیات ، طبیعة وانسان قسمت کرد .

این فیلسوف مهم انگلستان در عین زمان ، سیاسی ، نطاق ، نویسنده ،مورخ زبردستی بود وبحیث مجموع فلسفهٔ او تجربی است .

هوبس (۲) (۱۵۸۸—۱۶۷۹) توماس هوبس در مومبری کونیته ویلز تولد گردیده در یونیورسیتی اکسفورد تحصیل کرد با گاسندی و گلیلی و دیکارت مناسبت دارد و بیشتر از همه چیز در مباحث خود شاگرد ومعاون « باکن » بود و تعلیل استنتاجی را کار میفرمود.

---

(۱) f. Bacon (۲) Hobbes

مهم ترین مولفات هوبس کتاب (انسانی مدنی) De Cive است که بر سه قسمت مشتمل و از حریت و دولت و دین بحث میراند نیز از مولفات او کتاب لفیاتان Leviathan و کتاب مدنیه طبع ۱۸۵۱ میباشد .

هکذا در طبیعته بشری کتابی و در منطق کتابی تالیف کرده است .

مذهب فلسفی او : هوبس عقیده داشت که حواس مصدر معرفت است و هر چیز باستثنای جسم و هم است که فهم بادراك آن قادر نیست باین تقریب فلسفهٔ او عبارة از علم اجسام گفته میشد که آن را بدو تفریق اجسام طبیعی وجمعیات سیاسی تعبیر میکرد قسمت اول متضمن اجسام و نفوس و جنبهٔ دوم مراد از جمعیات بشری بود . و یکتور کوزین مذهب هوبس را در کلمات آتی خلاصه نموده : در علم فطری مادی . در منطق احساسی وارتیابی ، در اخلاق قدری وانانی، درسیاست حکم مطلق است .

گاسندی(۱) ۱۵۹۲-۱۶۵۶ پی یر گاسندی بقرب بلدهٔ دنی Dijne در پرووانسا تولدیافته بعد ازاکمال تحصیل درجملهٔزعمای مدرسهٔ تجربیات فرانسه شامل شد و درقرن ۱۷ اولاً در سلك کهنه بعد در فلسفه سپس در تحقیقات مقامات لاهوت و ریاضیات مندمج گردیده آوازهٔ نبوغ او منتشرشد اخیراً در قرن ۱۷ از عالم ترین علمای فلسفه محسوب گردید .

گاسندی در ضرورت تبدیل اسلوب سلو جسمی بکدام اسلوب دیگر با دیکارت موافقت داشت لاکن فلسفهٔ او با فلسفهٔ دیکارت متناقض بود حتی فیمابین این دو نفر فیلسوف مانند منازعهٔ مذهب حسی و تصوری یا مثالی در قرون جدیده همچه یك معرکهٔ عنیق دایر گردید .

کتب و مؤلفات گاسندی تماماً به لاتینی تحریرشده و مذهب فلسفی اوابی قوری و باساسی بناشده بود که بامبادی دین مسیحی متعارض واقع نشود .

در منطق میگفت که معرفت از حواس بوجود می‌آید و قوهٔ فکریه بدون تحصیل همان ظواهریکه ازروی حواس بدست می آید دیگر عمل ندارد .

در علم طبیعی بدو مبدأ ابیقور که عبارة از فضاو ذرات بوده معتقد است و تمام نظریات علمیهٔ راباآن مربوط میداشت‌وا عتراف مینمود که : خدای تعالی خالق و اولین محرك عالم است .

---

(۱) Gassendi

در اخلاق باوجود قبول اصول سامی مسیحیت میگفت (مطلب غائی از حیات سعادت است)

لوك (۱) ۱۶۳۲ — ۱۷۰٤ لوك مؤلف کتاب (مبحث فی العقل بشری) زعیم حقیقی همان مدرسهٔ تجربی بود که مذهب آن در قرن ۱۸ بانگلستان و فرانسه منتشر گردیده سبب ظهور مذهب کانت انتقادی واقع گردید .

جون لوك در ۲۹ اگست ۱۶۲۲ در شهر رنگتون درقرب بریستول تولد یافته پدراو از رؤسای مذهبی بوده در جنگیکه بزمان شارل اول بد اخل آغاز گردید شامل شد .

لاکن جون لوك طرفدار حزب احرار بود .

دروس وسطی خودرا در مدرسهٔ وستمنستر لندن تکمیل نموده بعدازان به یونیورسیتی اکسفورد شامل گردید در سن ۲۷ سالگی مولفات دیکارت را برای اولین دفعه مطالعه کرده در احساسات او تاثیر بزرگی نمود .

ازان وقت ازصنف رهبانان منفك گردید خواست که طبیب باشد از لندن بفرانسه مسافرت نموده از سال ۱۶۷۲ - ۱۶۷۹ در آنجا ماند بعد ازان واپس وارد انگلستان گردیده متصلاً به سبب سوءظن خاندان استوارت ازلندن به هولاند نفی شد درهولاند تا انقلاب ۱۶۸۸ باقیمانده سپس گیوم در انژاورا معتمد تجارة و مستعمارات مملکت مقرر نمود متعاقباً به تاریخ ۲۸ اکتوبر سنه ۱۷۰٤ بسن ۷۲ سالگی در شهر Oates در گذشت .

مولفات لوك درقیمت متفاوتند ازانجمله کتاب (تدقیق در رای ملبرانش) ورسالهٔ در تساهل و کتاب تربیهٔ اطفال ، و مبحث در حکومت مدنیه است لاکن مهم ترین مؤلفات لوك (کتاب تجربه اختیار عقل بشری) (۲) همان است که آنرا در آکسفورد شروع نموده و در زمان نفی خود آنرا تکمیل و بسال ۱۶۹۰ درلندن نشر نمود .

فلسفهٔ لوك در نظریات او تلخیص یافته ۱ - نفسی و نظری ۲ - نظریات اخلاق و سیاسی که قسم اول آن در چهار کتاب تدوین گردیده ۱ - در معانی غریزی ۲- در (صور اشیا) ۳ - در الفاظ ٤ - در معرفت .

Essai sur L, entendement Humain (۲) Locke (۱)

قسم دوم نظریاتش : در اخلاق وسیاست برخلاف آرای سیاسی هوبس جانب دار مبادی حریت بود .

دیکارت از نقطهٔ نظر فلسفهٔ او (۱) در موزهٔ شهر لاهای Lo Hye تصویریست که رسام معروف رمبرانت درسال ۱۶۳۲ آنرا رسم نموده واستاد دیکارد نشسته هزاران شاگرد را بدور خود جمع نموده یاآنها درس تشریح میدهد و شاگردان از وسعت علم او تعجب مینمایند .

این رسم بدیع گویا شهرت دیکارت و تاثیر فلسفه اورا برعلما و مفکرین علی‌الرغم کراهت تظاهر و محبت عزلت وگوشه نشینی اوتمثیل میدهد .

رینیه دیکارت در ۳۱ مارچ سنه ۱۵۹۶ درشهرلاهای تولد گردیده پدراو مستشار پارلمان رئیس بود دیکارت دروس خودرا بدارلعلوم یسوعین درولیش بسال ۱۶۱۲ انجام داده درسال آینده وارد پاریس گردیده بارفیق‌خودش درمدرسهٔ مرسین به‌اخذ تعلیم ریاضیات مشغول گردید بعد ازان حقوق را خوانده دیپلوم آنرا درسن ۲۰ بسال ۱۶۱۶ حاصل نمود سپس بعادت اشراف درسلك عسکر شامل گردیده درفرقهٔ موریس دی‌ناسو مقیم بریدای هولاند تعیین شد درانجا مدت دوسال مانده بااینکه ورود اجانب در زمان احتفالات به‌شهر فرنکفورت ممنوع بود وارد آنجا گردید اخیراً فصل زمستان رابرنهرطونه درنویرك گذشتاند .

درخلوت آنجا (اسلوب منطق) را کشف‌نمود دیکارت بواسطهٔ‌این‌اکتشاف تازهٔ خود باندازهٔ خوشوقت گردید که زیارت کنیسهٔ عذرای لوریت را برخود نذر گذاشت عمر مشارالیه درین فرصت ۲۳ سال‌بود ، دیکارت ملازمت قشون موریس دنیا سورا ترك گفته شمولیت فرقه دوق بفاریا را اختیار کرد چنانچه ازانجا بقرار قشون‌فرقهٔ‌مذکور درکوه سفید شهر براغ حاضر گردید بعدازان بفرقهٔ عسکری کونت برکوا نقل ملازمت نمود اماوقتاً که سرافسر مذکور بقتل رسید وفرقهٔ او شکست‌نمود دیکارت بعداز ملازمت ٤ سال عسکریت‌را گذاشته دوباره به‌تحصیل علوم پرداخت درین‌فرصت بخودمقرر کرد که ازمعارف همان‌چیزرا طلب نماید که بنفس خود وکتاب عالم آنرا دریابد ازآنرو دیکارت مسافر تهانموده در اکناف مختلفه گردش کرد و کوشش نمود تااینکه خودرا مانند ممثلی درصحنهٔ روایات فلسفی نمایش داد .

متعاقباً تاسال ۱۶۲۹ دیکارت در تردد اختیار پیشه زیسته اخیراً باین امر راسخ شد

---

(۱) Déscartes

که حیات خودرا بقدر امکان در معرفت حقیقی وتهذیب عقل بسر برد لذا در هولاند بامید حصول عزلت وحریت که شدیداً باین‌دوچیز احتیاج‌داشت توقف نموده مدة‌بیست سال به تحریر مولفات خود سپری نمود که در اثنای آن بواسطهٔ رئیس مدرسهٔ مرسین باتمام علمای زمانهٔ خود مخابره مینمود .

درسال ١٦٤٩ بحسب دعوت ملکهٔ کرستیانه واردستا کهلم سوید گردیداما چون سرمای آنجا نهایت شدید بود بمرض ذات‌الرئه دچار آمده در همانجا به ١١ برج فروری سنه ١٦٥٠ بعمر ٥٤ سالگی در گذشت که نعش او را بعد از شانزده سال بفرانسه نقل داده در کنیسهٔ (سانت اتیان دی مونت) پاریس مدفون گردید .

مولفات او : کتاب (اسلوب) (شهواة نفس) بفرانسوی تحریر و طبع شد تأ ملات در فلسفهٔ اولی و مبادی فلسفهٔ او به‌لاتینی تحریر و در زمان حیاة مولف ازجانب بعض دوستان او بفرانسوی ترجمه شد کتاب (عالم) و انسان و رسایل دیگرش بعد ازوفات مولف طبع گردید علاوةً در ریاضیات و علم طبیعی دارای مولفات بسیاری بوده که بر تعداد مصنفات او افزود گردیده است .

دیکارت بحیث مجموعی اساس معارف بشریت را بطرح نوینی ریخته مطابق فلاسفهٔ اسلام بر توحید خداوندی عقیده داشته بنیاد فلسفهٔ لامذهبی را که در قرون وسطی در اروپا تعمیم گرفته بود متزلزل ساخت اومعتقد بود که خدای تعالی برهر چیز قدرت دارد، صدق و کذب خیر وشر مخلوق خداست و ذات احدیت از هر چیزیکه ما تصور کنیم بلند است دیکارت از انتظام نوامیس و حرکات قوانین عامه باین نتیجه رسید که خالق مخلوقات و احدولاتیغیر است .

خلفای ریکارت :

ارنولد (١) (١٦١٢ - ١٢٩٤)

نیکول (٢) (١٦٢٥ - ١٦٩٥)

این دونفر فیلسوف مؤلف منطق بورب رویالند . درین منطق مبادی (دیکارت بامبادی ارسطو مخلوط گردیده دارای شهرت لازمه و بچهار قسم ذیل سواشده : معانی ، حکم ، تعلیل

(١) Arnauld (٢) Nicole

اسلوب ! هکذا از خلفای (دیکارت باسکال و بوسوئه نیز میباشند که شرح حیات هردو نفر قبلاً تحریر شده واز مولفات موخر الذکر کتاب حریت و کتاب منطق و کتاب معرفت خداو نفس شهرت دارد ، این کتاب آخر او بر (۵) فصل مشتمل بوده از نفس و جسم و اتحاد نفس و جسد و فرق انسان و حیوان بحث می کند .

اگر چه بوسوئه بفلسفهٔ دیکارت متاثر بود اما اخیراً در بعض مسایل ازان مخالفت نمود .

فینلون (۱)

فنیلون : مطران کمبرای دارای عدهٔ از کتب فلسفه بوده معروف ترین آنها کتاب (وجود واجب و صفات او تعالی شمرده میشد) .

توماس رید می گوید شرح فنیلون برهان اسلوب شکی که آنرا دیکارت ابتکار نموده بود ازوافی ترین و ظاهر ترین شروح فلسفی بحساب میرفت .

کلارك (۲) (۱۶۷۵ - ۱۷۲۹)

کلارك فیلسوف انگلیسی از مدرسهٔ کمبر وج فارغ التحصیل گردیده شاگرد نیوتن بود بعقیدهٔ او مکان وزمان معناً باثبات وجود واجب دو برهان صحیح شمرده میشود اما لیبنز در ین نظریهٔ بااو مخالفت داشت .

ملبر انش (۳) ۱۶۳۸ـ ۱۷۱۵ نیکولا ملبرانش در پاریس تولد و بسن ۲۲ سالگی در سلك رهبانان برادران (او را توار) شامل گردید خواندن کتاب معروف (در انسان) دیکارت او را بشوق فلسفه وادار ساخت ، بعد از خواندن ۱۰ سال در عقیدهٔ فلسفه دیکاریته مؤلفات خود را تحریر نموده دران نظریات دیکارت را تشریح و بعضاً برانها اظهار مخالفت نمود . با علمای عصر خود که از آنجمله بوسویه وارنولد را ذکر میکنیم مجادله نمود .

مؤلفات ملبرانش : مهم ترین مصنفات مشارالیه : (کتاب طبعیت و نعمت) و کتاب (مباحث دینی و علم نظری) (و کتاب اخلاق) بعد ازان کتاب (بحث از حقیقة است) که آنرا به ٦ باب قسمت نموده از حواس ، تخلیل ـ عقل ، خواهشات ، شوقها ، اسلوب ، بحث میراند .

---

(۱) Fenelon (۲) Clarcke (۳) Malbranche

تمام این کتب را باسلوب ساده و انشای ـ برجسته و فکر عالی نگاشته که در نفس خواننده مانند کتاب انسان دیکارت که در افکار ملبرانش تاثیر نمود و موثر ثابت میشود .

ملبرانش فیلسوف نظری و اخلاق است مذهب اوبر ۳ نظریه ، الهیات علل عرضیهٔ تفاول نیك منحصر میباشد ، سوی افکار و رشاقت اسلوب او باندازهٔ عالی بود که او را افلاطون مسیحی مخوانند .

سپینوزا (۱) ۱۶۳۲ـ۱۶۷۷ باروخ سپینوزا ازفامیل اسرائیلی پرتکالی درامستردم تولدیافت اما وقتاً کهمشارالیهرا نظربافکارآزاد اومشیخیت یهودیه محزون ساخت بمهاجرت وطن‌خود مضطر گردیده بشهر (های) نقل مکان نموده نام خود را به (بندیکت) تبدیل نمود . حیات این فیلسوف به قناعت و کفاف سپری گردیده بشغل تشخیص شیشه های دور بینی بسر می برد ، معاشیکه دوست او جان دی ویت و میراثیکه بآن نسبت باو سیمون ازیئیس وصیت نموده بود آن را قبول نکرد حتی از وظیفهٔ تدریس جامع هیدلبرج نیز استنکاف ورزید و استقلال خاطر وحیات را عزیز میدانست .

سپینوزا بمرض سینه در ۲۳ فروری ۱۶۷۷ بسن ٤٤ فوت نمود و بسال ۱۶۷۷ در یکی از میادین شهر های مینساری را بیاد او نصب نمودند که نشستن و تعمق در افکار او را تمثیل می داد .

مولفات او :

سپینوزا در زندگی خود باستثنای کتاب مبادی فلسفه دیکاریته به نسق هندسی و کتاب (لاهوت سیاسی) دیگر کتابی را نشر نکرد اما در سال وفات او دو نفر از دوستانش کتاب (اخلاق) Ethice مشارالیه را که بشکل نظریات هندسی‌تالیف و در پنج قسمت تدوین گردیده از ذات واجب ، و ماهیت و مصدر روح ، ماهیت و مصدر شهواة ، اسارت بشری یا قوهٔ شهوات ، قدرت عقل یا حریت انسانیه بحث می نمود انتشار دادند .

نیز دارای کتاب دیگری است در سیاست که بر مسائل خصوصی مشتمل است .

فلسفهٔ او : سپینوزا فلسفهٔ تجربی را شکستانده عقیده داشت که علم حقیقی بدون عقل مجرد صراحةً

---

(۱) Spiuoza

درك شده نمیتواند و به تعلیل هندسی ارتقا می پذیرد فلسفهٔ او در چهار قسم محدود است نظری ، نفسی ، خلقی ، سیاسی .

لیبنز (۱) **۱۶۴۶ــ۱۷۱۶** یو فروا ولیم لیبنز المانی در اول یولیه ۱۶۴۶ در شهر لیپزگ تولد گردید پدر او در جامع شهر مذکور مدرس فلسفهٔ اخلاق بود .

لیبنز علوم حقوق وتاریخ وعلم لغت و ریاضیات و فلسفه را باسانی تمام خوانده در دوعلم اخیر الذکر تخصیص یافت . درسال ۱۶۶۷ مستشار انتخابیه (مانیس) مقرر گردید .

وتاسال ۱۶۷۲ بوظیفهٔ خود برحال ماندبعدازان در یك مهمهٔ سیاسی بپاریس رفته مدت (٤) سال در آنجا ماند و به بزرگان آنجا افکار خودرا شناختاند سپس به هولاند مسافرت نموده باسپینوزا ملاقات نموده چون بمجامع علمی انگلستان علاقهٔ مخصوصی داشت بناءً علیه از هولاند بانگلتره اعزیمت نمود. در سال ۱۶۷۶ دوك دی برانسویك اورا بمکتب (هنور) امین مقرر نمود درهمان منصب خود مدت چهل سال برحال مانده در سال ۱۷۱۶ در گذشت .

لیبنز دوست و مشیر دوکهای هنو ور بوده در تمام حوادث سیاسی حصه داشت ، امتیاز تاسیس دارالعلوم برلین باوراجع وبوسیله مکاتیب متعددهٔ خود بابو سویه ، کنیسه های کاتولیکی و پروتستانیت را باهم نزدیك ساخت ، پطر کبیر روسی و امپرا طور اطریش بمشورتها و آرای او دارای تنویر افکار شدند ، لیبنز در تمام علوم سرآمد روزگار مانند ارسطو دایرة المعارف ناطق شمرده میشد مؤلفات او بسیار از آنجمله سه کتاب اومهم است :

۱ : بحث جدید در عقل بشری (۲) مقالات لاهوتی در حکمت خدا و حریت انسان و مصدر شر . (۳) نظریهٔ جواهر روحیه

فلسفهٔ لیبنز انتخابی جدید و براساس فلسفهٔ دیکارت بوده از آرای فلاسفهٔ متقدمین مختار ودر یك سلك اندماج یافته بود .

انصار لیبنز :

ازمعاونین حرکت فلسفی لیبنز المانی اولاً کریستیان تو مازیوس است که تعریف معنی جوهر را انجام نمود لاکن غالب مشغولیت اوبحق طبیعی بود ، این فیلسوف در اثنای سنین (۱۶۵۵ ـ ۱۷۲۸) زیسته . دوم . کریستیان و لف (۱۶۰۹ ـ ۱۷۵٤) که فلسفه لیبنز رادر المانیا نشر کرد .

---

(۱) Leibniz

سوم : بسکوفتش (۱۷۱۱ ـ ۱۷۸۷) که از نظریهٔ وحدت عدول نموده گمان کرد که ارکان اخیرهٔ جسم نقاطیست حقیقی غیرقابل تجزا و امتداد که یکی ازدیگر بمسافهٔ گذاشته شده دارای دوقوهٔ جذب ودفع است .

چهارم : جان باتست ویکو (۱۶۶۳ ـ ۱۷۴۴) ازشهر ناپولی است که بسبب مؤلف خود (علم جدید) شهرت یافته ودران مبادی اول تاریخ فلسفه‌را ذکر نموده است .

قرن ۱۸ :

در نیمهٔ اول قرن (۱۸) ادبیات مغرب بسرعت برق اصلاحات افکار و اذهان ساکنین براعظم‌را کرده رفت لاکن اگربدیدهٔ تنقید نظر کنیم درنیمهٔ اخیر عصر مذکور بفکر عاجزانه از نقطهٔ نظر عمومی و ضعیت سیاسی ارو پای غربی خصوصاً فرانسه از شیوهٔ وطن پرستی مفرط صاحبان قلم دورهٔ خونباز (اطوگراطی) وشئو نیزم‌را بمانشان میدهد ، زیرا گرچه مواد انقلاب کبیر فرانسه ازسابق آماده شده بود ولی بر خلاف مأمول که می‌باید انقلاب از طبقه عوام که بیشتر در مضیقه واقع بودند آغاز نماید هرج و مرج از طبقهٔ بالا نشئت نموده نوشتجات و نشریات بعض نویسندگان افراطی مانند (ولتر) مارات ، دانتون، روبس پیر مانند کبریتی باشتعال مواد اثر بخشید ولی اگر ازیك جنبه آثاربرخی باعث خون ریزی که باصلاحاتش تعبیر میکردند ظاهرشد ازجانب دیگر ادبای نامدار مغرب مانند وکتور گنه ومونتسکیو وروسوفرانسوی و آدام اسمیت وشکسپیر و مستر جیمس انگلیسی خدماتی نظر باصلاح وضعیت اجتماعی بظهور اوردند که افکار اثر باره مستر کبن ـ کار لایل لارد ماکولی ـ طوماس کارلیل ـ رینان وکتورهوگو و دیگر نوابغ تحریر یورپ هم ازان سبقت کرده نتوانسته است .

درین عصر علوم اجتماعی بلباس تازه تری درمعرض تعلیم گذاشته شده اقتصاد ـ حقوق ـ شیمیا ـ فلسفه بطور کافی مدون و مانند علوم ریاضی تحت قواعد و قوانین مولها تدوین شد درین عصر از انعکاس امواتیکه در فضای ادبیات مغرب می پیچید بدرستی فهمیده میشد که براعظم یورپ یك دورهٔ ترقیات در خشانی در پیش دارد . اگرچه ظهور ناپلیون بوناپارت و واقعاتیکه از (۱۷۸۹ ـ ۱۸۱۵) درافق سیاست پر خروش مغرب بوجود آمد نه تنها نقشهٔ اروپا را تبدیل نمود بلکه نظام اجتماعی تمام براعظم را طرز تازه بخشید لاکن ادبیات با وجود

همچه تبدلات آتی رویهم رفته در تمام پیش آمد ها موقع بموقع از افراط و تفریط جلوگیری میکرده و با صلاحات می کوشید .

فلاسفهٔ قرن ۱۸ دارای ۳ مرکز مهم فرانسه ، انگلستان ، المان میباشند اول فرانسه .

مذاهب فلسفی نویسندگان فرانسه بسیار است که ازانجمله بعض تجربی و مادی ، برخی عقلی وحادی و حصهٔ اجتماعی و اقتصادی است .

کندلیاك (۱) ۱۷۱۵ — ۱۷۸۰ اتیان بونودی کندلیاك در شهر (گرینوپل) تولد یافته بعد از اکمال تحصیل معلم و مودب دوك دی بار ما نواسهٔ لوی ۱۵ تعیین گردیده برای پرنس مذکور سلسله دروس خاصه را تالیف نموده لاکن مهم ترین مؤلفات اوچهار است .

(مبحث در اصل معارف بشری) که در ۱۷٤٦ طبع شد و کتاب مذاهب طبع ۱۷٤۹ و کتاب احساسات طبع ۱۷٥٤ ، کتاب لغت اعداد مشارا الیه بعد ازوفات او منتشر گردید .

مذهب فلسفی کندلیاك حسی بود .

هلفیتوس (۱۷۱٥ - ۱۷۷۱) فیلسوفی بود که مذهب مادی خودرا دردو کتاب روح وانسان توضیح نمود .

بارون دی هلباش (۱۷۲۳ - ۱۷۸۹) فیلسوفیکه درمادیت چندین کتاب نوشته مهم ترین آنها مذهب طبیعی است .

سان لمبر - (۱۷۱۷ - ۱۸۰۳) فیلسوفیکه اخلاقیات هلفیتوس را در چند قاعده اقتصادی تدوین و بنام (تعلیمات دینی عامه) معروفش نمود .

لامتری (۱۷۰۹ - ۱۷٥۱) مؤلف کتاب انسان نباتی و انسان آلی .

فلسفهٔ عقلی :

ولتر(۲) ۱٦۹٤ — ۱۷۷۸ ولتر در اکادمی یسوعیین لوی کبیر تحصیل نموده بعد ازان بعضویت سفارت فرانسه درهولاندمقرر گردید سپس بمشاجره که فیمابین اوو یکی ازسر داران شوالیه دی روحان بوقوع پیوست بانگلستان منفی شد .

---

(۱) Condillc (۲) Voltaire

ولتر نظر بمولفات ادبی خود از قسم (هزلیات) و (پیکر ذوق) و دیگر روایات بارزه بزودی شهرت بلندی را حایز گردیده در فلسفه نیز سر آمد فلاسفهٔ عصر خود بشمار آمد، لاکن ولتر درفلسفه مسلك‌خاصی ندارد بلکه براصول فلسفهٔ لوك معتقدبود بوجود الله‌خالق کل‌شئ و خلود روح اعتراف داشت.

ولتر از زمانیکه بوجود آمده و تا حینیکه این عالم پر آشوب را به لب خندی وداع نمود لحهٔ از کاستن مصائب وطن خود آرام نه نشست، ادبیات و افکار نازك و بلند او در اروپا و خصوصاً در فرانسه ولولهٔ بزرگی انداخته، او را امپراطور ادبیات میگفتند درآخر عمرخود بمحفل تاج گذاری خود حاضر گردیده ادبای فرانسه بعد از نمایش (ایرن) تیاتر مشهور در کمیدی فرانسیس مجسمه اش را تاجی پوشانده بعد از چندی در ۱۸۷۸ در گذشت.

فلاسفهٔ اقتصادی:

مونتسکیو(۱) ۱۶۸۹ ۱۷۵۵ مونتسکیو در اقتصاد سیاسی دارای تاثیر بزرگی است که بیشتر بسبب تالیف(کتاب روح قوانین) مشهور گردید او میگفت: (قوانین‌علاقات‌ضروریه است که ازطبیعت اسیا مشتق گردیده) و اجتماع در انسان طبیعی است.

مونتسکیو، بلقب بارون دولابر وملقب گشته از طبقهٔ نجبا محسوب و بریاست‌پارلمان بوردو نایل گردید.

این فیلسوف بر اوضاع اجتماعی فرانسه انتقادات عمیق نموده از زبان دو نفر شرق رسوم، اداب، عقاید، تشکیلات فرانسه را استهزا نمود ۱۳ سال بعد ازین کتاب مهمی در فلسفهٔ تاریخ بنام تحقیق درعلل عظمت وانحطاط رومیان منتشر نمود ۱۷۳٤ - مابعد ازین تالیف کتابی موسوم بروح قوانین نشر داد که برای تکمیل آن مدت بیست سال رنج کشید، چنانچه درأثنای آن‌قسمتی ازاروپا را سیاحت نموده مدتی هم در هنگری و دو سال در انگلستان اقامت ورزید تا اینکه در ۱۷٤۸ کتاب خودرا انجام نمود، این کتاب باندازهٔ مقبول افتاد که در ظرف (۱۸) ماه ۲۲ دفعه بطبع رسید و به تمام زبانهای اروپائی ترجمه شد. ۱ میل فاکه میگوید که «این کتاب تالیف ساده‌ای نیست بلکه قانون و سجل بزرگ تاریخی محسوب میشود که در اعمال و افکار عالم بتدریج رسوخ یافته و آثار او تا مدت مدیدی در نفوس خلایق جاوید خواهد ماند، این کتاب نه تنها

(۱) Montesquieu

بمحض انتشار موثر افتاد بلکه مدت چهل سال بعد اولین مجالس دورهٔ انقلاب سرمشق رفتار خود را ازان ماخوذ داشتند واز سال ۱۷۸۹ تاامروز هر قانونیکه در فرانسه وضع میشود مبتنی برهمان اصول انفکاك قوای ثلاثه : مقننه ، اجرائیه ، قضائیه، اوست . بحیث مجموع مؤلفات مونتسکیو بر خلاف نظریات و مصنفات ولتر که بجز تکثیر خرابی و افزایش ویرانه های اجتماعی کاری نداشت بر اساس التیام و عمران خرابی ها ریخته است .

ژان ژاك روسو (۱) ۱۷۱۲-۱۷۷۸ روسو یکی ازممهدین انقلاب کبیرفرانسه ودرمقابل (ولتر) بانی طرز نوی در سیاست و موسس تشکیلات جدیدی در جامعه بوجود آمد ، مونتسکو و ولتر که هر دو نفر از طبقات بلند بودند در پیشنهاد اصلاحات بتغیراتی چند دراصول حکومت اکتفا میکردند اما روسو که پسر ساعت سازی از اهل ژنو واز طبقهٔ رعایا محسوب میشد چون ایام جوانی را بفقر و فاقه سپری نموده بود بناءً علیه برین عقیده وادار گردید که راجع بدولت و جامعه طرح نوی طرح کند روسو در سن ۳۷ سالگی بسوالات علمی اکادمی دیژون جوابی نوشت که موجب شهرت ناگهانی او گردید ، درین جوابات ثابت نمود که ترقی فنون و علوم باعث افساد اخلاق نوع بشر گردیده است بعد ازان در کتاب (علل عدم تساوی بشر) ۱۷۵۵ و در اثر معتبر خود (میثاق اجتماعی) Cantrat social (۱۷۶۲) عقاید سیاسی خویش را انتشار داد در تالیفات مذکور روسو مانند لوك بحریت و مساوات افراد بشر قائل گردیده وثابت کرد که تشکیلات سیاسی و اجتماعی بائیست برعایهٔ حفظ حقوق افراد وضع شود و از طرف دیگر افراد هم باید خود را محکوم ارادهٔ اکثریت بدانند - این افکار روسو تا امروز اساس تمام عقاید سوسیالیستهای عالم است در حیات خود روسو تاثیر عمیق کرده نتوانست اما افکاریرا که بنام (امیل) در بارهٔ تعلیم و تربیت اطفال بشکل رومانی تنظیم نمود و انتشار آن با (میثاق اجتماعی) توام بود در جامعه تاثیر غریبی نمود ، درین کتاب روسو لزوم تقوی ومحاسن پرهیز گاری و احترام خانواده را خاطرنشان نموده باعث انقلاب اخلاقی واعادهٔ تقوی وباز گشت صفات برجسته در طبقهٔ عالیهٔ ملت فرانسه واقع شد . هکذا کتاب دیگری موسوم (بشهادت و اعتراف دینی کشیش ساوا) که متمم کتاب امیل گفته می شود جمع کثیری را دو باره بمحبت دیانت باز گردانید و عکس العملی را بر ضدارتداد و خدا نا پرستی و مادیت (دید رو) و هلویتوس و سایر

(۱) j. j. Rousseau

مولفین دایرةالمعارف ایجاد و تحریك نمود .

کسنی - (۱۶۹٤ - ۱۷۷٤) پسر یکی ازوکلای پارلمان پاریس و موسس مدرسهٔ معروف اقتصادی موسوم بمدرسه طبیعیین است کسنی ایام جوانی را در یکی از قریه ها بسر برد چون در علم جراحی مهارت بسزا داشت بدربار لوی ۱۵ صاحب مقام ارجمندی گردید بعد ازان طبیب مخصوص پادشاه مقرر شد شاه باو (مرد فکورمن) خطاب می نمود و باوی مدت طویلی صحبت میکرد ، دو کتاب مهم را درین ایام بنام (جدول اقتصادی) (۱۷۵۸) و قواعد کلیه حکومت اقتصادی در مملکت فلاحتی ۱۷٦۰ تحریر نمود ، خلاصه اصل عقاید کسنی این بود که زمین مخزن ثروت است و بجز از زراعت اراضی و حفر و استخراج معادن هیچ ثروتی برای ملت فراهم نخواهد شد ، ازین رو یکی از شاگردانش مسلك او را فیزیو کراسی (حکومت اراضی) نامیده است و پیروان او را فیزیو کرات خوانده است .

گورنی (۱۷۱۲ - ۱۷۵۹) پسر یکی از تجار سن مالو بود و تا ٤۰ سالگی بکسب تجارت مصروفیت داشت چنانچه بعنوان مذکور اغلب مراکز مبادلات اروپا را گردش کرد موری پا وزیر بحریه او را در ۱۷٤٦ ناظر تجارت مقرر نمود - گورنی با کسنی معرفت حاصل کرده تابع عقاید او شد اما چون کسنی تنها اراضی را منبع ثروت میدانست ، گورنی صنعت را نیز بآن منضم نمود . گورنی شخصاً کتابی تحریر نکرد لاکن یکی از شاگردان مذکور افکار او را منتشر ساخت .

کسنی و گورنی افکارخود را درین باره باین دو عبارت ذیل خلاصه مینمودند :

کسنی میگفت « در فرمان روائی نباید افراط نمود وبقوهٔ حکومت نظامات طاقت فرسا نباید گذاشت » گورنی میگفت « بگذارید انجام دهند وبگذرند » مراد او آزادی صنعتی و سهولت عبور از گمرکات سرحدی بود .

تورگو - (۱۷۲۷ - ۱۷۸۱) ازشاگردان گورنی ، تورگو میگفت که سختی گمرکات واجرای نظامنامهای که برای دستجات و اصناف کار گرتدوین شده موجب تجدید زراعت و تخریب صناعت است . دیگر علمای اقتصادی آنوقت هم برین عقیده متفق بودند که باید آزادی تجارتی و صنعتی و فلاحتی حکم فرماباشد .

گوندرسه(۱) ۱۷٤۳ــ۱۷۹٤ سکرتر اکادمی علوم و نائب جمعیت تشریعی بعد

(۱) Condorce

ازان مدیر ۷ مدیر یتهای حکومت اتفاقی مقرر بود ، آخرین قست حیات او بسبب سقوط حزب (ژیروند) بسختی گذشت او میگفت ترقیات افکار بشر با پیشرفت مدنیت توام است .

دیدرو ۱۷۱۳-۱۷۸٤

دید رو - مولف حقیقی دایرة المعارف باو جود مشکلات طاقت فرسا سالهای دراز باحوادث مقاومت نمود و بکار و تحریر مقالات خود مداو مت ورزید .

دید رو از اهالی لانگر و پدوش کسب چاقوسازی داشت ، دید رومانند سایر اهالی جنوب فرانسه دارای طلاقت بیان و قدرت اختراع و انشا و سهولت استحضار مطالب دشوار و اقتباس بود ، دید رو در دفع و شکست آئین ماضی فرانسه مانند و لتر متعصب بود لاکن او عقاید خود را بصراحت نشان میداد وولتر تعصب خودرا اکثرً در لفافه تملق و مجامله مخفی میداشت دایرةالمعارف او عبارت از فرهنگ مفصل و مکمل بود حاوی تمام معلومات آن عصر که در بارهٔ کلیات و جزئیات مطالب و موضوعات خورد و بزرگ بحث می نمود ، معارن دیدرو (دالامبر) مولف فرهنگ مقدماتی و نویسنده غالب فصول ریاضیات و فیزیك است . اما دیگر فلاسفه و علمای بزرگ و نویسندگان عصر نیز با آنها معاونت میکردند ، علاوهً دیدرو در هر جا شخصی را میبافت که در یکی از شعب تخصیص دارد او را بمساعدت خود دعوت میداد چنانچه مونتسکو وولتر - و رو سو ، بوفون - کسنی ، تو کو ، نکر، مارمون تل،هلیتوس و هولباخ و غیره نویسندگان بدایرةالمعارف اومقالات دادند .

بالطبع اجزای این تالیف بزرگ با یکدیگر اختلاف بسیار داشت دالامبر در موضوع اخلاق آن می نویسد : این دایرةالمعارف از حیث تباین اجزا و پستی و بلندی مندرجات بجامهٔ (بازیگران و خرقهٔ درویشان) مشابهت دارد ، این کتاب بسبب عوایقیکه بمولف آن رو داد بزودی منتشر نگردید بلکه شروع آن در ۱۷۵۱ و انتشار آن ۲۱ سال بعد در ۱۸۷۲ صورت گرفت .

البر ماله : میگوید : درین قرن هر چند پارلمان فرانسه در انسداد آن طور مولفاتی که با تغیر رژیم اجتماعی رابطه داشت بر نویسندگان فشار آورد آنها بالعکس زیاده‌تر درتحریر و اظهار افکار خود و تفسیر محررات نویسندگان گذشته کوشیدند . (ناتمام)

سینما و اهمیت آن در عالم

نگارش سید قاسم خان ترجمان انجمن ادبی

سینما یکی از ایجادات جدیدهٔ بشری است که امروز از اختراع آن فقط ۳۸ سال میگذرد اما اگر بنظر غور دیده شود ، موفقیت های آن درین مدت کوتاه قابل حیرت وشگفت میباشد و میتوان گفت که در جملهٔ اختراعات اخیره کمتر از آن‌ها به این پایه زود ترقی کرده است حالانکه اگر از روی اهمیت وقیمت گرفته شود ، برتری سینما ، براکثر آنها امری واضح و غیر قابل انکار میباشد .

و درین جا چون مقصد از تشریح اهمیت سینما در تمدن بشر است ، بهتر خواهد بود اگر ابتداء یك معلومات مختصر راجع به اصول فنی و طرز عملیات سینما داده شود . اما از جزئیات تکنیکی آن که خاصهٔ فن است صرف نظر می نمائیم :-

اساس ، ساختمان و عملیات سینما :

سینما در ۱۸۹۵ بواسطهٔ برادران لومیر فرانسوی اختراع شده است و از روی فن دران دو شعبهٔ مخصوص ذیل دخالت کلی دارد :-

۱ - علم عکاسی

۲ - روشنی اندازی و انعکاس .

از طرف دیگر سینما دارای دو جزو مهم است : یکی فلم و دیگر آلات روشنی افگن فلم را بواسطهٔ آلات عکاسی مخصوصه که در ساختمان با آلات عکاسی معمولی چندان تفاوت ندارد می بردارند و بطریق معمول آنرا همراه ادویهٔ لازمه شسته تهیه میکنند . اما کمرهٔ سینما مثل کمرهٔ معمولی عکس ها را علحده علحده نمیگیرد بلکه فلم بمقابل مناظر عکس گرفتنی سیر کرده حرکات‌را جدا جدا عکس میبردارد بقسمیکه در روی فلم حرکات اشیاء پهلو به پهلو در عکس های علیحده مشاهده می شود و یك واقعه که دران چندین حرکت است ، بالای فلم به صد ها قسمت یعنی صد ها عکس جداگانه برداشته می شود .

آلهٔ روشنی انداز (ماشین سینما)عبارت ازیك تاریك خانهٔ بزرگ شبیه به تاریك خانهٔ کمرهٔ عکاسی است که درقسمت بیرونی آن یك شیشه انلارج نصب میباشد وفلم عقب این شیشه قرار داده میشود ودایم لولهٔ آن (فلم) مقابل شیشه مذکور دور میخورد وتصاویررا بقرار خواهش زرگ کرده بواسطهٔ روشنی فانوس برقی که در داخل جعبهٔ سیاه است ، بخارج سوراخ بیرونی منعکس میسازد و درخارج مذکور بفاصلهٔ کمی تصاویر روی پرده سفیدی که ازداخل جعبهٔ تاریك ، بقدر کفایت روشن میشود ، انعکاس می یابد .

صورت انعکاس فلم سینما هم مثل طریقهٔ چهاپ کردن عکس های معمولی بطور راسته شدن تصاویر چپه ، اجراء میشود بقسمیکه تصاویر سینما مقابل شیشهٔ مکبر چپه شده ، بعدوقت انعکاس روی پردهٔ سفیدرا سته میشود . فلم سینما چنانکه در بالا گفته شد بقسم لوله میباشد و وقت نمایش دادن لوله مذکور بتدریج ذریعهٔ کاریگر مخصوص یاجریان برقی بازشده ، هرقسمت ازفلم بالنوبه ازمقابل سوراخ بیرونی وشیشهٔ انلارج میگذرد وبهمان صورت وترتیب روی پردهٔ سفید انعکاس می یابد . چون حرکت بازشدن لولهٔ فلم بسیار سریع است ، مناظر عکس گرفته شدهٔ فلم بجای آنکه ازهم جدا ، روی پرده ظاهرشود، به سلسله منعکس گردیده ، بیننده جدائی و فواصل را نمی بیند وملتفت نمی شود که حرکات مختلفه ، درفلم های علیحده میباشد . بلکه چنان گمان میکند همهٔ حرکات وسکنات در یك فلم واحد بدون فصل گرفته شده است .

این بود شرح میکانیك ظاهری سینما ؛ حال چند کلمه راجع به سینمای گویا (ناطق) که جدیداً اختراع شده وولولهٔ غریبی درعالم برپا نموده است بیان میکنیم : -

ساختمان سینمای گویا : -

سینمای ناطق که در سال ۱۹۲٤ بواسطهٔ علمای آلمانی (از قبیل مستر دو فارت) اختراع شده درطرز ساختمان وآلات باسینمای معمولی چندان فرق ندارد . تفاوت درین است که درسینمای گویا آواز های فلم که بواسطهٔ آلهٔ مخصوصهٔ (میکروفون) در همانوقت برداشتن فلم گرفته شده است ، دروقت نمایش ذریعهٔ آلهٔ جداگانه تکرارمیشود بقسمیکه آواز هرقسمت در همان قسمت فلم ، بگوش میرسد و بهمان لحظه که شخصی در میان فلم دهن میکشاید یاصدائی ازسقوط کدام شئ و غیره بلند میشود ، آواز های مذکور هم طنین انداز میگردد .

درابتدای اختراع سینمای گویا بواسطهٔ جدا بودن آلهٔ آواز دهنده ازماشین سینما ، آوازها

باحرکات بعضی اوقات تغیر میکرد و پس و پیش واقع میشدند اما اخیراً یك نفر عالم فرانسوی طریقهٔ جدیدی ایجاد کرده که این نقیصه را بکلی مرتفع میگرداند . این شخص آواز ها را همراه آلهٔ آخذهٔ آن در یك حاشیهٔ خود فلم میگیرد و وقت نمایش همان طرزیکه فلم دور میکند آلهٔ صدا دهنده روی حاشیهٔ مذکور عبور کرده آواز ها را درست درموقع لازمه بلند میکند (تقریباً مانند ریکارد گراموفون) .

رادیو سینما :

علاوه بر سینمای گویا درین اواخر (۱۹۳۰ ۱۹۳۱) رادیو سینما بواسطهٔ علمای المانی موفقیت حاصل نموده وو لولهٔ غریبی در بین علما و عوام ایجاد کرده است . اساس رادیو سینما اینست که اگر در یك نقطهٔ کرهٔارض سینمای گویا نشان داده شود، درسائرنقاط بواسطهٔ آلات مخصوصهٔ رادیو ، همان فلم مشاهده و آواز های آن بواسطهٔ امواج رادیو شنیده میشود .

در حقیقت اساس رادیو سینما باتیل فوتوگرافی (طریقهٔ انتقال عکس ها بواسطهٔ رادیو) شباهت و شراکت دارد . باید اضافه نمود که از وقت ظهور وعمومیت سینمای گویا ورادیوسینما بازار تیاتر (صحنهٔ تمثیل) تا اندازهٔ کسادی یافته است و امکان دارد دراثررواج تامهٔ سینمای گویا و تکمیل جمیع نواقص رادیو سینما ، تیاتر به احاطهٔ محدودی مختص گردد .

سینما تاثیرات مستقیم بر روح وحواس رئیسهٔ انسان دارد . و ازهمین سبب است که درهر قسمت از امور حیاتی انسان تطبیق میگردد و بر عموم طبقات تأثیر و نفوذ میکند . مثلاً اگر در سینما یك صحنهٔ مقابله انسان باحیوانات درندهٔ مخوف از قبیل شیر و ببر و غیره ، محاربات شدیده ، وطرز حمله و دفاع و غیره نشان داده میشود ، بیننده گان را تأثیرات شجاعت عزم و غیره احاطه میکند و هم چنین است فلم های داستان های صداقت ، جانبازی ها ، وفاداری ها اعتماد برنفس و غیره که احساسات مختلفه را به انسان تلقین مینماید وبالعکس دیدن واقعات زشت ازقبیل خیانت، جنایت و امثال آن اسباب تنفر از چنین اعمال میگردد .

بعبارت دیگر سینما درس زنده و تجربهٔ حقیقی است برای انسان فوائد بیشمار دارد که بحث آن در ذیل زیر عنوان (مقایسهٔ آثار قلمی و فلم در تربیه) خواهد آمد .

مقایسه آثار قلمی و فلم در تربیهٔ بشری

رول مهم آثار قلمی در تربیهٔ بشر بهر کس معلوم و از قرون درازیست که عوام و خواص جزئیات آنرا فهمیده اند بقسمیکه امروز عامل بزرگ و مهم تربیه ، کتب و مطبوعات شمرده میشود ودرین تخصیص عمومی حقانیت کامل موجود است . اما اخیراً از اثر مساعی نوع بشریك عامل

دیگر پیدا شده که در تربیهٔ بشری ، اهمیت آن کمتر از کتب و مطبوعات نیست بلکه در اکثر قسمت ها مزیت و بر تری آن بر آثار قلمی واضح میباشد . این عامل نوپیدا عبارت ازفلم است که بواسطهٔ سینما نمایش داده میشود .

فلم و سینما اگرچه نوپا به مرحلهٔ حیات گذاشته و تا هنوز عمومیت کامل در عالم نیافته ، ولی معهذا به همین‌مدت کوتاه ، در حیات بشر خصوصاً در قسمت تربیه ، چنان تاثیراتی از خود بروز داده است که بجرئت میتوان گفت ، که اکثر اکتشافات علمی در مراحل اول ظهور خود ، به آن اندازه ، حائز اهمیت نبوده است. حال همین تاثیرات قیمت فلم و سینما در تربیه ، و رواج یافتن آن در شعب تربیوی ملل حیه غوغای عجیبی برپا کرده که اکثر اشخاص را در مقایسهٔ آثار قلمی و فلم و بر تری یك بر دیگر ، دوچار اشتباه مینماید . لهذا اینك برای روشن ساختن تاثیرات مخصوصهٔ هردو عامل مذکور (فلم و کتب) ورفع اشتباه و تردد عوام ، شرح مختصری راجع به ترقیات فلم و اثرات عمدهٔ آن در تربیه داده ضمناً قسمت هائی را که در تربیه ، فلم بر آثار قلمی بر تری دارد و بالعکس نقاط امتیاز کتب را بر فلم واضح مینمائیم .

وقتیکه بتاریخ ۲۵ دسمبر ۱۸۹۵ اولین فلم بواسطهٔ سینما در پاریس معرض نمایش گذاشته شد ، هیچکس فکر کرده نمیتوانست که این تفریح کوچك و ساده ، یك روز ، رول مهمی در تربیهٔ بشری ، بازی خواهد کرد .

در حقیقت اولین فلم هائیکه نشان داده میشد ، همان قسمیکه اسم آلهٔ نشان دهنده صور را دران اوقات ماجیك لانترن « چراغ سحر آمیز » گذاشته بودند ، فقط برای تفریح ودر شگفت آوردن ، مردم بود عموماً حکایات و قصه های معروفهٔ مضحك را فلم می بر داشتند .

از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱٤، صنعت یا تفریح نمایشات سینما درفرانسه‌ترقی زیاد کرده مارکس لندر و ریگاردن ، موفقیت های خوبی حاصل نمودند .

در خلال همین اوقاتیکه سینما در فرانسه پیش از یك وسیلهٔ تفریح معمولی شبیه به (موزیك هال) نبود ، صنعت سینما توگراف امریکائی ، عملیات فوق‌العاده از خود بروز داد ، زیرا اولین نمایشات آن مذهبی بود . در حقیقت بسال ۱۸۹۷ مستر هارد امریکائی نمایندهٔ شرکت (برادران لومیر) فرانسوی ، سینما را در امریکا رائج ساخته ، چند فلم مذهبی ، روحانیون مسیحی را که‌دربوهیمیا مشغول عبادت هستند ، بر داشت و به این قسم ۱۰،۰۰۰ دالر را برای تدویر مؤسسهٔ نمایشات سینما مصرف نمود .

در همین سال ، به اثر بهم خوردن روابط فیمابین اتازونی و هسپانیه یك کاریکا توریست امریکائی موسوم به (استوارات بلا کنون) و دوستش (البرت سمیت) با تحمل زحمات زیادیکه از بدایت کار و نابلدی و عدم لوازم ضروریه ، پیش می آمد ، یك فلم وطنخواهانه بر خلاف هسپانیه ترتیب داده اسم آن را (پست باد اسپانیا) گذاشتند ، نمایش این فلم تأثیرات عمیق در روح مردم نموده ، موفقیت زیاد حاصل کرد .

ازین وقت بعد سینما دیگر ، یك وسیلهٔ تفریح معمولی برای گذشتاندن وقت ، نبود بلکه قویترین وسیلهٔ تاثیر بر فکر بشر ، یك ذریعهٔ مؤثر پروپاگاند ، یك جزو مهم زنده‌گی ملل ، گردید . و اهالی امریکا بزودی آن را قبول و در هر قسمت از حیات خویش آن را تطبیق نمودند . درین اوقات چون مقابلهٔ بحری بین قوای هسپانیه و امریکا بعمل آمده بود ، اگرچه برداشتن فلم واقعات جنگی رسماً منع بود ، یك شرکت کوچك ، فلم شکست فلوت سیریزا (بحریهٔ اسپانیا) را که به مقام سانتیاگو شکست خورده بود ، ترتیب داده بقسم خفیه معرض نمایش گذاشت و به همین نسبت اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد . بعد ازین موضوعات زیاد و زمینه های خوب برای فلم برداشتن پیدا شده و چنانکه ذوق اهالی بود ، فلم های مؤثری از تلفات تب زرد آلاسکا و جنگ بوئر های افریقائی با انگلیس ترتیب داده شد .

و الحاصل اولین فلم هائی که برای القای تأثیرات در روح و فکر بشر ساخته شد ، عبارت از فلمهای جنگی و حاوی صحنه های وطنخواهی بود . در فرانسه و سائر ممالك اروپائی جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ فلمهای وطنخواهی و رجز خوانی را بوجود آورده و سینما اهمیت فوق‌العاده و عمومیت تام پیدا کرد . درین زمان اکثر فلم ها بواسطهٔ لورفوباد ، رونه ژان ، مارسل هر بر ساخته شده است .

در روسیه بعد از جنگ یعنی پس از ظهور پارتی بلشویك ، افکار کمونیستی و عقاید عمومی را بواسطهٔ فلم ها به اهالی تلقین میکنند بقسمیکه سالانه ملیون ها روبل برای نمایشات سینمائی از قبیل « صفحات تاریخ پراودا » ، « اطفال متروك » ، « چطور پطر کوچك پیش لینین رفت » و « چگونه بلشویکها دولت خود را استحکام مینمایند » بمصرف میرسد .

دخالت فلم در تربیه :- فلم های مستند ودر سی درفرانسه روز بروز به آن درجه ترقی پیدا کرده که از ۱۹۱۸ به اینطرف جداً فکر دارند که آن را درتربیهٔ اطفال مدارس داخل کنند در ۱۹۲۶ یك نفر معلم علوم طبیعی موسوم به (بروکر) بفکر شخصی خود ، دروس

را بواسطهٔ سینما به اطفال تعلیم میکردو آلاتیکه درانوقت معلم مزبور ، استعمال مینمود عبارت از یك ماجیك لانترن معمولی و یك میکروسکوب بود . پروفیسر بروکر مجادلهٔ گلوبول های سرخ را با میکروب های مضره ، در خون میان شرائین نشان میداد . این طریقهٔ جدید ، که بواسطهٔ پروفیسر مزبور بقسم خصوصی اجراء شده بود ، بزودی عمومیت پیدا کرده ، شرکت گومون فلم های جمیع معلومات انسانی را ترتیب داد . از آنوقت فکر تاسیس تشکیلات رسمی قوت گرفت .

بین‌المللی شدن سینما ؛

بتاریخ ۵ نومبر ۱۹۲۷ در روما (موسسهٔ بین‌المللی سینما تو گراف تربیوی) از طرف حکومت ایطالیا تاسیس و به مجلس ملل تقدیم گردید . کتابخانهٔ این موسسه ۹۰۰ روز نامه و مجلهٔ سینما تو گرافی‌را که بزبان های فرانسوی، انگلیسی ، ایطالیائی ، آلمانی ، اسپانیولی از نقاط مختلف عالم نشر می‌یابد مطالعه میکند . مجموعهٔ ماهوار این موسسه تمامی‌شعب معلومات انسانی را در بر میگیرد . علاوه برین یك انیسکلو پیدیای وسیع سینما و یك معاهده راجع به سانسور سینما تو گراف ، در این موسسه انشا گردیده است .

در فرانسه ، عملیات سینمای تربیوی مثل‌شهر های ایطالیا تاسیسات مجال ندارد اما به اثر قانون تاریخی ۱۸ فروری ۱۹۲۸ یك کمیسیونی که دارای ۳۸ عضو است و اعضای مذکور از طرف وزیر معارف تعیین میشود ، برای مطالعه فلم ها دایر گردیده است . علاوه برین دوائر محلی در همه نقاط ایجاد یافته که فلم های علمی مختلفه را مجاناً از طرف موسسات متنوعه از قبیل موزه‌خانه پیدا گوژی (علم تربیه) و زارت زراعت ، مدیریت عمومی تعلیمات تکنیکی ادارهٔ صحیهٔ وتحقیقات طبی وغیره دریافت کرده ، بطور مجانی یعنی‌درمقابل ۵۰ فرانك سهم سالانه فلم‌های مذکوررا به‌مدارس جهت نمایش عاریت میدهد . به‌این‌قسم فلم‌های مختلفه ، تمام‌مملکت فرانسه‌را دور کرده ، درهرجا تا ۲۰۰ دفعه‌نمایش داده میشود . این‌دورهٔ طولانی مراقبت زیاد لازم داردزیرا اغلب فلم‌ها در اثراستعمال زیاد وباز وبسته شدن مکررخراب وبرهم میشود لهذا یکی ازموسسات فلم‌سازی از زبان فلم ازمردم چنین خواهش میکند :ـ

« مراخیلی عزیز دارید زیرا که چیز های نادیده‌را بشمانشان میدهم هرگاه‌مرمت طلب شوم تاوقتیکه درین‌کار تخصیص نداشته باشید ، به‌مرمت کردنم اقدام‌نکنید . ودرین صورت‌بهتراست نزد صاحبم واپس بفرستید ، آنجاخوبتر علاج خواهم شد . »

حقیقهٔ سینما تاثیرعام دارد و معلوم است که عوام چنین تاثیرات را دوست دارند وهمیشه میخواهند آن را استعمال کنند . بقرار گفتهٔ موسیو فئو مدیر مدرسهٔ بین المللی سینمای تربیوی تاثیر سینما برتاثیر کتب ازدولحاظ برتری دارد اول بواسطهٔ اینکه قوهٔ تلقین آن بی نظیر است دیگر اینکه برگروه بی سوادان که هنوز خیلی زیاد است ، تأثیرمیکند . آیااین گفته صحت دارد ؟ برای جواب دادن به این سوال بایداول نوع فلم هائیکه درتربیه باکتاب رقابت کرده میتواند، زیردقت گرفته شود . درین قسمت اول آنهائی می آیدکه چنان آثارادبی یاتاریخی رانمایش بدهد که جهته القای تربیهٔ عمومی (اساسی) بطفل خصوصیت داشته باشد قبول شده که تمام بچه های خورد باید کتاب های ژول ورن را بخوانند وهمه دختران خورد سال به خواندن (کتاب بی خانمان) اثر هکتور مالو ، یا (لارد کو چك فوشلر وای) اثر بورینت ، گریه کنند .

طرفداران سینما میگویند : ـ دلیل اینکه اطفال در ین عصر کمتر کتاب می خوانند ، اینست که سینما قصص درسی را بقسم مجسم برای شان نشان میدهدو مطالب به این طریق بهترخاطر نشان آنها گردیده حاجت به کتاب خواندن زیاد نمی شود . آنچه حقیقت دارد اینست که فلم بواسطهٔ اینکه اشخاص خیالی کتاب را بصورت انسان حقیقی (مرکب از گوشت و استخوان) نشان میدهد ، به کتاب حقیقت موثری می بخشد . از طرف دیگر از فطرت حقیقی طفل است که آنچه را خوانده ویاد گرفته ، واپس بهمان صورت تکرار کند لهذاوقتیکه کتاب را خواند ، بشوق قصه کردن می افتد وبعد آن قصه را در نظر خود تجسم داده به حقیقت آن فکر میکند هرگاه پس از خواندن یك قصه گذار شات آن را بطور مجسم به بیند بسیار خوش میشود و آن واقعه تاابد از خاطرش محو نمیگردد . واز همین اثر سینما است که برای تربیهٔ امروزی کار میگیرند یعنی یك درسی را که بطفل دادند ، بعد گذار شات آن را بصورت سینما برایش نشان میدهند . و الحاصل از باعث تاثیرات عمدهٔ سینما در تربیه بشری ، امروز از طرف حکومات تمام ممالك متمدنه دروس مختلفه وعلوم متنوعه را ازقبیل جغرافیه ، تاریخ ،علمی ،زراعتی ، حرفتی وتکنیکی طبی وغیره مخصوص برای نمایشات مدارس ترتیب داده اند که در تمامی مدارس وعموم کلاس ها نشان داده میشود .

اتحادلازمی فلم و کتاب در تربیهٔ :ـ

بعضی علماء می ترسند که مبا دا از داخل شدن سینما در پرو گرام تربیوی اطفال بهاثر دیدن

تصاویر متحرك اشیاء ، شاگردان گمان کنند که درس خود را یاد گرفته اند یا اطفال کوچك از مشاهده تحول فوری تخم به‌چوچه که در سینما دریك لحظه نشان داده می‌شود ، همین تحول فوری را باور نمایند و معلومات شان عموماً بواسطهٔ خاطر نشین شدن چنین چیزها ناقص گردد . در حقیقت اگرتربیه و تدریس خاص بواسطهٔ فلم و سینما انجام میگرفت و کتاب ها ازبین میرفت همین ترس جاداشت ، اماحالااز یك طرف گذار شات عمومی حیات و هر شعبهٔ آن به سینما نشان داده میشود و متعاقب آن کتاب ، خیال طفل را راجع به تحولات فوری (که مثلاً درفلم بیك دقیقه یك نبات رادیده ، لحظهٔ بعدی بیند که گل و میوه میکند و فکر طفل‌را این تحویل مشوش میسازد) عوامل طبیعی ، تصحیح میکند وخطرهٔ فوق اگرچه احتمال کوچکی دارد ، بکلی مرفوع میگردد .

یك چیز دیگری که آن هم ضرورت کتاب رادر تربیه و شرکت کتاب و فلم را در ان بخوبی واضح میسازد اینست که اگر کتاب از بین برداشته شود ، بواسطهٔ اینکه هر قسمت از نمایشات سینما بیش از چند ثانیه بمقابل چشم طفل باقی نمیماند ، پس از چند ساعت از خاطرش میرود و پی میبرد که درس دیده گی یادش رفته است . لهذا درین جاهم وجود کتاب ضرور دیده میشود و بعداز دیدن فلم برای تثبیت دروس ، مطالعهٔ کتاب لازم میشود زیرا شاگردان مدرسه همیشه محتاج به (بازدید) و (تکرار) دروس هستند . پس اگریك درس اول بواسطهٔ سینما نشان داده شود ، بعدازان خواندن و یاد گرفتن آن ازروی کتاب ضروریست و بالعکس هر گاه ابتداء درس در کتاب خوانده شود ، سپس تکرار یادگرفتن و دیدن آن بواسطهٔ سینما ، لازم میباشد .

ونیز درچند نقطه است که اثار قلمی قطعاً جای سینمارا گرفته نمیتواند وبدون سینما درس ناقص میماند مثلاً دروقت نشاندادن شعلهٔ بخارات یاحرکت غیر محسوس آلات کوچك ماشین هاوغیره. سینما وقتیکه دران میکروسکوب تعبیه بشود ، جنگ دائمی گلوبولهای سرخ خون رابامیکروب های مضره بخوبی نشان داده میتواند درحالیکه کتاب باهر قدر شرح و تفصیل از خاطر نشان کردن شمهٔ از حقیقت این عملیات عاجز است درین جا باید گفت که عملیات و تجربیات طبی باهر قدر زحمت که باشد در کتاب بصورت حقیقی مدلل شده نمیتواند و دخالت سینما دران ناگزیر میباشد .

ویکتور هوگو (شاعر معروف) زمانیکه به مهندسی ومعماری سبك گوتیك فکر میکرد ، گفته بود: « وقتی خواهد رسیدکه کتاب کاغذی به کتاب سنگی تبدیل‌شود » درفکر شاعر

شهیر کتاب سنگی مراد از نقوش مجسم بوده است !

❀

❀ ❀

خلاصه رابطهٔ که بین کتاب و فلم موجود است ، مثل رابطه روح و جان ابدی میباشد و هر قدر هریك از این دو ترقی بکنند ، از هم جدا نخواهند شد یعنی تاوقتیکه فلم بدنیا نیامده بود ، یکی ازوسائل تربیه ناقص بود یا بعبارت دیگر فلم وآثار قلمی تکملهٔ همدیگر اند ومخصوصاً در تربیهٔ بشری تأثیریکی بدون امداد دیگر ، بصورت صحیح و حقیقی امکان پذیر نخواهد شد .

سر مشق شجاعتهای ایام گذشته سر چشمهٔ جرئت و جلادت نسلهای آینده است و مردم براهنمائی شجاعان و دلیران سلف اقدام بکار های خطیر و بزرگ میکنند .

❀

❀ ❀

قسمت اعظم بد بختیها و نا کامیهای دنیا و فساد و معاصی که در عالم حکمفرماست مولود ضعف نفس و سستی اراده و فقدان جرئت و تهور میباشد .

❀

❀ ❀

بهترین دستور زندگانی انسان اینست که مرد اعتماد به نفس خویش داشته باشد و در پرتو سعی و مجاهدت بمقام و منزلتی برسد .

❀

❀ ❀

همه کس باید مترصد آفات و بلیاتی در زندگانی خود باشد . اما بهترین طریقهٔ مواجهه انسان با تقدیر و سرنوشت خود اینستکه خوشبختی و بد بختی هر دو را با تهور و جسارت قلب استقبال کند .

❀

❀ ❀

با همت مردانه و با عزم درست — شاید پی کار خود کمر بندی چست
کار تو بخوبی نپذیرد انجام — گر فکر تو پست آمدو تدبیر تو سست

قاری

مرگ

اثر تولستوی فیلسوف وشاعر معروف　　ترجمه م، صفر وکیل نورستانی

۳

باید انسان به اساسی زندگانی کند که حیاتش حیات جاودانی باشد زیرا این اساس در خود انسان نیز موجود میباشد .

۱ - پسر اگرچه در خانهٔ پدر خود مزدور دائمی است باز هم دران سکونت موقتی دارد ولی نشاید مانند مزدور ها زندگانی نماید بلکه اشتراکش با پدر خود در امور خانه لازم است نه آنکه مانند مزدور پا بند روز مزد باشد یا حرکتی مانند او نماید ، همچنان اگر انسان اعتقاد نماید که حیاتش بضیاع جسد خاتمه نمی پذیرد پس حیاتش شبیه بحیات همان پسر است که در خانهٔ پدر زندگانی دارد بر عکس اگر شخص حیات را تنها منحصر باین دنیای فانی بداند حیاتش شباهت تامی با حیات همان کارگرها دارد که تامی تواند سعی درتمتع از لذایذ دنیوی ونیل مقصد می نمایند ، پس غور در مسئلهٔ آتی بر هر کس لازم است . که آیا حیات او مانند پسریست که در خانهٔ پدر زندگانی دارد ؟ یا حیات او مانند بحیات مزدور کار است ؟

آیا ضیاع جسد انسان همین معنی دارد که ذاتش بکلی محو شده است ؟ از همین جاست که چون انسان از قسمت فانیه و قسمت باقیه حیات خود سراغ یافت شك نیست که در تمام حیات آتیهٔ خود بهمان قسمتی توجه میکند که باقی و لایموت است مسلم است که این وضع او را از حیات مزدور نمارها داده به حیات نیکوتری که گویا حیات پسر است در خانهٔ پدر او را میرساند .

۲ — اعتماد به حیات مستقبل و آن عبارت است از وضع انسان که با کائنات میگیرد و حقیقةً این وضع با حیات حاضر او مخالفتی نداشته و بلکه بمعنی قبول کردن سائر مناسبات است .

۳ — آیا به ضیاع جسم تمام حیات ما خاتمه مییابد ؟ این سوال یکی از سؤالات بزرگ و مهمی است که ممکن نیست که سرسری ازان گذشته و فکری نکرده و ابداً در حل این مسئله خود بخود جواب مثبت یا منفی ندهیم ! این حکم ما احتمال معقولی و غیر معقولی هر دو دارد . البته بزرگترین کاریکه درین باره داریم ها نا معلوم کردن این مسئله است . که آیا

موت جسمانی سبب فنای قطعی یا موقتی ما میشود ؟ اگر در موجودیت خود به فور مولی متکی گردیم که وجود ما را مرکب از دوعنصر می‌پندارد یکی فانی ودیگری باقی شك نیست که قسمت باقی مستلزم آن می شود که ما عمدهٔ مشغولیت خود را صرف آن کنیم .

از اعماق وجود ما صدائی میخیزد که به مژدهٔ لایموتیت ما بما الهام می‌نماید و این صدا نیز همان صدای ارشادربانی است که در ماتجلی میکند .

« پاسکال »

٤ تجربه به ما نشان می‌دهد که بعضی علما و فضلا و حکما با آنکه معتقدند کسانیکه به حیات روحانیه عمر بسر می‌برند بعد از مرگ باز هم زنده اند مع هذا خود شان به بعضی افعال و حرکات نالایقه و تقصیرات تشبث کرده از خوف مسئولیت فردا برای هر کدامی ازافعال خود یك عده تأویلاتی تراشیده به آن تطبیق می‌دهند درین عصر آیا ممکن است که این طور شخص هم در دنیا باشد و جداناً فنای جسد را بافنای تمام موجودیت خود توام پندارد ؟

مقابل این فکر مخالف افکار او که جهة حیات اخرویه پرورش داده شده است بایك احتیاج ابدی مستقیماً به آسمان مخالف آن طیران نماید ؟

عقیدهٔ من چنین است اگر دین به اعتقاد و آمال حیات مستقبل انسان ؛ مستند نمی بود باحیات حسنه زندگانی روحانیه استنا دمی گیرد البته این کیفیت‌هم بأتریهٔ طبیعت زیاده ترموافق می افتاد .

« کانت »

٥ ـ شك نیست که در شخصیت خود تنها دارای عقل و شعوریم و همین عقل ما زمینهٔ انتظار مارا طرف مرگ پهن می کند . (چون زندگانی بسر شبیه به مرغی است که به‌مجرد فرصت یافتن محبس قفس را وداع گفته طیران می کند) ماهم بدون‌اینکه بفهمیم کهاز کجا آمده و به کجا می رویم از این معبد و گذرگاه عمومی می گذریم . ایام گذشته و روز های آتیه از دو طرف بایك تیره گی وظلمت مخوف ما را احاطه کرده وقتیکه روز های زندگانی به پایان رسیده تشنجات مرگ تمام اعضا وجوارح مارا فرا گیرد احوال گذشته از قبیل آنکه حیات مابسعادت گذشته یابه بدبختی ، اطعمه واشربهٔ لذیذ خور دیم ونوشیدیم یانه ؟

البسهٔ نفیس در برکردیم یاخیر ؟ دارای ثروت‌بزرگی شدیم یاخیر ؟ حیات عالمانه بسربردیم

یاجاهلانه ؟ ایا بعد ازین از معنا ومفهوم اینطور چیز ها به نظر ماچه میماند ؟

وقتیکه پیك اجل فرارسید نفس واپسین بسختیهای جان کندن افتاده رشتهٔ پرسیپری(۱) از هم گسیخته روح به مقام ابدی میرود تمام این مظاهر حیاتی از انسان سلب شده و جز یك خاطرهٔ خفیف چیزی باقی نمی ماند ؛ استعمال وعدم استعمال مواجبیکه استعداد مابه ما بخشیده عیناً مانند همین چیز است پس از زحمات دقائق جانکندن که قوهٔ سمعی و بصری ما زائل میشود هیچ اثری از تمام همان علل و اسباب سعادت و احتشام سابق الذکر باقی نمانده حیثیتی هم ندارد برای احیای زمینهٔ سعادت و تأمین و سائل حیات ابدی باید ازیك طرف بحفظ استعداد و اهلیتی که جهت حیات روحانیه لازم است بکوشیم و از طرفی به تنمیهٔ استعداد و قوائیکه در مقابل افنای جسد مارا بی قید نگذارد سعی ورزیم .

(هانری جورج)

۶ ـ از وصیت نامهٔ حکمران مکسیکو : ـ

« در کرهٔ ارض برای هر چیز حدی معین شده ؛ بسادیده میشود اشخاصی که به انتهای اقتدار، بختیاری ، عظمت ، اقبال بوده اند ناگاه به زمین خورده بخاك یکسان می شوند . کرهٔ ارض مقبرهٔ وسیعی است که هیچ موجود را موقع نمیدهد تا بطن او را (زمین) قرارگاه تصور ننماید چه نهرها ، سیلاب ها ، آب ها و غیره همیشه بوظائف مقررهٔ خود ها سرگرم وهیچ کدام موفق به عودت در منبع سعادت خود نمی گردند و رویهم رفته همهٔ آنها میدوند تا در سینهٔ بیکران بحر محیط مدفون گردند تمام کائنات در این دار فانی امروز موجود فردا معدوم یا دیروز موجود امروز معدوم است . زندگانی پر از تظاهر این مزارستان مخصوصاً حیات پر از فخر و سرور ، حکام ، گیتی ستانان ، فاتحین ، غالبین ، کشور کشایان صاحب نفوذ ها که باقتدار خود ها مباهات می نمایند و بالآخره همان اشخاص که حاکمیت آنها به تمام دنیا نافذ و زمرهٔ انسان را وادار به پرستش خود می نمایند ارباب کبر و عظمت ، دبدبه و سلطنت با مقراض انقراض قطع و در اوراق تاریخی جز از انحطاط آنان اثری دیده نمیشود ، گوئی این ها دود سیاهی بودند از قلهٔ یك و لکان عالم سوز صعود کرده و اند کی در مدت آثار ایشان ازافکار محو و درصفحات سفید تاریخی جزیکی دونقطهٔ سیاهی باقی نبود .

(۱) رشتهٔ که جسم وروح را به هم اتصال بخشیده تاوقت مرگ قطع نمی شود علمای روح آن را پرسیپر می گویند . « مترجم »

این محتشمها ، عقلا، حکما ، دلاوران ، بهادران ، قهرمان‌ها ، بختیارها ارباب ثروت، صاحبان جاه وشهرت وبالاخره این کسانیکه بامحاسن ومزایای خودتمام عالمرا بخود مفتون و جهانی‌را بهت نموده بودند !

هیهات ! آن‌ها اکنون کجارفتند ؟ ایشان ازچندی باین‌طرف باغبارسفالت دست‌وگریبان‌شدند البته‌همان احکام مقدره باسلاف‌ما برماواخلاف‌ماهم مقدرخواهد بود .

لاکن شمای‌مأمورین دور اندیش ای‌امرای معروف ، ای‌مدیرها ، ای‌دوستان حقیقی ، ای تبعه‌واهالی محترم‌وصادق ! عبرت‌بگیرید ، جسورشوید تاتماماً دست بدست داده ازمحو وانقراض ازموت وعروج به‌آسمان منزه‌وابدی یعنی‌برای وصول بخدای کریم سعی‌کنیم ظلمت آئینهٔ شعاع‌شمس است‌برای دیدن نورستاره‌ها تاریکی شب لازم است .

ته‌نسکو فونه زاکوال کوپوتل

۱۴۶۰ سال قبل از میلاد عیسی

۷ - برای هر مولود مرگ و برای هر مرگ ولادت کیفیتی است مقدر که اجتناب ازان ممکن نیست پس تن دادن بچیزی که اجتناب ازان ممکن نیست امریست ضروری فریاد و فغان عبث و بی فائده می باشد چون اوائل هر چیز غیر معلوم و اواسط آن معلوم و معین و اواخر آن غیر قابل فهم است پس چرا انسان اندیشه و فکر و اضطراب را به خود راه دهد؟ گروهی روح را یك چیز عجیبی تلقی می نمایند و برخی در اطراف روح مطالعاتی می نمایند که کاملاً حیرت آور است ولی اگر حقیقت را پرسند هیچ کس نمی تواند معلوماتی ازروح حاصل و تفصیلی از وبدهد . [بلی آیهٔ کریمه : قل الروح من امرربی و ما او تیتم من‌العلم الاقلیلا]

نص قرآنی است مترجم

دروازهٔ آسمان تاحدیکه خواهش تست برای توبازاست پس باید نفس خودرا از کدر و آلایش پاك نگهداشته روح خودرا مستقیماً بجادهٔ روحانیت سوق نمائی ، تمام حرکات خودرانه از سوق و قایع بلکه برحسب امروار ادهٔ خود صادر نمای از افعالی که ترابسوی منافع خسیسه میکشاند اجتناب کن به بسیار دقت قرض خودرا اداو و ظیفه ات رابجاکن از اندیشهٔ عاقبت بگذر تامرگ و حیات در نظر تو یکسان باشد .

۸ ـ اگر میخواهی نفس از گناه ها نجات یابد ضعف بدن و شهوات نفسانیه در این راه باتو معاونت خوبی مینماید روح را موقع می دهد که بدون اساس تو همیشه سعی در خروج از بدن نموده از قید اتصال بابدن نجات یابد و بصورت انفراد و تجدد بخدای تعالی قریب گردد ؛ و قت خودرا همیشه از گناه پاکیزه دار تاتمام آلام و اضطراب و امراض و بالاخره هر نوع آفات و فلاکت های جسمانی و حتی مرگ برای تونوعی از خیر و سعادت گردد . و اگر این آرزو ها در تو نماند اگرچه جسداً ضعیف ، پیروحتی ی میری و لی روحاً تولد، نمو وتکامل می نمائی .

فلك برمایه داران من و ما باجها دارد
عدم شوتانه بینی گیرو دار حکم تقدیری

باقی دارد

بزرگی و عظمت یك مملکت منوط بوسعت خاك آن نیست بلکه مربوط باخلاق و روحیات اهالی آنست . (گلبر)

* * *

اقوام و ملل تا صاحب افراد بااخلاق نباشند هرگز صاحب و حدت و قدرت و عظمت نخواهند شد .

* * *

نمونه و سرمشق که دایما در مقابل چشم طفل قرار گرفته است مادر است .

* * *

بامردمان نیك مصاحبت کن تاخودت هم یکی ازآنان بشمار روی .

* * *

همیشه ازاشخاص نجیب پیروی نماوازآنها چیزی بیاموز

* * *

ادب، و انشاء

(۳)

نگارش سید مبشرخان طرازی

(کیفیت شروع درعمل موضوعات انشاء)

چون برای تو انشاء موضوعی عارض گشت، لابد دران حال بدو چیز منوط ومحتاج خواهی شد.

۱: تفکر واین وسیلهٔ انشاء است، ۲ کتابت، و این رکن و قوام اوست،

وچون ساعتی دراجزاء موضوع وکیفیت تألیف عبارات متعلقه، و تعبیر از معانی مرجوعهٔ آن (پس از استیلاء احساس اجزآء) فکر و غور نمودی، و اجزاء موضوع را بر جمیع وجوهی که - در ساحهٔ مقصود ممکن بود تقلیب دادی، صورتی چند برای هر جزئی از اجزاء موضوع در خیال تو تولید میگردد، که صور مذکوره در تادیهٔ جزء موضوع مانند تفاوت صور منظوم در حسن وقبح متفاوت خواهد بود، بطوریکه بعض آن (بسبب تأثیریکه در حواس باطنه دارد) برای نفوس مستمعین وقلوب مطالعین مستمیل؛ وبعض آن موجب نفرت، وبعض آن بین بین میباشد، چون صورمختلفهٔمذکوره درخیال توتشخصی وتعینی بخود حاصل نمود دران حین بهدایت عقل (که ممیز حق و باطل، و سلیم و سقیم، و مناسب و غیر مناسب ست) از همان صور متشخصه صورتی را انتخاب خواهی کرد که در حسن تأدیهٔ غرضی که مناسب مقام و لایق موضوع است دارای مکانت رفیعه بوده باشد.

مثلاً - اگر مقام، مقام تحریض بر قتال بود، انتخاب خواهی کرد صورتی را که احساسات

را به هیجان آورده نفوس سامعین و قلوب مطالعین را برای دلیری و اقتحام خطرهای روحی سوق و تحریض تواند نمود ،

و اگر مقام مقام افادهٔ فرح و تسلیهٔ خاطر بود ، انتخاب خواهی نمود صورتی را که باعث انشراح صدور و آرای دیده ها ، و در خشانی روحها ، و زوال احزان ، و تسلی خواطر مستمع و یا مطالع تواند شد ،

و اگر مقام مقام وصف ومدح بود انتخاب خواهی کرد صورتی را که ازشوائب کذب مصئون و از جنب افراط و تفریط خالی بوده در انظار صحیحه ناظرین و افکار سلیمهٔ مفکرین حائز قبول و نایل تحسین تواند گشت .

و اگر مقام ، مقام طلب وصال بود انتخاب خواهی کرد صورتی را که بألفاظ لذیذهٔ متناسبه و باوضاع شکستگی متعاقبهٔ خود ، بالخاصه به تقاریر انفعال و تأثری که ضمناً افاده می نماید جالب و مستمیل قلب مخاطب بوده باعث کامیابی تواند شد .

و اگر مقام ، مقام وعظ و تذکیر بود انتخاب خواهی نمود صورتی را که بحسن اسالیب مبنوی (لفظی) و به جودت مناهج معنوی ، و به دلائل واضحه ، و بشواهد قاطعهٔ خود قلوب مخاطبین ، و یا مطالعین را تلیین داده به قبول وعظ و تذکیر و به معانقهٔ نصح و تقریر تو - وادار تواند ساخت .

و اگر مقام ، مقام فخروهماست بوده صورتی‌را أنتخاب خواهی کرد که معبر أوصاف حقیقیهٔ وخصال‌جبلیهٔ - تووقوم توبوده ازجهتی درقلوب أعدآء وخصوم‌مهیج دهشت وهموم ، وازجهتی - عندالامتحان والتجر به بموافقت قول بر عمل کسب سر خروئی توانی نمود ، و علی هذ القیاس در سایر مقامات و موضوعات انشاء .

و پس از تشخص صور مختلفه و انتخاب مناسب آن ، باید برای افادهٔ و اظهار موضوع در باب حسن تألیف و زیبائی ترکیب صور منتخبهٔ اعتنای درستی داشته باشی ، بطوریکه مجموع تالیفات موضوع در افادهٔ غرض و ایضاح مقصود سلیس و روان بوده بدون - علاج و تعب و تصرفی (مثل حذف ، تقدیر ، تاویل) به روح مستمع ، مجارات ، و به ذوق مطلع مماشئت داشته باشد ، به این اصول میتوانی که به ذریعهٔ قلم صورت معقولهٔ را در صورت و لباس محسوس‌مناسبی اظهار بنمائی ، و به حسن قبول و تحسین اهل صناعت ادب نائل شوی .

ارکان کتابت

باید دانست که برای کتابت (نویسندگی) رکنهائیست که در هر کتاب (و یا مقال) بلیغ و مشان از ایداع و استعمال آن چارهٔ نیست .

رکن اول

باید مطلع کتاب دارای جدت و ابتکار و رشاقتی باشد ، و حقیقةً مؤلف و نویسنده آن است که مطلع و مقطع مولف و نوشتهٔ خود را اجادت نموده مضامین مطلع را - به مقاصد مبنی ساخته ، طرفین را باهمدیگر تطبیق بدهد ،(۱)

رکن دوم

باید انتقال مؤلف و نویسنده از معنی به معنی دیگر بواسطهٔ رابطه باشد که دارای تعلق و مناسبت بین بین بوده رقاب معانی مختلفه را بایکدیگر مربوط ، واز اقتضاب و انقطاع محفوظ داشته بتواند .

رکن سوم

درا لفاظ تالیفیه مؤلف (یامقالهٔ) از انتخاب الفاظی که بسبب کثرت استعمال و تداول و سم کهنه‌گی را فراگرفته است احتراز باید کرد ، مرادمن این نیست که الفاظ همه غیر مستعمله (غریبه باشند ، زیرا غرابت (۲) الفاظ درصنایع ادب عیب بوده، یکی ازموانع فصاحت تالیف است ، بل مرادمن این ست که الفاظ مستعملهٔ رائجه را به سبکی مسبوك بایدنمود که مصدر گمان سامع و مطلع گردد که این همه غیر آن الفاظی است که در دست اهل قلم تداول دارد (باآنکه از الفاظ متداوله ست) ودرینجاست معرکه فصاحتی که مظهر ظهور براعت خواطر و مصدر صدور شجاعت اقلام تواند شد ، و حقیقةً این مقام بعید المنالی ست که خاطر هر نویسنده نتوان در یافت ، ودقیق الاشکالی ست که قلمی از زلات دقیقهٔ آن خالی نتوان شد ، واحتیاج خواهد برد به لطافت ذوق ، و شهامت (بزرگی ، و چستی) خاطر ، و معلوم‌ست که هر خاطر تاباین در جه براق ، درخشان نتوان گشت (ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء)

---

۱ مثل صنعت براعت استهلال ، (طرازی)

۲ غرابت الفاظ را در آینده در تعریف و بیان حقیقت فصاحت ایضاح مینمایم ، (طرازی)

افادهٔ مهمه

گمان مبر که من توجه ترا بطرف تحسین الفاظ جلب نموده جنبهٔ معانی را در ساحهٔ اهمال و عدم اهمیت گذاشته ام بطوریکه الفاظ به او صاف زیبائی و ملاحت موصوف بوده ، معانی مطلوبهٔ آن در آن مقام به الفاظ خود مساوی و همپهلو نباشند ، زیرا این نیز در صنعت ادب عیبی ست که مستحق اعتذاری نیست ، والا ، مثال آن صورت زیبائی خواهد بود که صاحب آن ابله و بلید (۱) ، و یا گلی خواهد بود که بوئی نداشته ، باشد ، وحقیقة غرض از تحسین الفاظ جلب قلوب ست بطرف قبول معانی مطلوبه وتعانق آن ،وزیبائی وحسن وبهجت الفاظ وسیلهٔ حسن قبول ومرغوبیت معانی است درنزد سامع ومطلع ، وآنچه مطلوب اصلی است مضامین ومعانی است ومعلوم است که صورت ،وزون بدون سیرت مقبول دارای قیمتی نیست، چه خوش گفته شاعری که

صورتت را چه کنم چونتو نداری سیرت　　که بیك جو نخرند صورت بی معنی را

خلاصه آن است که باید الفاظ مشار الیها برای معانی شریفه و مضامین عالیه (مثل جسم به فضائل باطنه احاطه مفیدی داشته در ساحهٔ ادب ومیدان اهل آن علویت معانی وبلاغت آن را تمثیل کند ، بااینکه تحصیل وایجاد معانی شریفه بروجهی که اشارت رفت از تحصیل وانشاء الفاظ مشارالیها آسان تراست ، بدلیل آنکه بسیار معانی شریفه در بین سوقیهائی که از ار باب حرف وصنایع ویابیع وشراء بوده از صناعت ادبی بهرهٔ ندارند به تصادف میاید ، بلی همین قدر - عیب دارند که دربین معانی مدلوله و الفاظ دالهٔ آن جفت کاری را بخوبی انجام داده - نمی توانند ، پس ما گفته میتوانیمکه مردمان همه در استخراج معانی (به قدر منزلت ذکاوت فطری خود) اشتراك دارند ، زیرا جهالت جاهل ویابی بهره گی آن از صناعت ادبی - نمی تواند که مانع تأثیر ذکاوت فطری ، وفراست انسانی آن گردد ، ومعلوم ست که - استخراج معانی شریفه از قریحهٔ انسانی بوده ، آنهم (اساساً) بذریعهٔ ذکاوت است -نه بوسیلهٔ تعلم، وحقیقت این است که تعلم بدون ذکاوت تأثیری ندارد ،

ضمیمه

در کتاب صناعتین بعنوان «کیفیة نظم الکلام » مینگارد چون خواستی که کلامی (سخنی)را به زیر تحریر بیاوری ، معانی آنرا در دل خود خطور بده و ملاحظه کن ، وبرای تعبیر آن الفاظ کریمه را اختیار نموده صوری را که در متخیلهٔ خود تصویر نمودی در لوحهٔ قوهٔ ذاکرهٔ خود محفوظ دار .

---

(۱) مشتق از بلادت که ضد ذکاوت است ،

تا استعمال و تناول آن ، درحین احتیاج به تعبیر مقصود، بتوآسان بوده (۱) تطلب آن باعث تکلف و مشقت نگردد ، و تا حدیکه در قریحهٔ خود جوانی نشاط و حدت رغبت را احساس داری در تحریر موضوع و انشای مقصود دوام بده ، و چون در قوهٔ از قوای خود استیلای فتوری ، و یا تخون ملالتی را حس نمودی ، باید از دوام تحریر و مداومت انشاء خود داری کن ، و تنفس (تفریح) بنمای ، زیرا کلام طویل با وجود ملالت در حکم قلیل است و سخن نفیس با وجود بی طاقتی در حساب خسیس ، به علت آنکه درحالت فتور و ملالت بمقتضای طبیعت بشری غالباً بی‌اعتنائی عارض گردیده موجب ذلت ، و باعث قلت تأثیر خواهد گردید ، و حقیقتاً خواطر انسانی مانند سرچشمه هاست ، که چون در اخذ آب ، صنعت تدریج و حرفت تناوب‌را پیش گرفتی ، لابد سیراب خواهی شد ، ومنفعت خواهی گرفت، اماچون ازحد برامدی ، و در اخذ آب احتیاط ننمودی- سرچشمه های طبیعی آن خشك گردیده ، ازمنافع منبعی محروم خواهد ماند .

وباید ازتوعر (سختی) احتراز بنمائی ، که توعر موجب تعقید (پیچیدگی) است، و تعقید مهلك معانی‌ومعیب الفاظ است، وکسی که ابراز معانی شریفه را در ساحهٔ آدب خواهش دارد ، باید برای تعبیر آن الفاظ کریمه را انتخاب بنماید ، که معانی شریفه مستحق الفاظ شریفه است ، « الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات » وپس از فراغ چون دیدیکه لفظی از الفاظ موضوع ، بموقع خود واقع ، وبه مصیر خود صائر ، وبه محل خود حال ، و بسلك خود منسلك نبود ، بلکه در آن موقع خود مضطرب بوده حسب اقتضای قانون ادب ازان موقع تفرتی دارد ، فوراً ازان موقع غیر مناسب نقل بده که غصب مکان ، ونزول درغیر اوطان نزا کتی ندارد ، و حقیقتاً ایراد الفاظ در غیر مواقع مناسبه تکلف است، واگر درتحریر موضوع انشاء مقصود قریض شعر منظوم را تعاطی نکردی ، ودر اختیار کلام منثور تکلف ننمودی ، هیچ احدی ازادباء عیب‌نخواهد کرد ، بالعکس چون تعاطی وتکلف کردی (بانکه درفن ادب حاذق و مطبوع ، و در شان ادبی خود محکم وبصیر نبودی) عیب‌خواهد کردترا کسی‌که عیب تونسبت به‌عیوب آن کمتراست ، واستهزآء خواهد نمودترا شخص که رتبهٔ ادبیهٔ آن ازرتبهٔ توپست تر .

وچون دراول شروع ، طبیعت توبرای نظم (۲) کلام‌مسامحت ننمود ، وباوجود اجالهٔ فکر سرکشی کرد ، عجالت مکن ، ومهلت بده ، وپس‌از اندکی درنکك معاودت بنمای که - درقریحهٔ

(۱)جستن به سختی ،

(۲) مرا دازین « نظم‌کلام » دراینجا مطلقاً ترکیب وتألیف است بطریق استعاره ، (طرازی)

خود نشاطی را احساس کرده باشی ، درین حین ازطرف طبیعت اجابت خواهی دید ، و اگر باوجود تفریح وطول امهال ودر نگ درامتناع و سرکشی خود اصرار نمود ، پس انتقال بکن از صنعت و موضوع مشروع (مثلاً تاریخی) بسوی صنعت وموضوع دیگری (مثلاً اخلاقی) که به طبیعت تو مرغوبتر و به قوهٔ تو سبکتر باشد، و باید أوزان معانی را کامل بشناسی تادر بین آن واوزان مستمعین، و بین معیارهای مقامات موازنت بکنی، وتخصیص بنمائی برای هر طبقه کلامی ، وبرای هر حال مقامی را ، تاتوانی که معیار های معانی را بروفق معیار های مقامات ، و قدر های مستمعین را براندازهٔ قدر های حالات قسمت بدهی ، چه خوش گفته صاحب این مقال که لکل مقام مقال ، ولکل مقال رجال ،

(طریق تعلم کتابت)

طریق تعلم کتابت (آموختن نویسنده گی) به سه قسم انقسام دارد که تفصیل آن قرار ذیل ست .

(قسم اول)

نویسنده نوشته جات متفرقه متقدمین راتصفح نموده ، دروضع الفاظ واستعمال معانی - براوضاع مرسومهٔ آنها مطلع میگردد ، پس ازان بآنها تقلید واتباع مینماید ،

واین درنزد من پست ترین طبقات کتابت « نویسنده گی » است :

قسم دوم

اقتراحات جیدهٔ خود را که عبارت از تزئید حسن کلام است (چه در تزیین مبانی و چه در تحسین معانی) باوضاع کتابت ، و اسالیب تالیف متقدمین خلط داده اوضاع تالیف و ترکیب خود را زیبائی تازهٔ ببخشد .

و این از طبقهٔ اول بلند تر بوده ، در نزد اهل صناعت ادب پسندیده تر است .

قسم سوم

بدون تصفح نوشته جات متقدمین ، و بدون اطلاع بر اوضاع مرسومهٔ آن ، برای حفظ

چندی از دوا وین منظومهٔ فحول شعرآ (۱) و آثار منثورهٔ کبار ادبآء که غالباً تراکیب نظم، و تالیف نثر آنها مبنیً و معنیً جیدو زیبا میآید صرف همت بنماید ، پس ازان به اقتباس تتبع شروع کند ، و شکی نیست که در اوائل حالات نویسندگی گاهی خطا خواهد نمود و گاهی صواب ، حینی ضلالت خواهد دید ، و حینی هدایت ، مع ذالك پس از ممارست اوضاع متفرقه ، و مداولت شئون متفننهٔ صنعت کتابت (نویسندگی) برای حسن اجرا و زیبائی اداء ، و پیشرفت صنعت مشروعهٔ خود طریقهٔ مقبولی را افتتاح خواهد کرد ، که در فصاحت مبانی ، و بلاغت معانی مقبول خاص و عام تواند گشت ، و تدریجاً در فن ادب و انشا ترقیات شایانی خواهد دید .

شعار این طریق ، و مادهٔ امتیاز این اسلوب ، ابتداع ، اصطناع، اختراع ، ابتکار ، بوده، در طریق نظم ، و اسلوب نثر آن هیچ یکی از اسالیب مرسومهٔ متقدمین شرکتی نخواهدداشت ، و این طریق را طریق « اجتهادادبی » و صاحب آن را پیشوای فن ادب توان گفت ، لیکن غایت مشکل‌الوصول ، و صعب‌الحصول بوده ، غیر از صاحب لسان هجام ، و قلم رقام بر ایجاد و اقتحام آن قادر نتواند شد .

ایضاح

باید دانست که ، مراد من ازین طریق ، این نیست که صاحب این طبقه نوشتهٔ ـ نخواهد کرد مگر بطور اقتباس و تتبع زدواوین شعراء ، و آثار ادبآء ـ بلکه مراد من این است که چون دواوین معتبره ، و آثار معتمدهٔ شعرآء و ادباء عصر قدیم و جدید را حفظ کرد ، برای اطلاع معانی ، و کشف اسرار ، و تفتیش دفائن ادبیهٔ آنها بذل جهدو صرف همت خواهد نمود ، و پس از تقلیب ظاهر و باطن و کنجکاوی ، بالضرورة درانشا آت مشروعه ، فیوض اجتهاد شخصی توالی خواهدکرد ، دران حین بر مدرکات قریحهٔ غریزه و قوهٔ اصلیهٔ خویش از تاثرات مادات و اوضاع محفوظه معاونت خواهد گرفت ،

(۱) برای خواهشمند ادبیات عربیه ، واصول ادب وانشاء آن حفظ قرآن کریم ، که افصح کلمات عرب ، وابلغ نثریات ادب بوده ، بفصاحت فوق الطاقه ؛ وبلاغت فوق البشریهٔ خود فصحاء عرب ، وبلغاء ادب را مسکوت ساخته است ، ضمیمه میگردد ؛ طرازی

وطن

از طبع جناب مستغنی عضو
انجمن ادبی کابل

خامه دروصف وطن چند گل افشان نشوی
چند در فکر وطن سر بگریبان نشوی

حرف اصلاح وطن سر کن و با خاطر جمع
مینویس اینکه وطن باز پریشان نشوی

لمهٔ مهر درخشان بودت نور فشان
همچو خورشید چرا روشن و تابان نشوی

پیش راه تو بود شمع هدایت روشن
پس چرا همچوشب جشن چراغان نشوی

نیست آن عصر طربخیز کنون ایدل تنگ
که ببالی بخود از عیش و بیابان نشوی

باغ پیرای چنین نادر و شایان داری
چه خیالست وطن رشك گلستان نشوی

گلشن کابل ما را که بود رشك بهشت
نیست رنگی که گرش بینی و حیران نشوی

زین مربی که تو داری بحقیقت امروز
چه محال است چرا همسر جاپان نشوی

بترقی کشدت خسرو بی دار غیور
مترقی ز چه ای دولت افغان نشوی

استواری باساس تو دهد شاه حکیم
نتوان گفت وطن مایهٔ عمران نشوی

شور افغانیت آن گونه نگردیده بلند
که برین خوان هوسخیز نمکدان نشوی

فصل گلجوش ترقیست وطن را اکنون
ای بهار طرب و عیش زمستان نشوی

کندت میل بدانش همه اولاد رشید
نشود اینکه کنون مایهٔ عرفان نشوی

یادت آید چو بر آفاق وطن ابر نفاق
ایدل ازدرد چرا خونشده گریان نشوی

ز خلاف دو سه دم پیش وطن میگرئی
ترسم اید یدهٔ تر موجب طوفان نشوی

حال دلگیری آن عهدت اگر یاد دهم
ترسم ای خانه بمن تنگ چوزندان نشوی

اگرت یاد دهم ظلمت آن عصر سیاه
بمن ایصبح وطن شام غریبان نشوی

آه اگر یاد کنم زان غم دلگیر کنون
حجلهٔ وصل به من کلبهٔ هجران نشوی

شرح آن غصهٔ جانسوزت اگر عرض کنم
بعد ازان سوختهٔ آتش سوزان نشوی

نتوان در دوجهان یافت ره فوز و فلاح
اگر ازصدق و یقین پیرو قرآن نشوی

وعدهٔ صدق عمل میکندت کار درست
لیك شرطاست که ازوعده پشیمان نشوی

انس با اهل وطن گر نمائی از صدق
صورتی هست ولی معنی انسان نشوی

دامن علم بچنگ آیدت ای نیك سرشت
لیك با جهل اگر دست بدامان نشوی

یارب ایدولت با صلوت افغان نفسی
بی شهنشاه زمان نادر افغان نشوی

یارب ای ملت بیدار غیور افغان
زیردست من وما سخرهٔ دو نان نشوی

گلشنت پر گل وسرحد و ثغور آبادان
ای وطن رهگذر دشمن نادان نشوی

منبع علم و هنر گردی و کان فضلا
جز همین سلسله را سلسله جنبان نشوی

چون درین عصر طربخیز تو ایطبع روان
از پی قوم دعا گوی وثنا خوان نشوی؟

کی بلطف سخن قوم توان پی بردن
تا بطرز لغت قوم زبان دان نشوی

همچو طوطی بمثل گرچه سخنگوی شوی
همچو مستغنی خوشگوی سخندان نشوی

صباوت

از آثار شاعر وفیلسوف شهیر
تولستوی

ترجمه و نگارش آقای
م. صفروکیل نورستانی

ای ایام مسعود صباوت ! ای روزگار محبوبیکه هیچ باز گشتن نداری !! چرا ترا دوست نداشته و چسان بیاد آوریت نه نازم !! تذکار تو هروقتی قلب مرا مشعوف وخاطرم را مسرور میسازد !

ای صباوت ! خاطره هایت برای من یك سر چشمهٔ شیرین محظوظیت است .

ای صباوت ! در زمان سعادت اقرانت روحم آزاد و دلم شاد میبود ، غم و اندوه را نمیشناختم با اندیشه و فکر سروکاری نداشتم ، بطور خاطر خواه بهر طرف میکردم ، بقدریکه مائل بودم در هر جا می‌نشستم و هر کجا می بودم. همان روز هایت مانند یك خواب شیرین تا هنوز بخاطرم باقی مانده !! هر قدر که از من دوری میجوئی به همان اندازه ها غم ها ، الم ها به من تقرب می نمایند و حسرت فراق تو گریبان گیرم شده و بدون اراده اشك ها می ریزانم .

هنوز بیاد دارم ایام با سعادت ترا که بچوکی کوچکی مقابل میز چای خوری نشسته پیالهٔ شیر خود را با قند می‌نوشیدم . گاهی خواب بر من غلبه جسته و چشم هایم را میفشردم و ازجائیکه نشسته بودم حرکت کرده نه می‌توانستم .

سخنان ما در مهربان خود را گوش میدادم و می‌شنیدم . آواز خوش ما در مهربان من بدلم اثراتی بخشیده و مرا محظوظ ومسرور مینمود . گاهی بحال نیم خوابی بدقت بطرف مادر خود میدیدم که بسوی من به نظر شفقت دیده و تبسم مینمود . هر وقتیکه مادر خود را باین حال میدیدم بسیار مسرورو ممنون میگردیدم .

گاهی بحال نیم خواب و چشمانی بهم گذاشته بطرف مادر خودمیدیدم مانند یك نقطه گگ خوردیکه به جسامت یك دکمهٔ باشد به نظرم میخورد چشمان خود را زیاده تر می بستم اما شکل و سیمای مادر من به همان جسامتیکه بود تغییر نکرده و مانند کسیکه عکس خود را در مردمك چشم مشاهده نماید به نظرم شکلش جلوه مینمود . از جای خودبپا ایستاده و بچوکی گگ خوشنمای خود می‌نشستم .

مادر مهربان من - مرا مخاطب نموده و میگفت : (نیکولنیکه) بازترا خواب می‌برد تو اگر به بالا بروی بهتر است

من خواب مادر خود را بیك کلمهٔ نامفهوم وجویده میگفتم :- من خواب نمیکنم مادر جان ! اما قوت جواب صحیح زمان صباوت پلك های چشمم را بهم چسپانده و غلبه نموده بعد ازیك دقیقه مرا بطوری غیر ارادی می‌ربود و تا کسی مرا بیدار نمی‌ساخت شور خورده نه می‌توانستم .

حینیکه در عالم خواب‌فرو وخفته می بودم احساس مینمودم که دستهای لطیف و نازکی بجانم تماس کرده و در تماس اولین آن را بی اراده خوب قبضه نموده و فشرده و بلب های خود گذاشته و می‌بوسیدم .

بعد از اندکی این وضیعت حال خود را تبدل داده و بقراریکه مادر من وعده داده بود که بعد از سوختن و تمام شدن یك دانه‌شمعیکه روشن بود مرا بیدار نماید لهذا درقرب وقت بیداری بچوکی گگ من که بالای آن مرا خواب برده بود خود را نزدیك نموده و بدست های لطیف و عزیز خود مرا نوازش میداد و بسر و موهای من دست میکشید .

آواز شیرین مادر خود را از بالای سر خود میشنیدم که میگفت :

بیدار شو روح من که وقت بیداریست ! برخیز و بالا برو ! !

نظرهای باستغناء من بدون آنکه خلق مادرم را درهم کند بیشتر محبت وشفقت اورا جلب مینمود. من آهسته حرکت نموده ودست های اورا بشوق می بوسیدم . باز مادرم میگفت :-

بیدار شو فرشتهٔ من فریاد نموده وبیك دست لطیف خود از گردنم گرفته و مرا حرکت میداد ومن باین سبب کمی می رنجیدم . این او طاق دارای کمی روشنی بوده و یك سکونت تام بداخل آن حکمفر مابود . از حرکت دادن وبیدار نمودنم رنجشی برایم حاصل شده بود مادرم نزدیك من نشسته ومن آواز او را می‌شنیدم . . . .

همهٔ این حرکات مادر شفقیم مرا وا دار مینمود که زود ازجای خود برخاسته و دستهای خودرا بگردن او حمایل کرده وبخود کشیده سر اورا بسینهٔ خود آورده وفریاد نمایم : . . .

آخ ! مادر عزیز و شیرینم ! ! من ترا بسیار دوست دارم . . مادرم تبسم نموده وبیك شفقت ومهربانی بهر دو دست سرم را گرفته واز لبهایم می‌بوسید وبالای زانو های خود میگذاشت .

آیا تو مرا بسیار دوست داری ؟ مادرم مرا مخاطب نموده و بعد از یك دقیقه خاموش شده میگفت توهمیشه مرادوست داشته باشی وهیچ وقت فراموشم مکن !!

وقتی که تو بی‌مادر هم شدی مرا فراموش نکنی ! آیانیکو لنیکه مرا فراموش نخواهی کرد؟!

و باز صورت لطیف مرامی بوسید .

من فریاد زده وزانو های مادرم رابوسیده واشکها ازچشمانم جاری میگردید . این اشکها اشکهای شادمانی و اشکهای مملو بامحبت بود . . .

بعده بقراریکه مادرم آرزو داشت به بالا رفته و چپن خوابی را در بر نموده به مقابل معبود خود ایستاده و بیك حس صدق واخلاص خود نیاز مینمودم : خدایا ! ! پدرومادرم را در حمایت خود نگهدار . . .

سپس در بستر خواب خود را حت کرده و به لحافك کوچك خود خود را می پیچانیدم ، روحم تازه ودلم خوش بود خیال وتصورات من یك دیگر راتعقیب نموده میرفت . . . تصورات من عبارت از یك عشق پاك وآرزو ویك سعادت آینده بود

کارل ابو اینچ را (معلم من) باروزگار سیاه وبخت برگشتهٔ او بخاطر آورده و یاد میکردم وبه حال او بسیار تاسف نموده وبدرجهٔ متأثر میشدم که اشکهایم میریخت و دران حال بخاطرم میگذشت خدایا برای او سعادت اعطاء فرماء ! وبرای من توفیق بده که او را معاونت وکمك نموده وباعث غم غلطی او شوم .

خدایا من به تمام قوهٔ خود حاضرم که خود را برای او فدا سازم ! !

بازیچه گك های من که یك خرگوشك و یك سگك چینی بوده در یك کناره تکیه خواب من ایستاده بودند . بطرف آنها به محبت میدیدم . . .

باز نیازمینمودم که خداوندا برای تمام مردمان بفضل ومرحمت خود سعادت اعطأ و عموم بیچاره گان را به نعمت راحت نائل گرداند .

حینیکه از یك پهلو به پهلوی دیگر میگردیدم خیال وتصورات من بهم مخلوط شده و افکار زیر وزبر میگردید ، بآرامی ، آهسته گی وبادیدهٔ نمدار باین صورت بخواب میرفتم .

آیا باز عودت خواهد نمود همان تازگی ، بی پروائی ، آرزوی عشق و محبت و قدرت وفاء که در زمان صباوت شامل حال واحوال من بود ! ؟

آیا کدام وقت بهتر ازان زمانی شده میتواند که دو فضیلت خوبترین که یکی آن یك شادمانی بی آلایش و دیگرش آرزو و هوس عشق بدون ریائی باشد یگانه سبب حیات ما شده بتواند ! !

آیا آن التماس های با حرارت من کجا است ؟ آیا آن تحفه های خوبترین و ریختاندن اشکهائی بی آلایش تسلی بخشم را چه شد ؟ ؟

آخ ! ای حیات ! چقدر اثر های سنگین در قلب گذاشتی که ریختاندن اشك ها و شادمانی های ایام مسعود صباوت از من جدا شده و مفارقت نمودند :

آیا حقیقاً چیزیکه برای من باقی مانده تنها عبارت از یك خاطره های آن زمان مسعود نیست ؟ ! !

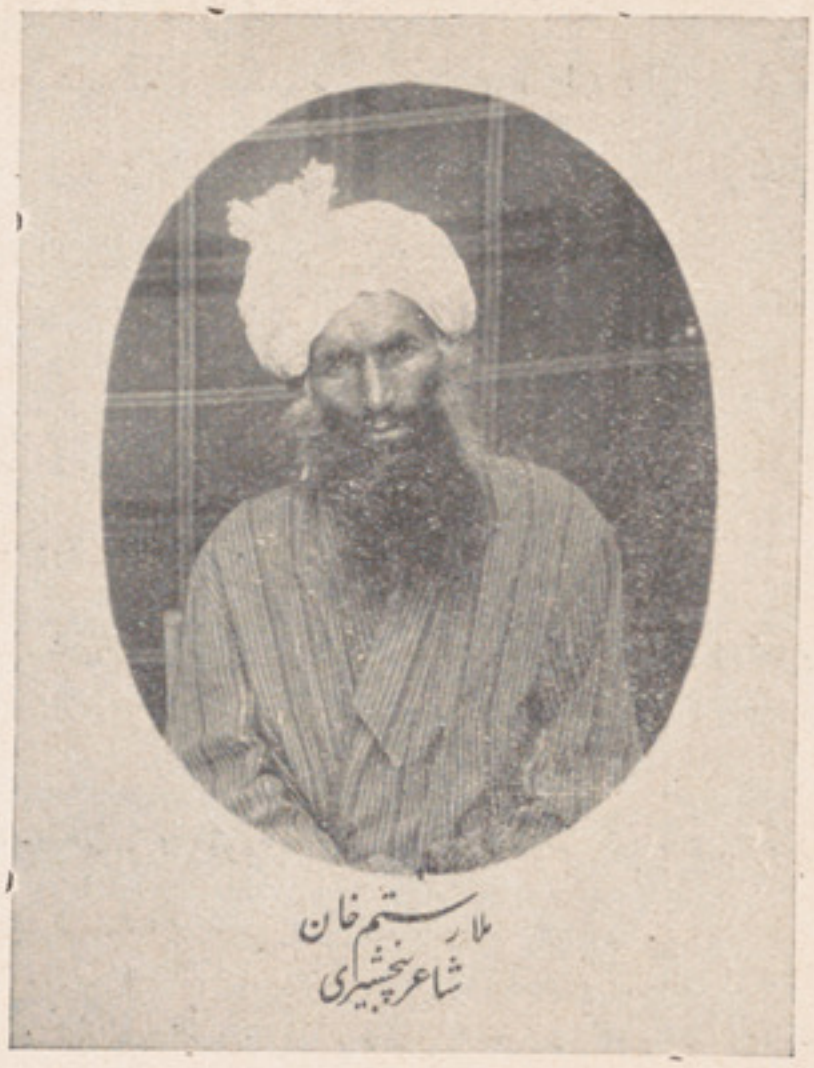
ملا رستم خان
شاعر پنجشیری

مخمس

از طبع رستم خان پنجشیری شاعر نو

دوش درمجلس ما خسرو خوبان آمد
رشك خورشید جمالش مهٔ تابان آمد
خاص مرغ دلم از شوق بطیران آمد
ز نسیم سحری سوی گلستان آمد
(ورق گل بنظر دید خوش الحان آمد)

باعث نظم من اینست ازین گفت وشنود
اول کار ترقی ز مسلمانان بود
نور عرفان ز کمالات وهنر رخشان بود
روز تا روز کمال و هنرش می افزود
(عاقبت رنج و تفاقی بمحبان آمد)

حسد انگیز بهم گشت مسلمان افسوس
دور شد فن و کمال از کف یاران افسوس
وحشت وجنگ وجدل بین عزیزان افسوس
خطهٔ مشرقیان ماند پریشان افسوس
(اثر کین و جدل تا بخراسان آمد)

ظالمان برسر مظلوم چنان شد جابر
ناجی ملت دین زامر خدای قادر
پنج اختر صفت از برج فلك شد ظاهر
حل این مشکل ما کرد محمد نادر
(تاج شاهی بسرش حافظ افغان آمد)

شکر الله که عجب مقصد ازین حاصل شد
مالك کشور ما پادشهٔ عادل شد
روز وشب در طلب علم و هنر عامل شد
آفتابیست کز و ظلمت شب باطل شد
(رستم عاجز ازین مژده ثناخوان آمد)

نگارش سرورخان گویا

شعرای افغانستان

در حدود قرن ٦ هجری

ابو علي ابن حسين مروی :

صاحب لباب الالباب اسم شاعر و پدر او را بسیاق ذیل نگاشته میگوید : السید الاجل ابو علی ابن الحسین المروزي و چنانیکه عادت صاحب لباب الالباب است باقی شرح حال شاعر را درپردهٔ خفا گذاشته نسبت به رتبهٔ شاعري و مقام ادبی او کلمات اغراق آمیزی می نگارد رو بهم رفته از نگارش مختصر عوفی معلوم می شود که وی قبل از عازم شدن بصوب هند درسفر های که درحدود سنه (٦٠٠) هجری به اکثر شهر های خراسان کرده و بیشتر افاضل و شعراء آن عصر را دیده ؛ درضمن مسافرت خویش شاعر مذکور را در مدت اقامت خود در نیشاپور دیده و زمانی باهم محشور بوده اند ، چنانچه می نویسد . مدتي در نیشاپور با او اتفاق مجالست ومجاورت افتاده بود وهمین قول عوفی سبب آن شده که صاحب مجمع الفصحا موطن او را ازقول عوفی نیشاپور گفته است ، حال آنکه عوفی او را صراحتهٔ شاعر مروزی خوانده نه نیشاپوری ونیز از نگارش عوفی معلوم میشود که ابو علي مروي مداح سلطان سکندر که از سلاله سلطان تکش است بوده وقصیدهٔ که یك مطلع آن درلباب وچند بیت آن

درمجمع درج است درمدح آن پادشاه سروده است و تاعوفی به نیشاپور اقامت داشته درسنهٔ (٦٠٠) ابوعلی در قید حیات بوده

نمونهٔ کلام:

بهار

از صبا وقت سحر بوی جنان می آید — کاین صبا از طرف عالم جان می آید
عاشق روی گل ارنیست صبا بلبل وار — از چه آشفته و شبگیر نهان می آید
نظری کن بتصاویر سرا پردهٔ صنع — تا که هریك بچه شکل وبچه سان می‌آید
پیر نا کشته بنفشه است که برروی چمن — منحنی پشت زبار حدثان می آید
سر دامادی گل دارد بلبل که بلاف — بزر وسیم کف وکیسه چوکان می آید
باسر خوش‌ز پی‌عشق چو مستان گه‌صبح — یا سمن ترك کله چاك زنان می آید
لاله چون یوسف آلوده بخون پیراهن — جامه مالیدهٔ آسیب زمان می آید
ابربا چشم تر و صاعقهٔ سینه چو شمع — آتش افروخته و آب فشان می آید
لاله پروردهٔ آن شیر نبات انگیز است — که ز پستان سحابش بدهان می آید
سرو آزاده چرا بر سرپای است مگر — در رهٔ بندگی صدر جهان می آید
نالهٔ رعد چرا می شنوم از لب ابر — گرنه از غیرت دستش بفغان می آید

درمدح سلطان سکندر

زهی از روی شمشیرت قوی پشت مسلمانی — سلیمانی و امرت را مسخر انسی‌و جانی
به پیش صیت احسانت اگه پیردن عالم — صبارا پای برسنگ آمدست ازتنگ میدانی
ترا زیبد که هرروزی برای بندگی تاشب — نهد چون سایه پیش خاك درخورشید پیشانی
اگرخان‌خطا با توز کیش خود برون ناید — صواب آنست کز تیغش کنی در رزم قربانی

رباعی

چون خاک درت شد محك دیدهٔ من بشناس حقوق نمك دیدهٔ من
بنگر که هنوز نقش روی غم تست در آئینه مردمك دیدهٔ من

وله

گردیده رخ تو خواست پر نورش دار وز گریه چوتر شود زخود دورش دار
وردل هوس قامت چون سرو تو کرد او را سر راستی است معذورش دار

❀ ❀ ❀

محمد ابن عمر فرقدي :

شاعر معروف زمان خود بوده و در خراسان بکمال هنر وقوت فضل اشتهار داشته و بدربار شهنشاه معرف افغانسان سلطان غیاث‌الدین محمد ابن سام غوری اختصاص داشته وبقول عوفی اشعار معسول او دران بارگاه مقبول افتاده بود .

نمونه اشعار :

درمدح سلطان غور

ای تیغ توبی مجال تاخیر چون تیغ سپیده ام جهانگیر
در عالم کهل یك جوان بخت مثل تو نداد گنبد پیر
ای بردر بارگاه جاهت نه حلقهٔ چرخ همچو زنجیر

وله

کس ازملوك جهان یادگار تیغ و قلم نبوده است مگر شهریار تیغ و قلم
ملك محمدسام جهان ستان که فزود بفر یمن یمینش یسار تیغ و قلم
گهی بنفشه دهد گاه لاله آرد بار زبیدو نرگس بی‌برگ و بارتیغ و قلم
بر جسو دو رخ بد سگال او دارد بزردی وبه کبودی شعار تیغ و قلم
یکی بخندد بر دشمنش یکی گرید برزم و رزمش این است کار تیغ و قلم

فروغ لون رکاب و نگین او د رد — ازان شده است جهان خواستار تیغ و قلم
بسی کشید جهان انتظار دولت او — چنانکه دانش وداد انتظار تیغ و قلم
چو سیل و صاعقه کوشنده ست وجوشنده — بغرق و حرق عدو یت دوبار تیغ و قلم
بزهر و قهر برا ری همی هلاك و دمار — ز دود مان عدو زان دو مار تیغ و قلم
میان تهی و دو رویه است دشمن تو مگر — باصل هست ز خویش وبتار تیغ وقلم
برنگ مهر و سپهر ندو زنفاذ توهست — فزون زمهر و سپهر اقتدار تیغ و قلم
نبوده است ونباشد زخسروان جهان — نظیر ومثل تو کس حق گذار تیغ و قلم
زانتقام توان دید دشمن تو چو شد — انامل و کف تو جفت ویار تیغ و قلم
که دید زآهن و آتش به اول و آخر — رخ شخوده و فرق فگار تیغ و قلم
اگرچه هرچه ازین شعر خوب خاطرزاد — یکی نباشد از صد هزار تیغ و قلم
و لیك هست زمانه گواه من کاین بار — مراین قصیده بود شهر یار تیغ وقلم
بحکم توقلم و تیغ تاشود گلگون — شگفته باد زتو نوبهار تیغ و قلم
شگافته سرو خایسك خورده باد عدوت — جوتیغ چون ز کار زار تیغ و قلم

* * *

ابو الفضل عثمان ابن احمد هروی :

صاحب لباب الالباب معاصر او بوده وشرح ذیل را که بهترین معرف حال این شاعر است ما از لباب الالباب دراینجا نقل میکنیم . حاجی هربوه از لطیف طبعان خراسان بود اگرچه بشعر وشاعری نسبت نداشت ، اما چون اشعار وابیات اولطیف و متین بود درسلك شعرا آورده شد . مدتي درنیشاپور بوده و بمجاورت او آسودم ومیان او و رفیع مشاعره ها بود . رفیع او را کرگس خواندي و او رفیع را طبل بسبب آنکه بسیار خوردی این رباعی ازوست واین معنی ملك اوست وپیش ازواز کسی استماع نیفتاده .

رباعی

دی گفتمش ای گشته دل از مهر توخون — برسیب توچیست نقطهٔ غالیه گون
گفتاز لطافتی که در سیب من است — آن دانهٔ بود که مینماید زدرون

وله

معشوقه که عمرش چه غمم باد دراز امروز تلطف دگر کرد آغاز
برچشم من افگند دمی چشم وبرفت یعنی که نکوئی کن و در آب انداز

❀

❀ ❀

فریدالدین سجزی :

از شعراي معاصر صاحب لباب الالباب بوده و درتذکرهٔ معروف خود او را الاجل فریدالدین جاسوس الافلاك علی المنجم السجزي نوشته است اگرچه بقول عوفی در اوایل عمر مشرب رندی و بیباکی داشته و باباده وشاهداوقات میگذرانده اما بعد ها تائب گشته وبعبادت وزهد پرداخته چنانچه عوفی نیز می‌نویسد : اگر چه در اوایل ایام جواني و حداثت سن در کوی جستجوي لذت قدمها گذارده بود و در صباح ورواح از مشاهدهٔ صباح و ملاح و معانقه صهبا وراح کامها رانده اما درانوقت که من بخدمت او رسیدم برسجادهٔ عبادت نشسته بود واز سر جمله برخاسته و برادر او صدر اجل نصیر شعرائي وزیر ممالك نیمروز بود واو در مسجد پیوسته معتکف بودي والبته ببرادر التفات نکردی ووقتی که بنزدیك داعی آمدي در اثنای محاورت آنچه گفته بود تقریر کرد : گفت وقتیکه ملاحده زحمت میدادند ولشکر ها بدانسمت نامزد شده بود وقتی بردوستی گذر کردم جماعتی از حریفان را دیدم مخمور شراب شبانه ، برخاسته وسرورو‌ي کراشیده وخانهٔ عظیم برایشان نامرتب دوسه بیت بگفتم این رباعیات نیز ازو استماع افتاد .

رباعی

راه دل من آن بت دلخواه زند دزد است عجب نبود اگر راه زند
چاهی است که چاه زنخش میخوانند زلفش همه ره بر سر آن چاه زند

وله

با آنکه دل تو طبع آهن دارد جان در سر زلفین تو مسکن دارد
گرد سر کویتو همی گردم زانکه خاك رمه چشم گرگ روشن دارد

❀ ❀ ❀

شمس الدین مبارکشاه سجزی :

مبارکشاه سجزي از شعرای مشهور زمان خود بوده و محمد عوفی او را در سیستان دیده و قطعهٔ که در حق نصیرالدین سید الوز را گفته بوده براي او خوانده است و باز بقول عوفی وقتی در پنجاب کرمان محبوس بوده ودران موضع وسختی حبس قطعهٔ سروده زیاده برین ازاحوال این شاعر در تذکر هاي که دردست است اطلاعی حاصل نشد .

نمونه اشعار :

در مرثیهٔ ناصرالدین عثمان گوید

بی تیغ تو فتنه کامرانی دارد اسلام زکفر نا توانی دارد
سر بر کش و بنگر که زمرگ تو جهان در پای بلا چه زندگانی دارد

❀ ❀ ❀

بدیع الدین سجزي :

از شعرائی است که تنها صاحب لباب الالباب اسم اورا درتذکرهٔ معروف خودبرده و درحق او غلوي ستایش را از حد گذرانده از نگارش مختصر او معلوم میشود که بدیع سجزي اوقات برندی و مجردی می گذرانده و بمناکحه و مزاوجه میل ورغبتی نداشته وازهمه اقسام شعر بسرودن رباعی بیشتر میل داشته ، واز طرز رباعیات او معلوم میشود که بروش حکیمانه مائل و بافکار حکما وکلام پختهٔ ایشان آشنائي تمامی داشته است :

رباعیات

تا کی بنشی برای نانی بامید هر جائی و هر دری چو قرص خورشید
یا زادهٔ خاطرونم دیده بساز کاین آب سیاه تست و آن نان سفید

وله

یکچند ز وصلت دل رنجور آسود — رفت آنهمه روزگار گوئی که نبود
روی فلك آئینهٔ گون باد سیاه — تا از چه مرا روی فراق تو نمود

وله

چون شاهد روح خانه پرداز شود — این فرع باصل خویشتن باز شود
پرساز وجود چار ابریشم طبع — از زخمهٔ روزگار ناساز شود

وله

گل را چو دم باد صبا خار نهاد — از پوست برون آمد و بر خاك فتاد
بلبل چوبدید گفتش ای حور نژاد — بد کردی تو که تکیه کردی بر باد

❀

❀ ❀

حکیم ابوبکر بلخی :

حکیم ابوبکر ابن محمد البلخی الواعظی از شعرای زهدکیش و ورع پیشه واشعار او مشتمل بر معانی توحید و بیان فضایل خلفا را شده و صحابهٔ کرام بوده اما در فن شعردرجهٔ وسط داشته . تاریخ زندگانی . واحوال معاصرین و ممدوحین او فعلاً معلوم نشد . این چند بیت بنام او در لباب الالباب مرقوم است :

نمونهٔ اشعار :

نی از زحل بدی و نه نیکی زمشتری — هست اینهمه زداور و نیك است داوری
هرنیك وبد که هست زتقدیر وحکم اوست — نزد وردائر است و نه از چرخ چنبری
اندوه ورنج وراحت وشادی عزو ذل — رنج و عناو فاقه ومال و توانگری
بخت جوان و دولت مسعود و روز صعب — بد بختی و بلا و عنا وبد اختری
از فضل وعدل حق شمر از خود مدان تا — نام هواز نامهٔ اعمال بستری

❀

❀ ❀

فتحی غزنوی:

اسم او علي واسم پدر او محمد و تخلصش در شعر فتحي بوده صاحب لباب الالباب موطن اور شهر غزنه می گوید ومقام شعري اورا بدرجاتی بلند می‌ستاید واز اشعار

او یك قصیده برتوحید و دوسه رباعی که بزبان اهل حقیقت سروده درتذکرهٔ مذکور مسطور است :

نمونهٔ اشعار :

قصیده

تا بنده بفرمان تو شد چشمهٔ خورشید — گردنده بتقدیر تو شد گنبد خضرا
چون رحمت تو بدرقه چشم و زبان شد — آن نرگس بینا شد و این سوسن گویا
ای وصف تو بیعلت اسباب توانگر — وی ذات تو بی آله و ترکیب توانا
جودت نه چو جود دگران از پی علت — خشمت نه چوخشم دگران مایهٔ صفرا
هر روز بفرمان تو گردان وروان است — این کشتی یاقوت درین نیلی دریا
پاشی بکرم بر سر گل دانهٔ لولو — پوشی بنعم در بر گل جامهٔ دیبا

رباعي

تسلیم زراه عشق جان یافتن است — معشوق لطیف را بنهان یافتن است
این راکم کن اگر تو آن می طلبی — کاین کم کردن از بهر آن یافتن است

* * *

حکیم ضیاء الدین محمود کابلي :

از شعرائی است که باعوفي معاصر وبا او درغزنین ملاقات کرده چنانکه خودعوفي نگاشته است : حکیم ضیاءالدین محمود کابلی ازاحداث شعراوافاضل ائمه درغزنین بنزدیك داعی اختلاط داشت و به مجاورت او استیناسی حاصل آمدی و این قطعه وچند رباعی بخط خود یادگار نبشته است قطعه اینست که درنعت حضرت رسول (ص) سروده :

ایا در عالم عز و جلال و قدرت از قلت — کمال کل موجودات جمله آفرینش کم
چو نعل اندر هوای رفعت جاه توسال ومه — براق آسمان‌ها را زپوی وتگ فتاده سم
کجا امکان بود ادراك اوج کبریای تو — که درکنم عدم افتد زفکرت خاطر مردم
صفی دین معین ملت استاد ملوك احمد — توئی والاخداوند (۱) فلك چاکر غلام انجم

[۱] خداوند به‌معنی صاحب است .

زمانه بشکند از غایت تائید فرمانت جهان کز بهر می‌سازد زنه طاق مدور خم
به گاه حلم عمداً از نهیب ضربت عدلت بریزد زهر ازمارو بیفتد نیش از کژدم
صبا گرخاك پای تو بدوزخ پا شد از دنیا ز یمن آن ندا آید بدوزخ یا عفا عنکم
ضیامدحت چه داند گفت کاندر عالم خاکی زآب روی شا گردان تو یك نم بود قلزم
کلاه شام تا قلاش مغرب دوزد از قندز قبای صبح تا خیاط مشرق برد از قاقم

(باقی دارد)

پس از سلسلهٔ روات :

فقهای افغانستان

قسمت اول

نگارش جناب قاری عبدالله خان

ابراهیم ابن رستم :

ابوبکر مروزی (۱) در فقه شا گرد امام محمد است و از ابو عصمت جامع مروزی و اسد بجلی که در فقه هر دو شا گرد امام اعظم اند روایت کرده اما سمع حدیث از امام مالك و ثوری (۲) نموده . چند بار بغداد رفته و درانجا ائمه حدیث مانند امام حنبل و غیره ازو روایت کرده اند . گویند مأمون رشید او را بقضا تکلیف نمود قبول نکرد . وفاتش در نیشاپور هنگامی که بسفر حج برآمده بود روی داده در (۲۱۱)

ابو اسحاق خوار زمی :

ابراهیم ابن محمد ابن صدر ابو اسحاق مؤذن خوار زمی در علم تفسیر وحدیث فقه و فرائض واصول وکلام و رویهمرفته در سائر علوم دینی امام وقت بوده و در نحو و لغت و ادب مهارتی سزا داشته . تولدش را جواهر مضیه (۵۵۹) ضبط کرده ولی وفاتش معلوم نیست .

ابراهیم ابن میمون:

ابراهیم (۳) ابن میمون صائغ مروزی از امام اعظم روایت کرده‌فقیه فاضل بوده وبسبب

(۱) مرو در سنه (۳۰) هجری بدست حاتم ابن نعمان فتح گردید [۲] سفیان ثوری از عرفای مشهور وشاگرد اماعظم است وفات او (۱۶۱) (۳) در دستهٔ روات نیز ذکر شده .

امر معروف در سنه ۱۳۱ بدست ابو مسلم کشته شد وچون امام اعظم ازین واقعه شنید خیلی گریست . اسماعیل پسر ابراهیم نیز در دستهٔ فقها محسوب واخذ فقه ازابراهیم پدر خود نموده. اما امام بخاری در حدیث اورا ضعیف شمرده چه‌از سعید ابن جبیر روایت کرده واز ونشنیده.

ابراهیم ابن یوسف :

ابراهیم (۱) ابن یوسف ابن میمون ابن قدامهٔ بلخی (۲) امام مشهور و در اصحاب امام اعظم دارای رتبهٔ بزرگی بوده و در خدمت امام یوسف ملازمت اختیار نمود تا درفقه دارای براعت گردید و پس از تحصیل فقه بحدیث اشتغال ورزید وفات او (۳) (۲٤۱) و بقولی (۲۳۹) بوده .

احمد ابن اسحاق :

احمد ابن اسحاق ابن صبیح ابوبکر جوزجانی گویند عالم‌وجامع اصول وفروع بوده وتصنیفاتی کرده مانند (کتاب الفرق و التمیز) و کتاب التوبه بیش از ین چیزی از احوال او معلوم نیست .

احمد ابن حسن :

احمد ابن حسن (٤) ابن علی ابو حامد فقیه مروزی در بلخ و بغداد تحصیل فقه نموده و در خراسان‌قاضی القضاة بوده حافظ، ثقهٔ، پرهیز گار دارای مولفات‌عدیده است از جمله تاریخی نگاشته وفات او در ماه صفر (۳۷٦) یا ۷۷ بوده .

احمد ابن سهل

احمد ابن سهل فقیه ابو حامد بلخی فاضل عصر و از اصحاب رأی بوده‌تحصیل فقه در بلخ و سمرقند نموده و در (۳٤۰) ترك حیات گفته .

احمد ابن عصمت

ابوالقاسم صفار بلخی فقیه و امام زمان خود بوده چنانکه مردم‌جهته استفادهٔ فقه در بلخ بخدمت او می‌شتافتند . وفاتش در (۳۲٦) بعمر ۸۷ روی داده .

---

۱ ـ در روات حدیث نیزذکر گشته . ۲ ـ بلخ در عهد خلیفه سوم فتح گشته فواد بهیه (طبع مصر ـ ص ۱۱ ، ـ(۲) فوائد بهیه ص ۱۲ ـ جواهرمضیهٔ طبع‌حیدر آباد دکن ج ـ اول ـ ص ۵۲

٤ در فوائد بهیه (ص ۱۸) احمد ابن حسن و در جواهر مضیهٔ ج ۱ ـ ص ٦٦ احمد ابن حسین ضبط گشته .

احمد ابن غلی :

احمد ابن علی ابن عبدالعزیز ابوبکر مشهور بظهیر بلخی درعلوم عقلی ونقلی سر آمد عهد بوده از شا گردان عمر نسفی است (مؤلف رساله عقائد مشهور بعقائد نسفی) ودرمراغه درس گرفته واز آنجا بدمشق وحلب رفته واخیراً در (٥٥٣) بحلب وفات کرده .

احمد ابن محمد

احمدابن محمد ابن احمدابومنصور حارثی سرخسی (١) ازاهالی سرخس امام وقاضی عهدوازشیوخ عمرنسفی است . کتاب مؤطارا بروایت امام محمد ازامام مالك روایت کرده . تولدش درذیقعد (٤٣٧) و وفاتش درمحرم ازشهور سنه (٥١٢) اتفاق افتاد .

احمدابن محمد :

احمدابن محمدابن ابوالفتح خلمی بلخی (٢) مدتی درمخارا تحصیل فقه وحدیث نموده بعدها درسفرحج بغداد رفته ودرانجا نیز سمع حدیث کرده . وفات او در ماه صفر (٥٤٠) بوده

احمد ابن محمد :

احمد ابن محمد عبدالله ابوالقاسم خلیلی زیادی بلخی شمائل نبوی از مرویات اوست شیخ صدوق بوده و از جهتی که وکیل و خدمتگار قاضی خلیل ابن احمد (٣) سجزی شیخ الاسلام بلخ بود او را خلیلی میگفتند . وفات او بقول سمعانی در بلخ (١٩٢) یا (١٩١) روی داده

احمد ابن محمد :

احمد ابن محمد ابن محمود ابن سعدغزنوی در مذهب حنفی بدرجهٔ ریاست رسیده بود در فقه شاگرد ابوبکر است (٤) (مؤلف کتاب بدائع) دستهٔ از فقها تحصیل فقه ازو کرده از- دارای مؤلفات عدیده است چنانکه مولانا عبدالحی در فوائد بهیه برخی از مؤلفات او را نام برده مانند (کتاب الروضه) در اختلاف علما و (روضته المتکلمین) در اصول دین بعد ها این کتاب را اختصار کرده و منتقی نام گذاشته و (مقدمه غزنویه) در فقه مقدمهٔ او با اینکه حجم کوچکی داشته

(١) سرخس درعهد خلیفه سوم بدست عبدالله ابن حازم سلمی فتح گردید سنه ٣١

(٢) خلم بظم خادفتح لام ازنواحی بلخ است

(٣) درسمعانی ص٢٠٦ [سجزی] بسین جیم وزا و درجواهر مضیه ج ١ ـ ص ١١٩ به سین وحاورا ودر ص ٣٣٤ بشین وجیم ورا یعنی سحری وشجری نوشته شده ولی نوشته سمعانی صحیح می نماید ٤ ـ ابوبکرابن مسعود مؤلف کتاب بدائع شرح تحفته الفقها در فقه در حلب بدهم ماه رجب [٥٨٧] وفات یافته فوائد بهیه طبع مصرص ٥٣

علم بسیاری را حاوی است . کتابی در اصول فقه نیز از تصنیفات اوست وفات او در حلب (٥٩٣) واقع شده و در مقبرهٔ فقهای حنفی در برابر مقام حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه‌السلام دفن گشته .

احمد ابن محمد

احمد ابن محمد موفق‌الدین خطیب خوارزم‌ادیب، فاضل، شاعر بوده در فقه‌معرفتی کامل داشت و درین علم شاگرد عمر نسفی بوده و عربیت را از علامهٔ زمخشر فراگرفته و خطب و اشعاری داشته . ولادتش در حدود (٤٨٤) و وفاتش (٥٦٨) بوده

اخشاد

اخشاد ابن عبدالسلام ابن محمود ابوالمکارم غزنوی فقیه، واعظ ازفحول علما ست در تفسیر بصیرتی بتمام داشت در اصفهان هر چار شنبه مجلسی از بهر وعظ ترتیب میداد وسخن‌درتوحید عبارتی درست میگفت . وفات او در (٥٥٢) بوده

اسماعیل :

اسماعیل ابو یعقوب ابن عبد الرحمن ابن عبدالسلام لغمانی (١) مدرس مشهد امام اعظم درفقه شاگرد عم خود عبدالملك ابن عبدالسلام است که بعد ها ذکری شود از خانه دان اسماعیل دستهٔ برخاستند که همه دارای علم و فضل بودند از جمله اسماعیل ابن عبدالسلام است نبیرهٔ اسماعیل مذکور که در جواهر مضیهٔ هردو بی هم ذکر یافته اند . وفات اسماعیل بقولی (٥٣٦) و بقولی تولدش در (٥١٨) ووفاتش در (٦٠٦) بوده .

اسماعیل‌ابن‌عدی

اسماعیل ابن‌عدی ابن‌فضل ابن عبیدالله از هری طالقانی در ماو راء النهر تحصیل فقه نموده ودربلخ وبخارا سمع حدیث کرده. فقیه فاضل مفتی بوده وفاتش درحدود (٥٤٠) وقوع یافته .

جامع

ابو عصمت نوح ابن ابومریم مروزی مشهور (بجامع) وی نخستین شخصی است که فقه امام اعظم را جمع نمود جامع علوم بوده و چهار مجلس داشته یك برای حدیث و دیگری برای اقوال امام اعظم مجلس سوم مخصوص نحو ومجلس چهارم را برای شعر مقرر داشت ، فقه‌را از امام اعظم و ابن ابو لیلی ، حدیث را از ارطاة ، تفسیر را از کلبی وغیره‌فرا گرفت در خلافت منصور عباسی هنگامی که قضای مروبد و تعلق گرفت امام اعظم مکتوبی مشتمل برپند و اندرز بوی فرستاد . نعیم ابن حماد که از شیوخ امام بخاری است از وروایت کرده . وفات او در (١٧٣) بوده .

باقی دارد

١ ـ لمغان را در جواهر مضیهٔ ج١ ص ١٥٣ موضعی از جبال غزنی نوشته وغالبا همین لغمان جلال‌آبادخواهد بود .

مشاهیر افغانستان

نگارش ، م . کریم خان ، نزیهی

ابو عثمان عمر و بن عبید بن باب (۱) ازمعاریف متکلمین وزهاد وازشیوخ طائفهٔ معتزله است : جدوی (باب) از اسرای کابل (۲) و ازموالی بنی عقیل (۳) آل عراوه بن یربوع ابن مالك بود .

تولد این بزرگوار بروایت علامه قاضی احمد الشهیر بابن خلکان (٤) بسال (۸۰) هشتاد از هجرت اتفاق افتاده ، در تورع وزهد از نخبه و سر برآوردگان عصر خود بود . در استغنا و مناعت نفس نیز شهرتی بسزا داشته ، و مورخین حکایات غریبهٔ به نسبت او روایت کرده اند :

از آنجمله نویسند ؛ روزی ابو عبید مذکور بخدمت ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی (٥) بنابر مودت و مواخاتیکه در سابق با او داشت (٦) بحضرتش رسید . خلیفه پس از استقبال دلچسپی ، با او مصاحبت نمود و در خواست وعظ کرده . از نصائح و اندرز هائی حکیمانهٔ او بهره برد . و در خاتمهٔ ملاقات بواسطهٔیکه ازفقر وپریشانی بی نهایهٔ دوست دیرین خود اطلاعی کامل داشت ، بوقت باز گشت مبلغ (۱۰) هزار در هم بوی انعام وصله بخشید اما ابن عبید مزبور از قبول آن استنکاف ورزیده ، سوگند خورد که مبلغ موصوف را نمی گیرم وهمانطور از محفل خلیفه دست تهی بیرون رفت .

[۱] اماسمعانی در انساب او را ابوعثمان عمر وبن عبد البصری یاد کرده است . انساب سمعانی طبع اوقاف گیپ ص ٥٣٦ س ۲ ـ ٤ . [۲] وفیات الاعیان ج اول ص ۳۸٤ .

[۳] بنی عقیل راجع باین خانواده در کتب موجوده اطلاعی بدست نیامد .

[٤] وفیات الاعیان ج اول ص ۳۸٥ . [٥] ابو جعفر منصور دومین خلیفهٔ عباسی است ، زمان خلافتش از سال ۱۳٦ الی ۱٥۸ هـ ق بود ، بغداد را او در سنه ۱٥٤ هـ ق ، بنا نهاده ،اولا مدینة السلام نام گذاشت . دائرة المعارف فرید وجدی جلد ٦ ص ۹۸ و ص ۱۰٤ . [٦] وفیات الاعیان ج اول ص ۳۸٤ .

ع، مدیران وهیئت اداری دارالتحریر شاهی اعلیحضرت همایونی

و گویند ؛ از روزیکه ابو حذیفه و اصل بن عطای معتزلی (۱) از خدمت استاد خود شیخ حسن بصری (۲) بواسطهٔ ایجاب منزل بین منزلتین (۳) اعتزال نموده مطرود شد . از آنرو بعد همواره بمجالست ابن عبید مزبور بسر می برد . وهر دو باتفاق همدیگر بتاسیس مذهب اعتزال وتشکیل طائفه معتزله می پرداختند .

وفاتش در زمان خلافت ابوجعفر منصور بسال (۱٤٤) هجری قمری وبروایتی (۱٤۲) و (۱٤۳) هجری قمری (برخی (۱٤۸) نیز گفته اند) (٤) در رجوع بمکهٔ معظمه درموضوع مران (٥) باتفاق پیوسته است .

اما در دائرةالمعارف اسلامی انکلیسی بسال (۱٤٥) هجری مطابق (۷٦۲ ـ م) قید یافته (٦) گویندوی یگانه کسی است که خلیفهٔ زمان او را رثاء گفته (۷) و رثاء مذکور اینست .

---

۱ — هوابو حذیفة واصل بن عطأ المعتزلی المعروف بالغزال [مولی بنی ضبة وقیل بنی مخزوم ، یکی ازائمه بلغای متکلمین ، مؤسس مذهب اعتزال ، رئیس طائفه از معتزله] [موسوم بواصلیة] وتلمیذشیخ حسن بصری رح است.ولادتش بسال ۸۰ هجری قمری در مدینه منوره بوده . بسال ۱۸۱ هجری قمری وفات نمود . تالیفات مهمی درعلم کلام داشته ، از رفقا و دوستان عمرو ابن عبید است . [رجوع شود بقاموس الاعلام ج ٦ ص ٤٦٦۲ ، وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۷۰ الملل والنحل شهرستانی طبع مصرج اول ص ٥۷ .

۲ — هو ابو سعید الحسن بن ابی الحسن (جعفر) یسارالبصری : از کبار سادات تابعین و مشاهیر اتقیاو متورعین اسلام است وبنا بروایتی در حیات خود بشرف صحبت خلیفه سیوم حضرت عثمان بن عفان رض وبعضی از اصحاب کرام مانند حضرت عبدالله بن عباس رض وسائره رسیده ، احادیث شریفه زیادی از آنها روایت نموده است . تولد این بزرگوار بسال (۲۰ از هجرت در [رق] باتفاق پیوسته وبمستهل رجب سال[۱۱۰] هجری وبروایتی[۱۱٦هـ]هـ دربصره ازین جهان ار تحال نموده اند واصل ابن عطا [و به نزد سمعانی] عمروبن عبید (رجوع شود بکتاب الانساب سمعانی مروزی طبع اوقاف کیب ص ٥۲٦ س از ۲ تا ٤] از تلامیذ این ذات است . که ازمجلس شان اعزال نموده ، بلقب معتزله معروف گشتند . و فیات الاعیان ج اول ص ۱۲۸ قاموس الاعلام ج۳ص۱۹٤٥ دائرةالمعارف فرید وجدی ج ۲ ص ٤٤٤ .

۳ — هنگامیکه راجع بعقائد اسلامی اختلافاتی بظهور پیوست . وخوارج برخلاف کلام قدما (اهل سنت وجماعت) مرتکبین کبیره را کافر دانسته، حکم بتکفیر آنها نمودند . واصل بن عطاء برخلاف هردوطبقه مرتکب کبیره را نه مؤمن ونه کافر ، حکم کرده ، اثبات منزلی بین منزلتین نمود . و ازین سبب از مجلس حسن بصری اعتزال (اجتناب و کناره گیری) اختیار کرده ، برخلاف شیخ حسن بصری بتبلیغات پرداخت . و بواسطهٔ ئیکه شیخ مزبور نسبت بکناره گیری واصل (قدا عتزل واصل عنا) فرمود . لذا واصل وپیروان او بمعتزله معروف گشتند . کتاب الانساب سمعانی ص ٥۳٦ ، شرح عقائد نسفی از علامه تفتازانی طبع تاشکند ص ۱۹ . قاموس الاعلام ج ۲ ص ۱۹٤٥ ، وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۷۰ ، الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ٦۰ بحاشیه الفصل فی الملل والاهواء والنحل ابن حزم اندلسی .

٤ — و فیات الاعیان ج اول ص ۳۸٥ .

٥ — مران بفتح میم و تشدید را بعد ازان الف و نون موضعی است بین بصره ومکهٔ مکرمه دردومنزلی ازمکه که بروایت یاقوت فاصلهٔ بین آن ومکهٔ مکرمه ۱۸ میل است . وفیات الاعیان ج اول ص ۳۸٥ ، معجم البلدان یاقوت حموی ج ۸ ص۷ .

٦ — دائرةالمعارف اسلامی انسکلو پیدیه آف اسلام ج اول ص ۳۳٦ ستون ۲ !

۷ — وفیات الاعیان ج اول ص ۳۸٥ .

صلی الاله علیک من متوسد قبراً مررت به علی مردان
قبراً تضمن مومناً متحنفاً صدق الاله و دان بالعربان
لوان هذ الدهر ابقی صالحاً ابقی لنا عمرواً ابا عثمان

و این فخری است بس عظیم که شخصی بمثل ابو جعفر منصور خلیفهٔ عصر او را مرثیه گفته باشد

رسایل و خطب متعددی داشته ، اقوال و نکات زیادی در عدل وتوحید (اساس مذهب اعتزال) ازو بیادگار مانده است .

پوشیده نماند که شالوده و اساس مذهب اعتزال ، (به نزد اهلش) روی عدل و توحید گذاشته شده است . معتزله بواسطهٔ اینکه ثواب مطیع وعقاب عاصی را بذات حق جل وعلی شانه واجب دانسته ، صفات قدیمهٔ او باری تعالی را نفی می نمایند . از آنرو خود را اصحاب عدل و توحید نیز نامیده اند . و نظر با عتقاد آنهاعدل و توحید مفهوم حقیقی نمی یابد مگر بصورت ذیل که مابنقل نبذی از آن می پردازیم . نظر با عتقاد عمومی طوایف معتزله « الله تعالی قدیم است و قدم (قدامت) را خاصترین وصف ذات او دانسته ، سائر صفات قدیمه را ازاو نفی می نمایند و میگویند الله تعالی عالم است بذات خود ، قادرست وحی است بذات خود ، نه بعلم ، قدرت و حیات زیرا که ، علم ، قدرت و حیات هر یك از صفات قدیمه‌ئی است که معانی بوی قائم است و اگر صفات (مذکور) مشارکت کند ، او باری تعالی را درقدامتی که آن اخص وصف ذات اوست . هر آئینه مشارکت می نماید او باری تعالی در آلهیه یعنی در اثر تعدد قدیمین یا قدما که خاصهٔ الوهیت است نتیجه به تعدد آلهین یا آلهه منجر میشود و حالانکه این محال و ممتنع است و دیگر (نعوذبك) کلام او باری تعالی (که قرآن شریف است) را محدث و مخلوق در محل میگویند ، چه بغیر از حرف و صوتیکه نگاشته شده امثال آن درمصاحفیکه محتوی حکایات ازاو باری تعالی است . چیزی دیگر نیست و چیزیکه درمحل موجود شد عرض است . وفانی میشود فی الحال . و دیگر ارادة ، سمع و بصر رامعانی قائم بذات واجب الوجود ندانسته، دروجوه وجود صفات مذکوره و محمولات معانی آنها اختلاف دارند .

و دیگر رویت الله تعالی را بواسطهٔ ابصار در آخرت نفی نموده ، تشبیه از باری تعالی را از هر وجه جهةً ، مکاناً ، صورةً ، جسماً ، تحیزاً ، انتقالاً ، زوالاً ، تغیراً وتأثراً نفی میکنند . و تاویل آیات متشابهته را در هریك ازین موارد ایجاب نموده ، و عقیدهٔ مذکور را توحید حقیقی ومطلق ادعامی نمایند. ودیگر بنده را قادر و خالق افعال خود (خواه خیرباشدخواه شر)دانسته

و در دار آخرت مستحق کرده اش (خواه ثواب باشد خواه عقاب) میدانند . حق جل وعلا را منزه و مبری از اضافه شرو ظلم به نسبت اودا نسته ، فعل مزبور را کفر و معصیت ادعا می نمایند؛ زیراکه میگویند الله تعالی همچنانیکه عادل است بسبب خلق عدل ، هر آینهٔ ظالم خواهد بود بواسطهٔ خلق ظلم ؛ و بعلاوه الله تعالی حکیم است . و هیچ فعل حکیم خالی از صلاح و خیر نخواهد بود . چراکه رعایهٔ مصالح عباد از حیث حکمة واجب است . و عدل حقیقی بهمین صورت انجام می یابد و بس » (۱)

کتاب التفسیر عن الحسن البصری وکتاب الرد علی القدریه (۲) ازتالیفات اوست که مادرسلسله (آثار محررین افغانستان) بقدر استعداد وطاقت خود درموردش از آن یاد آوری خواهیم کرد .

ابوالحسن: مقاتل بن سلیمان بن بشیر (الازدی بالولاء) الخراسانی المروزی

ازاکابرعلمای قرن دوم هجری است . اصل وی (باتفاق مورخین (۳) ازبلخ . وازسال ولادتش متاسفانه اطلاع بدست نیست . وگویند (٤) ازبلخ ببصره انتقال نموده بعدهاوارد بغدادودرآنجا باشتغال حدیث می پرداخت ، درتفسیرقرآن کریم شهرتی داشته ، حدیث را ازمجاهدبن جبیر عطابن ابی ریا ، ابو اسحق سبیعی ، ضحاك بن مزاحم ومحسن بن مسلم الزهری وغیره اخذوفرا گرفته است . بقیه بن ابی الولیدالحمصی ( ) عبدالرزاق بن همام الصنعانی حری بن عماره وعلی بن الجعد وغیره ازاو روایت حدیث کرده اند .

هرچندیکه دربراعت وفضل ، علوشان ومکانت علمی اوبحثی نیست . بازهم راجع بروایت حدیث وتفسیر این ذات علماوائمه اختلافاتی داشته ، وروایات مختلف ومتضادی ازآنهادرکتب سیروتواریخ مسطوراست .

ازان آنجمله ازامام شافعی رح روایت نموده مینویسند (٥) که وی میگفت « مردمان ازسه کس عیالند . یکی ازمقاتل بن سلیمان درتفسیر ، اززهیر بن ابی سلمی درشعر وازعلی ابی حنیفه درکلام »

اما گروه دیگری راجع بروایت حدیث ، نسبت کذب بوی نموده ، روایت های اورا خالی ازاعتبار ، بلکه سراسر دروغ می نگارند (٦) ومامحض جهت احترام ازنقل آنهمه روایات

---

۱ — شرح عقاید نسفی طبع تاشکند ص ۲۰ ، الملل والنحل شهرستانی جلد اول ص٥٥ وص ٥٦

۲ — یکی ازفرق اسلامی است که بعضی آن را بواسطهٔ اتحاد در قسمتی ازاعتقادیات با معتزله ازطائفهٔ معتزله گمان کرده اند . اما نظر بنگارش بخور اسرائیل رجوع شود بتاریخ فلسفهٔ ترکی بخور اسرائیل در قسمت قدریه تاسیس و تشکل این مذهب قبل از معتزله بوجود آمده ، ونخستین مذهبی است که بعد از اهل سنت و جماعت در اسلام تکون یافته است و بزرگترین مخالف طائفهٔ جبریه است .

واساس اعتقادیات قدریه متنبی برمسائل ذیل است : قدریه بعلاوهٔ این که نفی صفات می نمایند .

گمان میکنندکه هر بنده خالق فعل خود بوده ، معاصی و کفر وابسته بتقدیر الهی نیست . و میگویند مردمانیکه اعمال خود را مقدر میدانند ، نه تنها در اعمال آنها بلکه دراعمال سایر حیوانات نیز صنع و تقدیری از جانب الله تعالی وجود ندارد . و بنا بران خود را اهل سنت قدریه مینامند تعریفات سیدی تالیف میرسید شریف جرجانی قدس سره طبع در سعادت ص١١٦ و دایرة المعارف فرید و جدی ج ۷ ص ٦٥٠ .

۳ — و فیات الا عیان ج ۲ ص ۱۱۲ ، دائرة المعارف فرید و جدی ج ۷ ص ٦٣٥ . ٤ — و فیات الاعیان ج ۲ ص۱۱۲ ودائرة المعارف ج۷ ص٦٣٦ ٥ — وفیات الاعیان ج ۲ص۱۱۲ دائرة المعارف جلد۷ص ٦٣٦ ٦ — رجوع شودبدائرة المعارف فرید و جدی و وفیات الاعیان بمادهٔ مقاتل بن سلیمان

درینجا خود داری میورزیم .

و هکذا ؛ به نسبت تفسیر این استاد نیز از ابو حاتم محمد بن حبان بستی (۱)منقول است . « که ابوالحسن مقاتل بن سلیمان علم قرآن را از یهود و نصارا فرا گرفته ، قرآن عظیم را در تفسیر خود با کتب ایشان توفیق داده است .»

خلاصه؛ راجع به این شخص روایت حدیث و تفسیر او، اختلافات علما وائمه بکثرت پیوسته، بعضی روایاتش را در حدیث سند و مورد اعتبار و برخی عاری از اعتبار وحقیقت دانسته اند .

وفاتش باتفاق مورخین سال (۱۵۰) هجری قمری است (۲)

ابو عبیدالهروي :

هو احمد بن محمدبن ابی عبیدالعبدی المؤدب الهروی الفاشانی. این روایت به نسبت نسب او منقول است (۳) اما بقراریکه علامه ابن خلکان مینویسد ؛ نسب وی را در پشت کتاب غریبین صاحب ترجمه (احمد بن محمد بن عبدالرحمن) مرقوم یافته است .

بهرطریق مشارالیه مزبور از (فاشان (٤) هرات و از اجلهٔ علما بشمار میرود . نویسند ؛ ابو عبید موصوف بذله و تناول در خلوت را دوست داشت ، و همیشه بمعاشرت اهل ادب در مجالس لذت و طرب بسر می برد .

و متاسفانه علامه ابن خلکان نویسد ؛ که بر هیچ چیزاز اخبار او وقوفی نیافتم تا آن را متذکر میشدم . سوای اینکه اوبه مصاحبت ابو منصور الازهری لغوی (٥) بسر میبرده است .

وفاتش در رجب سال (٤٠١) هجری قمری (٦) بوده ، تالیف معروفی بنام کتاب الغریبین (یعنی در غریب قرآن و حدیث) از اوست . (ناتمام)

---

[۱] رجوش شود بدایرةالمعارف فرید وجدی و وفیات الاعیان بماده مقاتل بن سلیمان و قاموس الاعلام شمس الدین سامی ج ٦ ص ٤٣٦٠ .

۲— تاریخ ابوالفدا ج ۲ ص ٦ . و ابن خلکان و دائرةالمعارف فرید وجدی ومقاتل بن سلیمان .

۳ — وفیات الاعیان ج اول ص ۲۸ و کشف الظنون مرحوم حاج خلیفه ج۲ ص ۱٥٦ و ص ۱٥۹.

٤ — فاشان بفتح فاو بعد از الف شین معجمه و بعد از الف دوم نون قریهٔ ازقرأ هرات است و بعضی آنرا از قبیل سمعانی در کتاب الانصاب ص باشان بباً موحده نیز قید نموده اند . وفیات الاعیان ج اول ص۲۸ .

٥ — محمد بن احمد المعروف بابومنصور اللغوی الازهری ، از ائمه لغت و مشاهیر فقهای شافعی مذهب است . نهایت یك ذات متقی و پرهیز گار بوده ، بتاریخ ۲۸۲ هجری قمری تولد یافته است . وفاتش بسال ۳۷۰ سه صدو هفتاد هجری قمری بهرات رو داده ، کتابی بنام « التهذیب » مرکب از ده مجلد در لغت تالیف اوست . قاموس الاعلام ج اول ص ۷٦۳ .

٦ — رجوع شود بوفیات الاعیان ج اول ص ۲۸ و کشف الظنون چاپی ج ۲ ص ۱٥٦ و ص ۱٥۹ .

مشاهیر حربي افغانستان

نگارش امین الله خان « زمرلای »

اعضاي انجمن ادبی کابل روشن ساختن آثار تاریخی وزنده کردن نام دلاوران وشجاعان وطن خود را فریضه خود شمرده و میخواهند احوال گذشتگان خویش را بگوش آینده گان خود برسانند وآنانرا بر کاهی وحقیقت این خاك پر عظمت وباافتخار آگاه نمایند لذاهریك از اعضای محترم روشن نمودن تاریخ شعبهٔ را وجیبه همت خود ساخته اند از قبیل شعرا ، مشاهیر ، مؤلفات و . . . . . این عاجز که افتخار عضویت انجمن محترم ادبی را دارا و مثل سائر همقطاران بافتخارات ملیه متحسس میباشم بشوق افتاده خواستم تا اقلاً فهرستی از فرمان دهان وسپه سالار ان شجیع افغانستان را بعد از اسلام ترتیب نمایم ، شاید براي کسانیکه آینده درین زمینه قلم فرسائی کنند به ترتیب چند اسم از دلاوران افغان ، کمکی کرده باشم .

اهالی افغانسان هیچ گاه تسلط بیگانگان را بنابر شجاعت وعرق همیت ومردانگی جبلی که دارند بر خود گوارا و قبول نکرده اند اگر بعضی اوقات بیگانهٔ دستی یازیده و حاکمیتی برقرار کرده باشد چند روزی بوده اخیراً با برداشت خسارات جانی و مالی زیاد رجعت قهقرائی نموده از تسلط و حاکمیت خود پشیمان و نادم گشته است بل بجای نفع تا دیر سالی از خساره قد علم نتوانسته اند . ازان جمله است حاکمیت و سلطنت اقوامی که ما مرتباً در ضمن شرح حال مشاهیر حربی وطن ذکری ازان ها خواهیم نمود .

❀

❀ ❀

استیلای عرب در افغانستان :

لشکر فاتح اسلام در عهد جناب خلیفهٔ ثانی رضی‌الله عنه پا به افغانستان نهادند و تا اواخر قرن اول بتدریج افغانستان طبیعی را فتح نمودند ازانجمله است : فتح سیستان در (۲۳) هجری و فتح هرات و بلخ ، (اما شهر شهیر بلخ در مقاومت تدافعی خود خراب شد) ، در سنه

از مناظر سمت شمالی کابل « پل گلبهار »

۳۱ ولایت بدخشان و قطغن بدست مسلمین عرب کشاده شد و در سنه ٤٤ قند هار را فتح نمودند . درطول این مدت ولایت غورغربی نیز بدست مسلمانان افتاد ، در دوره خلافت امویها و اواخر قرن اول ه ولایت سند و ملتان و ماوراء النهر و کاشغر از طرف مسلمین فتح گردید و در همین قرن بلوچستان را نیز کشادند ولی اهالی ولایت کابل که مرکز یکدولت وطنی بود به مقابل مسلمین به جرأت و شجاعت مدافعه نموده مدت درازی ثبات ورزیدند و نیز در سنه۱۰۷ اهالی غرجستان (هزاره جات حالیه) و بامیان با (اسد) نام سردار عرب جنگهای صعبی نمودند .

حصص مفتوحه محض اسماً تابع نائب‌الحکومه عرب در خراسان بوده اهالی همه وقت هوای آزادی درسر داشته بدفعات شوریدند وجنگهای متعدد بامسلمین نمودند ازآنجمله است: جنگهای تخارستان بلخ ، هرات ، غور ، سیستان ، کابل . قوماندان های مشهور این محاربه‌ها(ابرار) نام‌امیر وطنی بلخ و(قارن) نام هراتی (رتبیل) های کابل و امرای سیستان بودند ، مدافعهٔ یکنیم قرنهٔ کابلی‌ها وثبات غوریها وسیستانی‌ها در مقابل عرب قابل حیرت است در نتیجه مسلمین مجبور شدند که استقلال داخلی رؤسای افغانستان را بشناسند و باخذ خراجی‌قناعت ورزند و از جملهٔ همان امرای مستقل داخلی است : شاهان محلی غور (افغانهای سوری) پادشاهان وطنی کابل (رتبیل‌ها) امرای محلی گردیز و خانهای بلوچستان .

اما به ولایت چترال و نورستان ، سوات وباجور ، پاختیا (سمت جنوبی حالیه) تاسند مثل ولایت کابل تا خیبر مسلمین دستی نیافته در تحت ادارهٔ امرای وطنی خود بوده وبا مذهب و السنه قدیم خویش امرار حیات می نمودند ، چنانچه کابل در عهد دولت صفاری افغانستان و پاختیا باگندها رای شمالی در دوره سلاطین غزنوی به اسلام مشرف گردیدند . کشمیر در زمان سلاطین غور وچترال در قرن ده هجری و نورستان در قرن ۱۳ هاسلام اختیار کرد.

انتقال خلافت مسلمین ازاموی‌هابه‌عباسی‌هاونفوذ قائدسیاسی معروف افغانستان ابومسلم (مروزی) که یگانه مسبب این تطور و انتقال بود اقتدار خلفای عرب را از قرن دوم هجری در افغانستان کاست اگرچه خلیفه منصور بن سفاح ابومسلم راکشت ولی نفوذ و اقتدار خانواده معروف افغانستان برامکهٔ بلخ به دربار بغداد ازفقدان ابو مسلم تلافی می‌نمود . (۱) بعداز ختم خلافت هارون الرشید

۱ — خاندان برمك یکی از فامیلهای قدیم و ماقبل الاسلام بلخ و متولی نوبهار بوده از انجمله خالد ابن برمك مسلمان شده وباابومسلم راه‌کوفه‌گرفت ، علم و فضل خالد سبب شد تاسفاح او را بوزارت خودبرداشت بعد ازویحی پسرش و فضل و جعفر پسران یحی در عهد هارون الرشید مراتب بلندی دردر بار احراز کردند . جیب السیر

حادثهٔ دیگری در اثر شجاعت و مردانگی یکی از رجال افغانستان روی داد که نتیجه آن منتج به آزادی تام مملکت از تسلط و حاکمیت خلفا گردید ، این حادثه عبارت بود از تقویتی که (طاهرفوشنجی) ازمامون پسر خلیفهٔ متوفای بغداد نمود . این دروازه اولی بود که درراه حریت افغانستان بازشد و مانیز از همین جاسلسله مقالات خودرا در ین زمینه بافهرست دلاوران عسکری خواهیم نگاشت و من الله التوفیق .

طاهرفوشنجی هراتی

ملقب به ذوالیمنین

طاهر اسم پدرش حسین اوایل حالش روشن نیست ، مؤرخین فقط شروع حالش را از زمان سپه سالاری او برقوهٔ مرتبه (مامون) نائب الحکومه عربی در خراسان (افغانستان) بر علیه (امین) خلیفه ، نگاشته اند بدین تفصیل : -

بعداز فوت هارون الرشید امین پسرش در بغداد بامر خلافت نشست و پسردومش مامون و لیعهد (امین) و نائب الحکومه خراسان بود. بعداز چندی صفای خاطر هر دوبرادر مکدر شده نزاعی بین جانبین برخاست از جانب امین فوجی که تعداد آن شصت هزار سوار بود به سپه سالاری (علی ابن عیسی) جهت سرکوبی و تنبیه مامون مقرر شد از جانب مامون نیز فوجی به قوماندانی طاهر ابن حسین بمدافعه نامزد گردید در حینکه (علی ابن عیسی) بولایت (ری) رسید طاهر در یك مجلس عسکری از قوماندانهای قطعات اردوی خود راجع به تعبیهٔ در مقابل خصم که تعرضی باشد یاتدافعی استشاره نمود ، قوماندانهای قطعات اردوچنین تصویب کردند که در شهر متحصن شده از بالای تیرکش هاو برجهاشر دشمن را از خود دور نمایند طاهر که سپه سالارغیور و شجیع بود این رای رانه پسندیده فرمود اگر در شهر ری متحصن بمانیم اهالی شهر از خوف (علی ابن عیسی) باما مخالفت خواهند نمود و هم شك نیست که بعضی از لشکریان ما بطرف دشمن مائل شوندمصلحت چنان می بینم که درینموقع تعرض بر تدافع مرجح است، اگر ظفر یابیم فهوالمراد و اگر وضعیت حربی ما صورت دیگری اختیار کند هم باکی نیست. این رای غیورانه را همه پسندیدند طاهر اردورا به وضعیت تعرض تعبیه کرده موضع (فلوس) را معسکر ساخت. (علی ابن عیسی) نیز بمقابله صف آرا شده ترتیبات نمود . اما سپه سالار افغانستان درحملهٔ اردوی علی را رجعت قهقرائی داده در نتیجه قوماندان صف مخالف (علی ابن عیسی) نیز با خاك یکسان شده آرزو

های آخرین خودرا با یك جهان ناکامی وداع گفت . اموال واسلحه فراوان مروجه آنوقت (تیر وکمان و نیزه) غنیمت فوج افغانستانی گردید و قوماندان افغان خبر این فتح را به مامون چنین اشعار میدارد (این نامه را نوشتم در حینیکه سر علی ابن عیسی در پیش من بود و انگشتری او در انگشت من والسلام) .

چون امین خبر قتل سپه سالار و هزیمت لشکرش شنید (عبدالرحمن ابن جبله انباری) را باسی هزار لشکر بجنگ طاهر فرستاد این سپه سالار جدید عرب نیز در همدان با قوماندان شجیع وغیور اردوی خراسان تصادم نموده بدون آنکه تعبیهٔ تعرضی نماید به ترتیبات تدافعی هم قادر نشده روبهزیمت نهادو بااردوی خود به شهر درآمده متحصن شد سپه سالار افغانستان یکماه بمحاصره شهر پرداخته آخرالامر چون کار برقوماندان امین دشوار گردید از راه کید ومکر برآمده ظاهراً بانقیاد واطاعت گردن نهادوشهررا تخلیه نمود . قوماندان افغان بعهد و میثاق خود چنانچه عادت جبلی افغانهااست وفانموده اورابا تابعانش امان داد، عبدالرحمن بعدازحصول امان واطمینان باهمراهان ولشکریانش بکنارلشکر طاهر می آمدند ومیان هردو طائفه اختلاط وامتزاج واقع شده ازحمله و قصد یکدیگر ایمن بودند چون (طاهر) به اسد آباد رسید عبدالرحمن بنابر سوء قصدی که داشت بناگاه بهاردوی افغانی حمله وهجوم نمود، درنتیجه جنگ صعب کرده کار زاری فاحش واقع شد بالاخرفوج عبدالرحمن ازهم پاشیده وخودش مقتول گشت . چون خبر قتل عبدالرحمن بسمع امین خلیفه رسید خوفی عظیم براو استیلایافته تاروپود بساط عظمتش ازهم گسیخت اگرچه بازهم دست وپا کرده دستهٔ چندمرتب نموده علی التواتر جلوراه طاهر فرستاد مگرنتیجهٔ ازین سوقیات بهنفع او منتج نشد تاسپه سالار افغان به بغداد (پای تخت خلافت) رسیده کارامین را یکسره ساخت و مامون را بخلافت در بغداد فائزالمرام نمود .

بقول صاحب روضته الصفا چون مامون از خراسان به بغداد رفت و متمکن کرسی خلافت گردید روزی چند سپه سالار شجیع خود را (طاهر) منظور نظر عنایت ساخت اما بالاخره بواسطه قتل برادرش (امین) نسبت باوبدمزاج گشت طاهر این معنی را دریافت نموده سلامت را بر کنار دید و توسط احمد بن ابی خالد وزیر ، حکومت خراسانرا درخواست نمود مامون نیز برای اینکه هم سپه سالار غیور خود را در ازاء خدماتش مکافاتی دهد و هم قاتل برادررا از زیر نظر دور نماید او را در سال (۲۰۵) هـ بحکومت خراسان (شمال مغرب افغانستان)

مقرر نمود بعد از سالی این قوماندان باشهامت نام خلیفه را از خطبه انداخته رایت استقلال بر افراشت ولی اجل استقلالش را بر سمیت نشناخته طو مار عمرش را بزودی پاره نمود .

این را دمرد بزرگ بعد سر سلسله شاهان طاهریه افغانستان شناخته شد و از اولاد و احفاد او با خودش پنجنفر از سال ۲۰۵ تا ۲٤۹ حکومت کرده اند ٤ نفر اولاد این شاه غیور اگرچه در ظاهر مطیع خلفای بغداد بودند در حقیقت استقلالی داشته در حوضهٔ حکمرانی خود باختیار تام فرمان روائی می‌نمودند منطقه حکمرانی شان خراسان حالیه هرات ، سیستان بود ، باقی حصص افغانستان حکومت های محلی مستقل جدا گانهٔ داشتند از قبیل سلسله های ال داؤد (شاهان محلی بلخ) گوز کانان خداة (شاهان محلی شبرغان ومیمنه) شار های غرجستان (شاهان محلی هزاره‌جات حالیه) میران محلی بدخشان ، امرای محلی سند و ملتان ، اما حصص غیر مفتوحهٔ افغانستان از قبیل پاخیتا و گند ها رای شمالی ، کشمیر و بلورستان جدا گانه تشکیلات مستقله محلی داشتند .

کسیکه میل دارد زند گانیش منزه وپاکیزه باشد باید بهترین اشخاص را سرمشق ونمونهٔ خود قرار داده و آن قدر بکوشد تاباآنهابرسد وحتی ازآنها هم‌در گذرد.

معاشرت بامردمان خوش اخلاق وفاضل بهترین مقوی روح جوانان است ، وبرعکس حشر و دوستی باشخاص جاهل‌وبدبزر کترین بلاوخطر آنهامیبا شد .

مترجم سید قاسم خان

افغانستان ۱۳ قرن پیش

« مدنیت گریکو بودیك (یونان وبدهه) افغانستان که در قرن ۳ قبل از میلاد تشکیل شده و تا امروز آثار آن در بلخ ، بامیان ، کوهدامن ، کابل ، لغمان و جلال آباد باقیست در تاریخ اهمیت زیاد دارد و در خصوص چگونه گي این مدنیت عظیم الشان نشریات زیاد بعمل آمده است ولی آنچه خواننده را بعظمت و اهمیت این تمدن گریکو بودیك افغانستان خوبتر آشنا می سازد و قیمت آثار امروزه را دو چندان مینماید ، همانا نوشته جات سفرنامهٔ زوار چینی است که در قرن ۵ و ۷ مسیحی بقصد زیارت اماکن مقدسهٔ دین بودائي چین ، ترکستان ، افغانستان ، هند و غیره را سیاحت نموده و دیدگي های خود را باصول مخصوص علمی قید کرده اند . سیاح اولی سونگ یون نام داشت و درحدود سنهٔ ۵۲۰ مسیحی به افغانستان آمده ، دومی موسوم به هوئتسین یاهیون تسانگ درسال ۶۳۰ افغانستان را سیاحت کرده است .

حال ما خط مسافرت و مشاهدات زائر موخرالذکر را در مسافرت افغانستان قدیم از روی کتاب « آثار بوداء » مؤلفهٔ موسیو رونه گروسهٔ فرانسوي ، درینجا ترجمه می کنیم و امیدواریم خوانندگان محترم اهمیت مدنیت هاي معروف گریکو بودیك افغانستان را از روی تشریحات سیاح چینی بخوبی درك نمایند . »

« سید قاسم »

هونتسین بجنوب درهای آهنین رسیده پس از قطع رود او کزوس یا آمو دریای کنونی ، به نقطهٔ پیش برآمدگی ترمز مقابل تپه کیسر ، در باکتریان (بلخ) قدیمی داخل شد (۱) .

باکتریا یا باختر متصرف یونانی ها گردیده یعنی به اثر جنگهای خونین به تسلط اسکندر کبیر درآمده و مدت دو قرن (۳۲۹ - ۱۳۵ ، قبل از میلاد) برای علاقه جات آسیائی ، گذرگاه یونانیت شده بود . و سلسله های معروفیکه در عهد تسلط یونانی ها درین منطقه بر سر قتدار آمده عبارت است از: دیودوت ها ، اوتیدیم ها ، دیمیتریوسها ، و اوکراتیدس ها ، و در عهد تمامی این طوائف حکومت گریکو باکترین (یونان و بلخ) با انقلابات بومی ها به شجاعت مقاتله نموده و حصهٔ میراث خود را از مدنیت متدونی (یونانی) بمقابل فشار چادر نشینان محافظت کرده است در موقعیکه قیام با عظمت پارت های فارسی تقریباً تمام فارس را استیلا نموده بود ، بر سرحد مشترك دو دنیا (دو بر اعظم : آسیا و اروپا) این مدنیت شجاعانهٔ یونانی ، هنوز حیات با جوش و خروشی داشت . بهمین مناسبت است که امروز نشانات (مسکوکات) خوش منظر خالص این واقعه جویان دلیر را که بواسطهٔ فقدان مضمون فقط چهرهٔ آن ها را نشان می دهد با تاثر زیاد و ملاحظ می کنند . بعد در حدود سنه ۱۳۵ قبل از میلاد هجوم مهم چادرنشینان واقع گردید اما خوشبختانه درین دفعه مهاجمین فقط از قبایل یوجی یا اندویست ها یعنی سیت های اروپائی بودند که مقصد شان تصرف میراث مدنیت های قدیمه بوده است . در حقیقت در زمان اقتدار سلسلهٔ کوشانه این فاتحین یونانی الاصل افغانستان و شمال غرب هند را بتصرف خود در آورده و دران جاها به پیمانهٔ وسیع عادات و مدنیت اسلاف یونانی خود را ادامه دادند بقسمیکه در اثر اتحاد مذهب ساکیا مونی بودائی و صنعت اسکندری (یونانی) مدنیت گریکو بودیك بوجود آمد . امادر حدود سال ٤٥٠ میلادی و حشی های حقیقی یعنی مجار های هفتالیت برمملکت تاختند . و متأسفانه در جوش جهل و خشم خود اکثر کلیسا های بودائی را که درآن صنعت اند وگریك (هند دیونان) بکار رفته بود ، ویران نمودند .

۱ — خط السیر هونتسین در ممالك گریکوبودیك بواسطهٔ موسیو فوشه ـ عالم فرانسوی ـ در دو مقالهٔ ذیل تعیین شده است : اولی موسوم به حصص مختلفهٔ افغانستان امروزه، یاد داشتها راجع به خط حرکت هونتسین در افغانستان؛ در کتاب ـ مطالعات آسیائی برای بیست وپنجمین سالگرهٔ مدرسهٔ فرانسوی شرق اقصی ۱۹۲۵ ـ ۱ ـ صفحه ۵۸۷ الی ۲۸٤ ـ دومی موسوم به ناحیهٔ پشاور؛ یاد داشتها راجع به جغرافیهٔ گندها رای قدیم ، تبصره بر یك فصل هونتسین ـ مجموعهٔ مدرسهٔ فرانسوی شرق اقصی ؛ جلداول ۱۹۰۱ ـ صفحه ۳۲۲ الی ۳٦۹ ـ این دو مقاله دارای نقشه های قیمت دار حفریات میباشد . مؤلف

متجاوز از یك قرن مملکت باکتریان بزیر یوغ این مهاجمین باقی ماند زیرا فقط در سال ۵۶۶ میلادی اقتدار آنها دراثر اتحاد سلاطین ساسانی و ترکهای مغربی ، مضمحل گردید در موقع تقسیم غنیمت سلطان معروف ساسانی موسوم به خسرو اول انوشیروان برترکها تغلب جسته مملکت را قبض کرد اما این وضعیت نیز دیر دوام نیافت زیرا ترکهای مزبور (مغربی) از جنگ هائیکه بین رومی ها و ساسانی ها جاری بود ، استفاده نموده ، باکتریان را از تصرف سلسلهٔ مؤخرالذکر کشیدند. بالآخره باکتریان تاریخی در زمان سیاحت هونتسین(۶۳۰ میلادی) بقسم تیول مخصوصی بنام تخارستان (بزبان چینی توهولو) ذریعهٔ یکی از پسران خان بزرگ موسوم به شهزادهٔ (تاردوچاد) که درقندوز سلطنت داشت ، اداره میشد .

لهذا هونتسین بعد گذشتن از اوکزوس (دریای آمو) راه بزرگ کاروان هارا که مابین سمرقند و بلخ وجود داشت ترك گفته ، برای ملاقات تار دوچاد بطرف قندوز رفت .

از قرار نوشته جات مشار الیه این شهزاده علاوه بر آنکه پسر خان بزرگ ترکها بود ، باپادشاه تورفان نیز ، نسبت دامادی داشت ، سیاح (هونتسین) برای شهزادهٔ مزبور احوال پدرش خان بزرگ را که اخیراً ملاقات کرده بود همراه مکاتیب خسر بوره اش شاه تورفان آورد . این شاه ترکی الاصل باکتریان شخص متدینی بود بنابران در مورد هونتسین مرحمت زیاد نمود . و اگر مرگ اقداماتش را معطل نمی نمود وعده کرده بود که باو تاهند همراهی کند . کمی بعد از ورود زائر چینی ، ملکهٔ تورفانی که ترکها خاتون می نامند ، وفات یافته ، پس ازچندی شاه دو باره از دواج نمود ولی چون ملکهٔ نوبا یکی از شهزاد گان خانوادهٔ سلطنتی پسر زن اول شاه فقید رشته داشت ، تاردوچار را زهر داده ، همان شهزاده را بر تخت نشانید . شاه جدید هم با هونتسین رویهٔ خوبی نمود و چون مشارالیه می خواست مستقیماً بطرف کابل برود ، او را دعوت کرد که یکبار بلخ را هم سیاحت کند شاه چین گفت « : ـ در ضمن املاك مهمان دار شما شهر قشنگی وجود دارد موسوم به فوهولو (بلخ) که صیفیهٔ کوچك شاهی نامیده میشود . درین شهر ابنیهٔ مذهبی متعددی وجود دارد خواهشمندم استاد قانون قبول زحمت نموده ، این مقام را هم زیارت کنند . و بعد بواسطهٔ عرابهٔ بطرف جنوب مسافرت نمایند . »

بلخ یعنی باکتر قدیم دران وقت از روی شکل آریائی واز روی مذهب بکلی بودائی بود . مبلغین مذهب بودائی درحدود قرن ۳ قبل از میلاد در زمان اقتدار امپراطور معروف هند موسوم به آسوکا دران جا داخل شده ، مدینت آن بواسطهٔ سلطنت های یونانی شاهان اند وسیت

حمایه شده بود بقسمیکه حاکمیت مجار های هفتالیت نیز آن را مضمحل کرده نتوانست . اگر به تحقیقات عتیقه شناسی جدید موسیو فوشه و موسیو ها کن عطف توجه بشود ، معلوم میگردد که درین اوقات اخیر از اهمیت باکتریان تاریخی خیلی کاسته شده است: دراثر تهاجمات متواتر و عدم توجه به امور آبیاری قدیمی آن ، امروز زمین مذکور بکلی خشك ولم یزرع میباشد . مسافرین جدید تعریفات هونتسین را باحزن زیاد تکرار میکنند .

هونتسین مینویسد : « جلگهٔ تشنگی بر شهر و اطراف آن احاطه دارد » حالانکه امروز تنها چیزیکه از قرون طولانی بودائی بلخ شهادت میدهد ، همانا چند استوپهٔ (۱) مخروبه است و بر اثر تهاجمات مغل‌ها و زدوخورد های عساکر اسلام هیچ اثر از حجاریها و مجسمهٔ ها باقی نمانده است .

در موقع زیارت هونتسین با وجود عبور مجار های هفتالیت ، در شهر بلخ متجاوز از صد معبد مزین حاوی تبرکات بودائی موجودودران‌ها سه‌هزارروحانیون پناه‌داشته. تمامی این روحانیون پیر و هینا یانا (راه باریك : یکی از کتب مذهب بودا) بودند ، لهذا هونتسین توانست که بخوبی همراه آنها حشر و اختلاط نماید . در حقیقت علماء مذهبی‌بودائی نه تنها به معابد و تبرکات خود فخر میکردند بلکه در علم هم دسترس کامل داشتند .

هونتسین با تواضع اقرار میکند که از مذاکراتیکه بین او و یکی ازعلمای مذهبی بلخ موسوم به (پراجنا کارا) اتفاق‌افتاده فوائد زیادی حاصل‌داشته وعالم مزبور چندین حصهٔ مشکل واساسی کتاب هینایانا را از قبیل (آبیدارما) ، (کوسا) ، (کایتایانا) و (وبیاشاسا سترا) برایش توضیح داده است .

پس از زیارت بلخ زائر چینی بسوی‌هندوکش که درنوشته‌جات خود به‌اسم کوه های پربرف یاد کرده حرکت نمود . عبور هندوکش مشکل ترین قسمت های سفرش بشمار میرود خود او مینویسد : ـ « سفر این راه (ماورای هندوکش) دو چند آن راه هائیکه در حصص چین از میان دشت ها واراضی یخچال‌عبورمیکند ، مشکلات دارد . دائم ابرها درفضا چرخك می‌خورد. وبرف یافنده وار می‌بارد ، ویك لحظه آسمان صاف دیده‌نمیشود واگر گاه گاهی انسان‌بکدام حصهٔ خوش هوا وزمین هموار برسد ، طول آن هیچگاه از ۱۰ قدم تجاوز نمیکند . »

۱ ـ احاطهٔ مخصوصی که بودائی ها دراجا تبرکات و مجسمه های مذهبی را میگذاشتند ـ مترجم .

درهٔ پچه غان نجراب سمت شمالی کابل

سونگ یون (۱) در قدیم راجع به این مملکت چنین نوشته : « یخ ها روی هم منطبق شده کوه های سر برفلك تشکیل داده ، برف به ارتفاع (هزار لی (۲) طیران دارد . » (۳)

پس از تحمل زحمات طاقت فرسا بالاخره هونتسین از راه قره کوتل دندان شکن به بامیان رسید . بامیان قدیم در میان سلسله های معتدد یابعبارت دیگر در پای درهٔ طولانی که سلسلهٔ هندو کش را از کوه بابا جدا میکند ، وقوع داشته‌است .

بامیان که نویسنده های چینی آن را (فان ین نا) مینامند هم مثل بلخ بلکه شاید بیش‌تر از آن منزلگاه مهم راه تجارتی بین آسیای مرکزی وهند وستان بشمار میرفت . بار های تجارتی وجماعات زائرین وکار وان های مختلفه عموماً بعد فرود آمدن از هندوکش قبل از آنکه از راه درهٔ غور بند علیا بطرف پایتخت کاپیسابروند ، از آنجا عبور مینمودند .

تعریفات هونتسین راجع به‌آبادی بامیان‌از نقطهٔ نظرصحت وواقعیت علمای فرانسوی (موسیو فوشه ، موسیو ومادام گودار وموسیو ها کن) را که جدیداًدرحصهٔ مذکور حفریات نموده‌اند، خیلی متحیر ساخته است . زیرا مشارالیه مینویسد :ـ « بامیان به دیوار سنگی دامنهٔ کوه تکیه دارد و درهٔ آن را اشغال مینماید . طول احاطهٔ شهر ٦ لی است ، از سمت شمالی به احجار یك پارچهٔ کوه وصل شده ، حاصل مملکت عبارت از گندم است گل ومیوه خیلی کم دارد . مراتع آن برای تربیهٔ حیوانات خیلی خوبست وگوسفندواسپ زیاد پیدا میشود ،آب وهوا سردوعادات اهالی آنجا خشن است .

بواسطهٔ سرمالباس‌های پوستی‌وپارچه‌های کلفت‌پشمی‌که درخودمملکت ساخته‌میشود ، میپوشند . کوهستانی های دلیر افغان که دران وقت مذهب بودائی داشتند به هونتسین خیلی خوش آمده اندزیرا در سیاحت نامهٔ‌خود مینویسد :ـ « طبیعت کلفت وبی‌باك‌دارند اماامیتازشان بر دیگر ملل ازماعث صافی‌قول آنهاست . » (٤)

موقع‌سیاحت هونتسین‌در بامیان‌تقریباًده‌معبد بودائی‌وجودداشت ودران‌هاچندین‌هزارروحانیون هینا یانیست (پیروکتاب هینانیانا) بسرمیبرند . زائرچینی غارها (سموچ‌ها) ئی‌را که در دیوار

۱ — زائر چینی که قبل از هونتسین مراکز مقدس‌بودائی را سیاحت‌نموده‌است. مترجم
۲ لی واحد طول چینی‌هااست .
۳ — ترجمهٔ موسیو پیلیوت
٤ — ترجمه بول پیلیوت .

های سنگی دامنهٔ جنوبی بامیان وقوع داشت و برای بودوباش علمای مذهبی استعمال میشد ، تماشا کرد . در کتاب خود از دو مجسمهٔ بزرگ ۵۳ و ۳۵ متری بودا که در طاق های دیوار بریدهٔ سنگی تراشیده شده ، قصه میکند اما بلندی آنهارا میان ۱۰۰ و ۱۵۰ ، قدم تخمین نموده است . وزرکاری یکی از مجسمه های مزبور اورا بحد گول زده که گمان کرده است از برنج میباشد .

حقیقتهٔ که برخورد این سیاح مذهبی که از مملکت دوردست چین آمده با آخرین آثار اختلاط مطبوع صنعت گندهاری ومدنیت قیمتدار یونانی درین مناطق ، تصادف عجیبی معلوم میشود . زیرا چنانکه موسیو آندره گودار احساس کرده مجسمهٔ بزرگ بودای ۵۳ متری بامیان بواسطهٔ تناسب البسهٔ بی نقص وخمیده گی خفیف پی چپ آن ، مجسمه های یونانی خالص را بخاطر انسان میدهد که به پیمانه های فوق العاده ، بزرگ شده باشد .

* * *

هونتسین از نقاشی های بامیان چیزی نمیگوید حالانکه همین نقاشی ها در نظر اهمیت زیاد دارند و قسمت کلی از آنها در رخ داخلی طاقیکه به اطراف سر مجسمه ها احداث نموده اند ، وجود داشته است . از روی تحقیقات موسیو مادام گودار و موسیوها کن که باصول صحیح آنها را مطالعه نموده اند نقاشی های طاق مجسمهٔ ۵۳ متری کار قرن سوم مسیحی و نقاشی های طاق مجسمهٔ ۳۵ متری از قرن ۵ و ۶ میباشد . در بعضی ازاین نقاشی ها نفوذ صنعت گریکورومن (یونان وروم) بحدی حاکمیت دارد که بسیار شبیه به نقاشی های بودائی منطقهٔ میران (بجنوب لوپ نور در علاقهٔ گوبی) (۱) بنظر میرسند . جزئیات فنی بعضی تصاویر برهنه واثبات البسهٔ درین نقاشی ها ، اکثر یادگار شهر معروف پومپئ (روم قدیم) را بخاطر میدهد . زوار چینی که یقیناً از تماشای این کنشت های هوائی صرف نظر ننموده اند ، آیا درك کرده اند که این صنعت متعلق به همان امپراطوری معروف تاتسین T'at'sin رومی است که جغرافیون راجع به آن تشریحات داده اند ؟ اما در باب دیگر جزئیات البسه ، سیاحین چینی بواسطهٔ بلدیت وانس داشتن بآن از شرح وتفصیلات خود داری کرده اند ، و در نقاشی های طاق بودای ۳۵ متری ، نفوذ مخصوصی را که در علاقهٔ قیزیل نزدیك کوتشا (ترکستان چین) دیده بودند ، ملاحظه نموده توانسته اند .

در حقیقت چند عدد از تصاویر طاق ۳۵ متری شوالیه هائی را که قبلاً در غارپنتر بمقام قیزیل

---

۱ این موضع و مقام قیزیل در ترکستان چینی وقوع داردو ازروی تحقیقات وحفریات جدید معلوم میشود که دران جا تمدن روم و بودائی جم مخلوط شده بود چنانچه آثار آن ظاهر است . مترجم .

مکشوف شده بخاطر میدهد . مخصوصاً پریهای مهتابی که گنبد غار را تزئین داده است . از تیره گی نیلگونی که از آنجا هالهٔ آن بقسم هلال نمایان است بر اسپ بالداری نشسته ، ظاهر میشود .

لباسش از همه جهت به سر داران کوتشی ئن Koutchéens مشابهت دارد : بالاتنهٔ سفید قیماقی رنگ یازرد کاهی بواسطهٔ کمربند عادی در بدن چسپیده و تاسر زانو ها امتداد یافته یخهٔ ان اب کرد رقم کوتشی ئن آبی رنگ وحاشیهٔ خاکی دارد . اسلحه نیز مثل نقاشی های قیزیل عبارت از یك شمشیر طولانی مستقیم است که دستهٔ آن صلیب نما و تیغش سه پهلو میباشد .

قدری دور تر در صف معطیان که مثل بالکن (حصهٔ خارجی طاق) درپس فیل پایهٔ گچی بزرگی که بواسطهٔ تصویر فرش های قشنگ تزئین یافته ، باز مانند منظرهٔ فوق دیده میشود . زیرا در ینجا باز از همان شوالیه های قیزیل با بالاتنه های تنگ که از یك سمت بشکل مثلث باز میگردد ، نمایش داده شده است آنچه بیشتر اسباب دلچسپی واقع میشود اینست که در همان یك بالکن (حصهٔ خارجی طاق) پهلوی این پهلوانان وطنی ، شاهان افسانوی ساسانی باریش های عریض وتاجهائیکه دارای نشان آفتاب وماهتاب میباشد ، بوداهای گندهاری و روحانیون هندی یکجا نمایش یافته است . بدون شك باید بخاطر آورد که این ولایات جنوبی رود آمو (اوکزوس) وقتی در اواسط قرن شش بواسطهٔ خسرو اول بزیر تسلط ساسانیان رفته بود .

بهر صورت بطریقهٔ ماهمین مزیت یك چیزی است که در اهمیت تاریخی آن بمشکل اغراق میتوان نمود .

* * *

هونتسین پس از حرکت از بامیان بقراریکه موسیو فوشه خط السیراورا تعیین نموده ، کوتل شبر را که به ارتفاع ۳۰۰۰ متر به درهٔ علیای غوربند منتهی میشود ، عبور نمود . موقعیکه بر فراز کوتل صعود مینمود ، باطوفان برفباری شدیدی دچار شده ، راه را گم کرد اما خوشبختانه شکار چیان وطنی به او بر خورده ، راه را برایش نشان دادند ، پس ازین مدت طولانی در درهٔ باریك و سنگ دار غوربند طی طریق نموده بالآخره بحدالحاق دریای غوربند بادریای پنجشیر ، دیوار های سنگی دو طرفهٔ راه خاتمه یافته در جلگهٔ قشنگ ومعمور کابیسا که بواسطهٔ کوه های خوش منظر از ٤ طرف احاطه شده ، داخل گشت .

کاپیسای قدیمی که چینی ها آن را (کیاپی شر) یا (کی پین) میگویند ، در همان قسمتی وقوع داشته که امروز در تشکیلات مملکتی افغانستان جدید به سمت شمالی (شمالی کابل) موسوم است . معهذا هونتسین از علاقهٔ کابل عبور نکرد زیرا پایتخت آنوقته مملکت کاپیسی در حدود وسطی دریای پنجشیر بموقع برج بگرام بشمال کابل امروزه وقوع داشت . موسیو فوشه که این تعینات را انجام داده در هر حصه تعریفات خود زائر چینی را ذکر مینماید:ـ جلگهٔ سر سبز کاپیسا از شمال بجنوب تقریباً ۶۰ کیلومترطول واز شرق به غرب ۲۰ کیلومتر عرض دارد . و اگر چند دریاچه هم به اطراف آن موجود میبود ، انسان میتوانست آن را کشمیر کوچك بنامد . ازعقب به کوه های سر بر فلك وپر برف هندوکش ودو ضلع دیگر شکل لوزی‌نمای آن بواسطهٔ کوه‌های سیاه که در تابستان برف های آن بکلی ذوب میشود ، محاط میباشد . موقعیت جغرافیائی کاپیسا بقسمی است که بر اکثر کوتل های هندوکش ومخصوصاً راه تجارتی بین هند و باکتریان (بلخ) حاکمیت دارد . وبواسطهٔ همین موقعیت دران جاهر قسم امتعه واجناس زیاد یافت میشود . زراعت کاپیسا نیز خیلی خوبست زیرا دریای غوربند و پنجشیر و معاونین متعدد آنها با جویهای زیادی که از دامنهٔ کوه سرا زیرمیشود،این حوضهٔ مرتبه داررا بدرستی آبیاری‌مینماید وهوای آن‌رابه نسبت کابل ملائم‌تر نگه میدارد.زمین کاپیسا برای‌زراعت‌غلات ، درختان‌میوه دار ،تاکستان‌ها و غیره‌خیلی مساعداست ومیوه‌جات‌مختلفه ازقبیل‌بادام ، زردالو، انگورتازه‌وخشك به‌مقدارزیاد بسمت هند وستان صادرمیشود . عیب‌بزرگ مملکت‌را که‌هونتسین تشخیص نموده وعین‌حقیقت است اینست که دائم الاوقات یعنی درهرفصل بواسطهٔ تندبادهای شدید شمالی‌جاروب میشود ، به‌استثنای این نقص باقی مظاهر طبیعی کاپیسا بحدی زائرچینی راجذوب نموده بود که بیش‌ازهرجا ، جزئیات این علاقه را باآب و تاب‌مخصوصی حکایه کرده است .

اهمیت‌سیاسی کاپیساهم کمتراز دیگرچیزهای آن‌نبود. زیرا این‌مملکت که جغرافیون گر یکو رومن (یونان‌وروم) آن‌رابه‌اسم‌کاپیسه یاد کرده‌اند، درقدیم‌الایام‌یکی‌از پایتخت‌های دولت یونانی کابل‌بشمار میرفت . موسیوفوشه میگوید :ـ « تصاویری که دراکثر مسکوکات سلسله اوکراتیدس نمایش یافته ، یقیناً نقش‌مقدسین مذهبی کاپیسامیباشدکه مخصوصاً درخودآن مقام‌ضرب گردیده . اینکه اغلب مقرسلطنت آخرین سلاطین اندوگریك (هندویونانی) را کابل میدانند درست نیست بلکه‌پایتخت آنها کاپیسا بوده است . » .

سپس کاپیسا مرکز سلطنت امپراطور معروف (اندو سیت) موسوم به کانشکا گردیده

وسلطان مشارالیه ازآنجا به‌تمام افغانستان وشمال‌غرب هندوستان حکومت میکرد . درقرن هفت پادشاه‌کاپیسا تنها به‌مملکت خود اکتفانموده ، تابك‌درجه به‌حصص گندهارانیز تسلط خودراقائم ساخته‌بود به‌این‌قسم که علاوه برملك‌اصلی خوداو ، لمپاکا ، (لغمان) ، نگارهارا (جلال‌آباد وهده) ، گندهارا (علاقهٔ‌پشاور) نیز که خاندان‌های سلطنتی آنهاخاموش گردیده‌بود،جزو کاپیسا شده بود . بنابرآن اقتدار پادشاه کاپیسا تارود سند ه ادامه داشت . ازقرار معلوم پادشاهیکه در زمان سیاحت هونتسین حکومت میکرد ، شخص مقتدری بوده است . زائر چینی میگوید : « سلطان وقت طبیعت دلیر وسرکش داشت وبواسطهٔ قوت مخوف خود ممالك همسایه‌را بلرزه می‌انداخت وبرده مملکت حکمرانی میکرد . » همان طوریکه دوستی امیر کابل را در قرن ۱۹ بواسطهٔ جاکینش بر راه های تجارتی آسیائی همه حکمرانان اطراف می‌خواستند نزدیکی باراجای کاپیسا نیز دران عصر ، طرف میل کل سلاطین مقتدر بود . مخصوصاً در زمانیکه ما ازان بحث داریم ، (از روی تاریخ تانگ ها) راجای کاپیسا برای امپراطور تی‌تسونك (امپراطور ترکستان) چند رأس اسپ قشنگ عالی نژاد افغانی را که از جملهٔ پیداوار معروف مملکت بشمار میرود بقسم تحفه فرستاد ، در مقابل امپراطور مزبور به نسبت این وضعیت افتخار زیاد نمود و و آنقدر مسرور گردید که علی‌الفور سفیری بدربار شهزاده کابلی مقرر و هدایای زیاد و قیمت دار ارسال نمود .

شاهان کاپیسا به کدام نژاد تعلق دارند ؟ تا زمان دخول اسلام این شهزادگان سر حدی مباهات داشتند که اولادهٔ کانشکا امپراطور معروف اند وسیت میباشند . در حقیقت چون در نیمهٔ دوم قرن ٥ مسیحی حصص گندها را بزبریوغ مجارهای‌هفتالیت درآمد لازم میشود که شاهان کابل دران زمان از نسل مغل ترکی باشند . وقتیکه سونگ‌یون زائر چینی که قبل از هونتسین مراکز بودائی را سیاحت و درحدود ٥٢٠ به گندها را داخل شده بود ، دران جابایکی از شهزادگان ترکی نواسهٔ بانی آن سلسله که بواسطهٔ مجارها مقتول شده ، ملاقی شده بود . زائر مذکور میگوید :- « این شهزاده طبیعت زشت و بیرحم داشت ، بسیار مردم کشی میکرد . و درین علاقه که مذهب بودائی دران بشدت جریان داشت به‌لادینی زنده گی مینمود وبهمین مناسبت رعایابرخلافش بودند.» بالعکس یکصدودهسال بعدوقتیکه هونتسین از کابل میگذشت سلطان ترکی خیلی تغییر کرده وعادات واخلاق هند رافرا گرفته بود.شاه کاپیسا که زائرچینی راملاقات کرد، شخص بودائی متدینی بود وچهره اش نیز باشاه سال ٥٢٠ خیلی مغایرت‌داشت .

بنابران معلوم میشود که درهٔ کابل درقرن هفتم هندی شده بود . وهونتسین درکاپسی برای اولین دفعه پیر وان جینه (یکی از شعب مذهب هندو) و جوگی های برهنه و نیم برهنهٔ هند و روحانیون مذهب سیوا (یکی از شعبات مذهب هندو) را که بدن های شان را خاکستر مالیده بودند وزنار های استخوانی بدست داشتند مشاهده کرد .معهذا اکثریت سکنه را هنوز بودائی ها تشکیل میداد . معابد متعدد که بعضی تعلق به شعبه مذهبی هینا یانا و برخی مربوط به ماهایا نابود در سر دعوت زائر چینی باهم مجادله کردند . اما هونتسین برای خوشی همسفرش پر اجنا کارا که پیرو هینایانا بود ، دریکی از معابد اخیرالذکر جا گرفت. این معبد که اخیراً بواسطهٔ موسیوالفرد فوشه در کنار رود پنجشیر کشف گردید ، اززمان کوشانی ها میباشد واز روی روایات برای بود وباش برغمل های کانشکا ساخته شده بود هونتسین مینویسد :- « در قدیم ، کانشکا امپراطور قوی شوکت ، قوت مخوف خود را به سلطنت های اطراف نشان میداد و بزور شمشیر مملکت خودرا بسمت مشرق تاپا میرتوسیع میداد . شهزادگان ماتحت که درغرب رود زود (کاشغرستان) سکونت داشتند برایش برغمل ها میفرستادند . واوبا آنها بصورت بسیار شر افتمندانه رفتار مینمود . قصرهائیکه من ذکر میکنم اغلب برای بودو باش تابستانی ایشان تعمیر شده بود . » علاوه برین هونتسین برای یافتن خزینهٔ که بواسطهٔ یکی از این برغمل ها دران حدود مدفون شده بود ، حفریات وتجسسات نموده ، خوشبختانه گنج مزبور را کشف کرد .

هونتسین باآنکه دریك معبد طائفهٔ هینا یانی اقامت داشت وخود پیرو ماها یانابود معهذا اقرار میکند که بار اول در کاپیسا، اشتراك مذهبی کامل خودرا بابود ائیت این مملکت احساس نموده است. در حقیقت باید بخاطر آورد که درآسیای مرکزی وباکتریان قسمت بزرگ روحانیون پیرو هنیایانا بودند . برخلاف پادشاه کاپیسا هم مثل هونتسین از جملهٔ معتقدین جدی ماهایانا بشمار میرفت . لهذا پادشاه زائر چینی رادعوت به خواندن یك فصل از ادعیهٔ مختلفهٔ مذهبی نمود که ۵ روز طول کشید . خالی از دلچسپی نخواهد بود اگر وضعیتی را که هونتسین درینجا پیش گرفته و در تمام مسافرت های هندی نیزآنرا تعقیب کرده است ، ذکر کنم :- زائر چینی بواسطهٔ معرفت به مسائل متعددهٔ مذهبی و چالاکی معقولات و منطق و هم شاید دراثر بیگانگی به چرب زبانی و طلاقت روحانیون هندی ، بالاتر از دعاوی زبانی آنها سخن میزد تادر نظریهٔ تصوفی خود یك ترکیب بلند تراز دیگر عقاید ، پیداکند . رسالهٔ فلسفی معروف او موسوم به (سیدهی) نیز

بر روی همین و ضعیت ذهنی قرار دارد .

هونتسین تابستان ٦۳۰ میلادی را در معبد بر غمل ها موسوم به (چالو کیا) گذشتانده ، بعد بطرف شرق عزیمت نمود. در طول رود پنجشیر حرکت کرده تاموضع یکجاشدن در یای پنجشیر و دریای کابل پیش رفت و بعد به کناردریای موخرالذکر راه خودرا امتداد داد وبساحل چپ آن ولایت (لمپاکای) تاریخی (لغمان موجوده) را عبور کرده باراضی مرتفع جلال آباد یعنی نگار هارای بزرگ که منزلگاه مهم اوبود ، رسید . موسیوفوشه مینویسد : - انسان قدم به قدم ارتفاعات جلگه مرتفع آریائی را پائین می آید امادفعةً ملائمت زمستان ها ، گرمای طاقت فرسای تابستان ها ، نخلستانات سرسبز ، درختان نارنج ، کشت های برنج و نیشکر حتی پرگوئی ماینا ها (رو حانیون هنود) و خیز وجست بوزینه هاباطناً به او خبر میدهد که در خاك هندی داخل شده است . (ناتمام)

آثار محررین افغانستان

نگارش م. کریم خان ، نزیهی

قسمت : ٥

کتاب المباحث : موضوع آن معلوم نیست . نظر بروایت مرحوم حاج خلیفه (۱) از مولفات شیخ الرئیس ابوعلی سینا است . و درمقدمهٔ منطق المشرقیین(۲) عبارت است از یك مجلد .

* * *

مقاله فی حدالجسم ، چنانکه از اسم آن استنباط می شود . گویا مقالاتی در حکمة طبیعی است . بعضی ها (۳) آنرا مقاله فی حدالجسم قید نموده اند.

۱ - کشف الظنون ج ۲ ص۲۹۸ . ۲ - مقدمه منطق المشرقیین صك .
۳ - قاموس الاعلام ج اول ص٦۳۷ ، مقدمهٔ منطق المشرقیین صیح .

اما در نامهٔ دانشوران (۱) بنام مقاله در جسم طبیعی و تعلیمی مضبوط بوده ، آن را از جملهٔ کتبی می نویسد ؛ که شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در اصفهان تالیف نموده است .

* * *

کتاب الشعرأ : بقراریکه در کشف الظنون (۲) مرحوم چلپی نگارش یافته ،سوای (کتاب‌الشعرأ) ارسطو این نیز کتاب مستقل و تالیف شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا است ، در صناعت شعر .

* * *

مقاله‌فی‌النفس‌یاالفصول : در قاموس‌الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامی و مقدمهٔ منطق‌المشرقیین(۳) مقالهٔ فی‌النفس و بنام دیگر (الفصول) مضبوط است ، اولی آنرا سوای رسالهٔ سابقهٔ شیخ (مقالهٔ فی‌النفس) کتاب مستقلی می نویسد . اما در نامهٔ دانشوران(٤) (فصول در نفس و طبیعیات) نگارش یافته ، در زمرهٔ کتبی ضبط است ، که شیخ الرئیس ابو علی سینا در اصفهان تالیف نموده است و بطوریکه در مقدمهٔ منطق المشرقیین نوشته آمده ، شاید که عیناً همان مقاله فی‌النفس شیخ (که ما آنرا سابقاً متذکر شده ایم (٥) بوده باشد . والله اعلم .

* * *

کتاب‌الملح : در نحو ، ازمولفات شیخ‌الرئیس ابو علی سینا است ، که نظر بروایت نامهٔ دانشوران دراصفهان بتالیف رسیده است، و بسوای قاموس‌الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامی و نامهٔ دانشوران (٦) در کتب سائره اسمی ازین کتاب بنظر نرسید . و از قرینه معلوم می شود که هر دوی آن (قاموس‌الاعلام و نامهٔ دانشوران) اشتراك و اتحاد در مأخذ واحدی داشته ، از روی آن نگاشته اند . والله اعلم .

* * *

۱ ـ ج اول ص۸۸ . ۲ ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص۲۸٤ .

(۳) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ ، مقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص یط . [٤] ج اول ص ۸۸.

(٥) رجوع شود بشمارهٔ (۲٥) یا شمارهٔ اول سال سوم ـ مجلهٔ کابل ص ٦٤ . (٦) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ ، نامهٔ دانشوران ج اول ص۸۸ .

شرح کتاب السماع الطبیعی: نظر بنگارش مرحوم حاج خلیفه «۱» اصل متن «کتاب السماع الطبیعی» که عبارت از هشت مقاله ومحتوی تعالیم است ، از ارسطوفیلسوف شهیر یونانی است،وبواسطهٔ ابوالروح صابی، حنین بن اسحق العبادی، یحی بن عدی وقسطا بن لوقا البعلبکی(۲) (که ازمترجمین بزرگ دورعباسی اند) بعربی ترجمه شده واشخاص متعددی بر ان شرح نوشته اند، ازان جمله یکی شیخ ابوعلی سینا است. ومراد ما ازتذکر درینجا همان شرحیست که شیخ الرئیس بران نگاشته است.

❀

❀ ❀

شرح کتاب النفس: چنانکه (درنامهٔ دانشوران، مقدمهٔ منطق المشرقیین وقاموس الاعلام مرحوم شمس الدین سامی (۳) مسطوراست. این کتاب نیزعبارت از شرحی است که شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا بر (کتاب النفس) مؤلفهٔ ارسطوطالیس (دراصفهان (٤) نوشته است.

و بنابر روایت بعضی (٥) کتاب موصوف یکی از رسایل (الانصاف و الانتصاف) شیخ الرئیس بوده است ، که در تاراج اصفهان بدست سلطان مسعود بکلی از میان رفته است. (رجوع شود بشمارهٔ ۲٤ سال دوم مجله کابل ص ۸۰)

و سوای ابن سینا ابوالعباس سرخسی (٦) محمد بن علی بن عربی (۷) و صدقة

---

(۱) کشف الظنون ج۲ ص۲۸۰ . (۲) مدنیت اسلامی جرجی زیدان طبع اسلامبول ج۳ ص۳۰٦ .

[۳] نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ ، مقدمه ص یط و قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

[٤] نامهٔ دانشوران عیناً ص ۸۸ . [٥] مقدمهٔ منطق المشرقیین عیناً ص یط.

[٦] احمدبن محمد و بروایتی احمد بن طیب بن محمد (المعروف بابوالعباس سرخسی) از مشاهیر اطبا و حکمای اسلام و تلمیذ فیلسوف شهیر عرب ابو یوسف یعقوب بن اسحق الکندی است .اصلاً از سرخس بوده ، در طب ، حکمت هیئت ، نجوم ، ریاضیات و ادبیات از اساتیذ زمان واز فصحای عصر خویش بشمار میرود . در علوم مختلفه تالیفات مهمی داشته ، در اوائل استاد و معلم خلیفه معتضد بالله عباسی بود: و بعد از زمانی در سلك ندمای خلیفهٔ مزبور شمولیت یافته ، اخیراً بسال ۲۸٦ هجری قمری بجرم اینکه مرتکب افشای اسرار دربار سلطنتی گردیده است بقتل رسید .

(۷) باین کنیت از علما و متصوفین اندلس دو ذات شهرت دارد .یکی ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد بن عبد الله بن احمد المعروف بابن العربی المغافری الاندلسی الاشبیلی الحافظ المشهور که؛ ازحفاظ حدیث وائمهٔ علمای اندلس است . تولدش شب پنجشنبه ۲۲ شعبان سال ٤٦۸ هجری و بروایتی ٤٦۹ هجری قمری به اشبیلیه ، و وفاتش به ربیع آلاخر ٥٤۳ هجری قمری درعدوة وبروایتی بجمادی الاول سال مزبور، واقع بمرحلهٔ ازفاس باتفاق پیوسته است . و پس ازوفات جسدش بفاس انتقال داده شده ، در آنجا دفن گردید . دارای مؤلفات متعددی در علوم مختلفه است . ازانجمله عارضة الا حوذی فی شرح الترمذی] و غیره است . رجوع شود به و فیات الاعیان تالیف قاضی احمد ابن خلکان [ج اول ص٤۸۹] و دائرة المعارف و جدی ج ٦ ص ۳۰۸ .

و دیگری محمدبن علی بن محمد بن احمد بن عبد الله الشیخ محی الدین ابوبکر الطائی الحاتمی الاندلسی المشهور بابن العربی (وشیخ اکبر) که از جملهٔ متصوفین و فلاسفهٔ معروف عالم اسلام است . تولد ابن بزرگوار بماه رمضان (٥٦۰) قمری بمرسیه (از بلاداندلس) بوده ، و فاتش در ۲۸ ربیع الثانی سال ٦۳۸هجری قمری در سن ۷۸ سالگی است . و مدفن وی الآن در صالحیهٔ شام واقع است . مؤلفاتش در اطراف ۲۰۰ مجلد کتاب بوده ، الفتوحات المکیه وفصوص الحکم فی خصوص الکلم از امهات و معاریف تصنیفات او ست . تاریخ فلاسفة الاسلام طبع مصر ۱ ۲۹ و ص ۲۹۲ . هر چند یکه فقید مرحوم کاتب چلپی در کشف الظنون (شیخ اکبر) را شارح کتاب النفس ار سطو می نگارد باوجود آنهم تااندازهٔی که بنظر میرسید نه تنها در ضمن تالیفات او بلکه در جمله تالیفات هردو ابن عربی « کتابی بچنین اسم و موضوع دیده نشد. والله اعلم .

ابن منجأ السامری (۱) نیز هریك جداگانه شرحی برمتن مزبور نگاشته اند (۲)

رساله: (فی الممالك وبقاع الارض) بروایت بعضی رساله و به روایت برخ دیگری عبارت از مقاله ئیست که شیخ الرئیس آنرا نگاشته است. و رویهمرفته از اسم آن استنباط میشود، که در علم جغرافیا و راجع باحوال ممالك و بقاع ارض اطلاعاتی را حاوی و متضمن خواهد بود.

* * *

مقاله فی ابطال احکام النجوم: مقالهٔ کوچکی است ازشیخ الرئیس ابوعلی بن سینا دربابت بطلان احکام نجوم. که بنابر نگارش نامه دانشوران (۳) در اصفهان بتالیف رسیده است.

* * *

اللواحق: ازشیخ الرئیس است، درکشف الظنون (٤) (کتاب اللواحق) ودرمقدمهٔ منطق المشرقیین (٥) (اللواحق) به تنهائی مسطور است. برخی آنرا شرح شفا گمان کرده اند، لکن بظن غالب عبارت ازلاحقهائیست. که شیخ دران بعضی ازمسائل غامضه ومشکلات شفارا تشریح نموده است. والله اعلم.

* * *

مجموعه: (خطب، تمجیدات واسجاع (٦)) و بنابه روایتی (خطب، تهجدات، اسجاع وقوافی (مجموعه ئیست که شیخ الرئیس آنرادراصفهان نگارش، جمع وتدوین نموده است.

* * *

[۱] صدقه بن منجاة بن صدقة السامری از معاریف اطبا و حکمای دورهٔ اسلام است. نظر بنگارش مرحوم شمس الدین سامی در شعر و ادبیات نیز مهارتی داشته، بطبابت ملك اشرف بن ملك عادل ایوبی اشتغال میورزید و فاتش پس از سال (٦٢٠) هجری قمری به حران اتفاق افتادهٔ، مولفات مهمی در طب از خود بیاد گار گذاشته است [قاموس الاعلام ج ٤ ص ۲۹٤٥] اماوفاتش را مرحوم حاج خلیفه بسال [۲٦٠] .هجری قمری قید نموده است [کشف الظنون ج ۲ ص۳۰٥] باوجودیکه در کتب موجوده به نسبت این شخص اطلاعی بنظر نه رسید، اما ظاهراً عقیدهٔ شمس الدین سامی راجع بوفاتش مقرون بصحت مینماید. والله اعلم.
چه حکمرانی ملك اشرف بن ملك عادل ایوبی درنیمه اول قرن ۷ هجری بوده، وفات آن بسال٦۳٥هجری (رجوع شود بتاریخ ابوالفداج ۳ ص ۱٥۹) است [۲] کشف الظنون ج ۲ ص ۳۰٥

۲ — نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸. ۳ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۹۷.

٤ — مقدمهٔ ص یط. ٥ مقدمهٔ منطق المشرقیین ص یط، نامهٔ دانشوران ج اول ص۸۸ وقاموس الاعلام ج ۱ ص٦۳۷.

فصول: (فی النفس والطبیعیات) درعلم النفس وحکمت طبیعی ازشیخ الرئیس ابوعلی سیناست . که دراصفهان (۱) تالیف نموده است .

* * *

مختصر: (فی ان الزاویة التی من المحیط والمماس لا کمیة لها) درحکمة ریاضی ازشیخ ابوعلی سیناست ، که دراصفهان نگاشته است (۲)

* * *

کلام فی الجوهر والعرض: در حکمة نیز از شیخ الرئیس ابوعلی سینا است که در اصفهان تالیف نموده است . (۳)

* * *

قول: (فی تبیین ما الحزن و اسبابه) چنانکه از اسم آن ظاهر می شود درعلم الروح (نفسیات) بوده باشد . ازشیخ الرئیس ابوعلی سیناست که در اصفهان (٤) بتالیف رسیده . (ناتمام)

* * *

ای دز طلب کمال سرگرم شتاب — در صورت کس مبین و معنی دریاب
هرچند عقیق است باآتش همرنگ — دارد بدهان تشنه خاصیت آب

* * *

چون قفل گرفتگی اگر گیری پیش — آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش
دانند چو صورت کلید ابرو را — پیوسته گشاده دار پیشانی خویش

قاری

---

۱ — نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ .

۲ — نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ .

۳ — نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ .

٤ — نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ .

وفات رجال معروف دنیا

۱ : اعلیحضرت ملك فیصل شاه عراق

اعلیحضرت ملك فیصل شاه مملکت عراق یکی از زعمای کاردان و زمامداران نامی ملت عربی بوده و در راه تامین استقلال وسعادت وترقی موجوده مملکت عراق مجهودات و مساعی زیادی نموده بودند اینك در مسافرت آخرین خود بعمر پنجاه سالگی در پای تخت سویس شهر (برن) بمرض سکته قلبی این جهان فانی را پدرود و ملت عراق را تعزیه دار گردانید .

جنازهٔ این شهریار فقید که بذریعهٔ طیاره و

اعلیحضرت ملك فیصل شاه متوفی عراق

جهاز بحری انگلستان در عراق نقل داده شده بود به تاریخ ۲۳ سنبله وارد شده خیلی با احترامات شاهانی دفن گردید .

مجلهٔ کابل ازفقدان این شهریار بزرگ و مرد مدبر وطن پرور مملکت اسلامیه عراق خیلی اظهار تاسف نموده و بفرزند نجیب وخلف الصدق رشید شان اعلیحضرت امیر غازی و عموم برادران عراق خود عرض تسلیت می نماید .

ضمناً از جلوس اعلیحضرت امیر غازی باریکه شاهی عراق و تخت موروثی شان اظهار مسرت کرده تهانی و تبریك میگوید .

اعلیحضرت امیر غازی
شاه موجودهٔ عراق

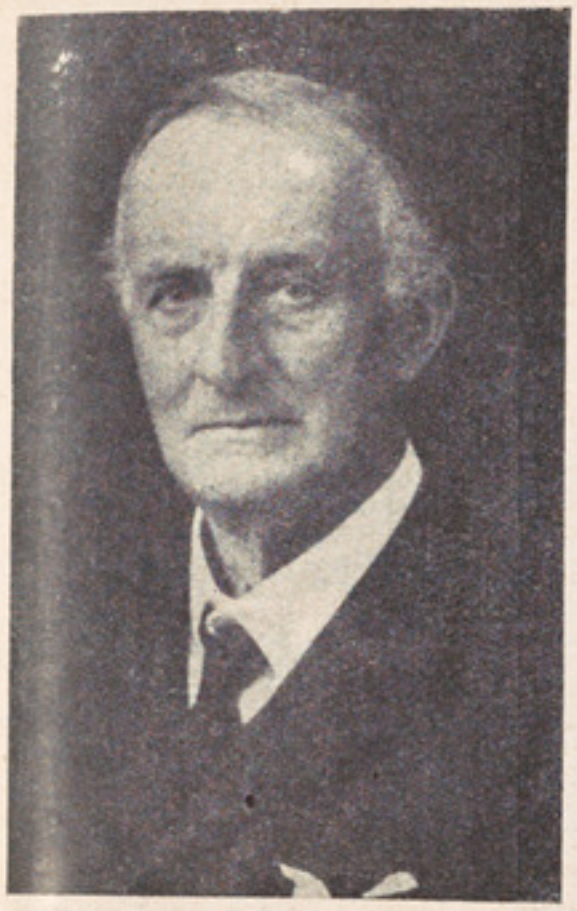

لارد سرادوارد گری :

۲ : لارد سرادوارد گری :

لارد سر ادوارد گری وزیر خارجه سابق انگلستان و رئیس اعزازی دارالفنون اکسفوردیکی ازرجال مهم سیاسی و علمی آنخطه بشمار بود در (۷) ستمبر بعمر ۷۱ ساله فوت گردید .

وزیر بحریه فرانسه

۳ : وزیر بحریه فرانسه

موسیو ژورژلد هبگ وزیر بحریه فرانسه که یکی ازرجال مهم حربی و سیاسی آن دولت بوده و چندین مرتبه دوره های وظائف وزارت خانهارا طی کرده و یکمرتبه بصدارت مملکت هم رسیده بود و آخراً بشغل وزارت بحریه مصروفیت داشت بتاریخ (۲) ستمبر بعمر (۷۶) سالگی فوت گردید .

تقریظ

روز نامه اصلاح

روز نامه شریفهٔ اصلاح که درین چهار سال متکفل خدمات جامعه بوده و با نگارش خوب و مضامین بس نافع و سود مندی در راه استفاده و ایقاظ هموطنان قلم فرسائی کرده است اینك خوش بختانه قدم بمرحله سال پنجمین دورهٔ نشریات خود میگذارد .

روز نامه اصلاح اولین روز نامه ایست که در عصر عرفان پرور نادر شاهی چهار سال تمام مرتب نشر شده و روز مره در خوبی مضامین و طباعت خود ترقی کرده رفته است روز نامه اصلاح بقدری جلب توجه اهالی وطن عزیز مخصوصاً همشهریان مارا نموده و برای خود مشترك پیدا کرده است که تا حال هیچیك از جراید وطن اینمقام را حائز نشده .

خدمات مدیر واعضا و نویسندگان روز نامه اصلاح که هر کدام با عشق و علاقه مخصوصی برای پیشرفت و ترقی این روز نامه شریفه خدمت و مجاهدت می نمایند قابل تمجید است .

ما از خدای متعال بقای این روز نامه شریفه را در زیر سایه مؤسس تاجدار آن اعلیحضرت غازی خواسته بمدیر محترم وکارکنان آن عرض تهانی و تبریك می نمائیم .

متنوعه

بشارت

بقلم غلام جیلانی خان اعظمی

خدام صحیح ور جال باعزم و مردانه در قول وعمل مساوی و آنچه میگویند میکنند! بلکه بهترین آنها چیزی‌راکه نگفته اند برخلاف انتظار بمیدان عمل حاضرشده و از قوه بفعل می آورند.

ترقیات و عمران جهان مرهون خدمات و عملیات رجال صادق و مردانه ایست که در میدان عمل خسته نشده و باعزم فولادین اراده و آمال خود شانرا انجام داده اند.

در ممالك و نقاطیکه نور سعادت تابیده و باوج ترقیات رسیده اند و قتا که انسان دقت میکند میداند که فقط آمال واراداتیست که بوسیلهٔ مردان کار بفوریت عملی شده و ازراه رفته برنگشته و خللی در عزم شان رونداده است.

معهذا اگرچیزی‌عوامل واسباب دیگری هم درپیشرفت آن آمال و ترقیات کمك کرده است شکی نیست ولی اسباب کلیه آن‌همانا عزم و اراده و قوه فعالیت اشخاص شمرده میشود وبس.

دروطن عزیزقبلاً چندین چیزها ازقبیل مؤسسات، عمرانات وغیره تجویزمیشد حتی بنقشه کشی وشالودهٔ ابتدائی آن‌نیز آغاز میکردند وازقبیل مطالب‌اداری هم ازنقطهٔ نظرربط وضبط اساس‌نامه‌ها و پروگرام ها ترتیب می‌یافت ولی متاسفانه بعضی در راه خسته شده و عدهٔ پس از مرور اوقات قلبی سرد شده واز اعتبار ساقط میگردید.

نزدیك ترین مثالها برای این مقصد جاده های مختلفه سمت مشرق و شمالی مملکت نهر های قندهار و شمالی نظامنامه هاو غیره را اگر بیاوریم بیمورد نخواهد بود!!

بعقیدهٔ ما آنمملکت خوبتر میتواند از صرف پول ووقت ومساعی خود بیشتر استفاده میکند که اول لزومیت شی، -پس قوه کار کردن، موازنهٔ مالی خودرا تدقیق‌کرده، بعد همه این مطالب را دریك پلهٔ میزان و عزم وانهماك خودرا صرف در پلهٔ دوم سنجیده وبکار آغاز کند البته در نتیجه حتماً استفاده و کامیابی حاصل خواهد شد.

لهذا باید اذعان نمود که ما در گذشته بهر کاری که آغاز کرده بودیم اندازهٔ خسارات ما بمراتب ازفایده بیشتر بوده است یعنی امروز نمیتوانیم بشماریم از چند عدد آن کار هاوموسسات سابقه استفاده کرده و برای ما مفید ثابت شده خواهد بود؟

شاه کار آگاه و تاجدار دانای ما اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی یکی از تدابیر بلند و حکیمانه را که از بدو جلوس شاهانهٔ خویش نسبت بمملکت افغانستان مرعی داشته و نگذاشتند ملت افغان دوباره مورد آن خسارات کمرشکن واقع گردد ؛ یعنی درهر قدمی لزوم کار ، سرمایهٔ ملی و مساعدت وقت را سنجیده و باجرا و عملی ساختن آن شی که عزم قوی و همت مردانهٔ ذات همایونش کافی بوده و معروض یقین خاص و عام است اقدامات فرموده اند .

تعداد موسسات و کارنامه های درخشندهٔ این شهریار بلند همت خیلی زیاد و ما درنگارشات گذشته از هرکدام آنها ذکری کرده وبتقدیر مساعی وطن خواهانهٔ این رادمرد بزرگ افغانستان اظهار شکریه واحساسات قدرشناسانه نموده ایم ولی ازانجمله کارهای برجستهٔ ذات همایونی که بیشتر علاقه بافتخارات ملت افغانستان دارد تعمیر و تجدید بنای شهر تاریخی بالاحصارکابل است.

کارکنان مجلهٔ کابل در شمارهٔ سال دوم خود ذکری از موقعیت و مسایل تاریخی بالاحصار کرده و کیفیت خرابی آن را شرح داده بودضمناً از آغاز کارآن که در عصر همایون اعلیحضرت تاجدارباجودمحمدنادرشاه غازی دربرج سال جاری ۱۳۱۲ شده ونخستین سنگ گذاشتن تعمیر مکتب وکارتسطیح میدان مذکور بدست حقیرست ذات همایونی صورت یافته بود نیزتذکری نموده بودیم.

اینك باکمال ابتهاج و مسرت می بینیم در مرور این اوقات قلیل یعنی مدت ۵ ماه خرابه زار بالاحصار تسطیح و نهر آب قدیم آن جاری شده شوسه های آن تعمیر و باغ قشنگی دارای گلهای زیبا و اشجار هرقم درانجا احداث یافته وعمارت بزرگ مکتب حربیه بصورت نیمکاره رسیده است گویا در ظرف ۵ ماه خرابه زار بالاحصار گلستان شد ! هموطنان شهری ما که فعلاً بهتر ازان محل تفریحی در شهر ندارند هر روزه بمقصد تفریح و گردش درانجا رفته واین کارنامهٔ حیرت انگیز عصر همایون نادرشاهی را با نهایت مسرت و تقدیر تماشا میکنند مخصوصاً آن طبقهٔ معمریکه آبادی سابق بالاحصار را ملاحظه کرده و سپس این نقطهٔ تاریخی و زیبا مقابل نظرشان احراق و خراب گردیده بود امروز ازتجدید تعمیر آن بی اندازه مسرت و افتخار داشته بی اختیارانه هر دم مترنم بدعای مزید اقبال و شوکت این تاجدار باعزم و پادشاه وطن پرور خود میشوند .

ما ازین اقدام بزرگ اعلیحضرت غازی نیز بنوبهٔ خود عرض شکریه و امتنان نموده با اهالی وطن عزیز بشارت داده میگویم بالاحصار تاریخی بالاحصار زیبا بالاحصاریکه اسم و شهرت آن در تاریخ قدیم کابل خیلی برجسته است اینك بنیروی بازوی توانای یکی ازفرزندان رشیدوطن اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی دوباره تعمیر و آباد شد .

جشن سال پنجم نجات وطن

بمناسبت جشن پنجمین سال جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت غازی ونجات وطن عزیز هیئت انجمن ادبی کابل تهانی و تبریکات خالصانه را بحضور قائد نجات بخشای افغا نستان وزنده کننده نام وشئون افغانیان اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی تقدیم داشته ، دوام عمر و اقبال همایونی را از خداوند متعال تمنا می‌نماید .

امسال که سال پنجم جلوس شاهانه ونجات وطن عزیز مابوده وبعون خداوند مهربان و به نیروی بازوی فرزند بزرگ افغانستان اعلیحضرت ها یونی و طن عزیز دارای امن و اسایش و اهالی آسوده ومرفه الحال گردیده اند ، جشن امساله نیز بیشتر شکوه ورونق داشته است ! چه دیگر سالها جشن نجات وطن یکشب وازطرف دایرهٔ رسمی جشن موردتوجه وتزئینات واقع میشد ولی امثال اهالی قدرشناس کابل بازارها وشهررا دوشبانه روز بانهایت تجلیلات چراغانی کرده وبانواع زینت ها آراسته بودند ، امسال گرم جوشی و استقبال خیلی مجلل و روشنی ، اهالی باین جشن بزرگ نمودند ، چه این جشن یاد گار آنروز خوشی است که یکطرف و طن عزیز از پنجهٔ اشرار شقی نجات یافته ومالك حیات نوینی میشود ، دیگر سو ازعزیز ترین و بهترین فرزندان افغا نستان بالاستحقاق از طرف ملت قدر شناس افغانستان بزمامداری کشور مامنتخب شده وباریکهٔ شاهی جلوس میفرماید !

قیمت این جشن البته دردل اهالی ستمدیده وطن ما که ازان روزها تیره وتاریك نجات یافته وباز امروز مشمول سعادت ونیکبختی گردیده اند خیلی عزیز وبایستی باین تجلیلات واحترام ازان پذیرائی واستقبال نمایند ! انعقاد رسمی وافتتاح این جشن مسعودساعت (۹) روز دوشنبه ۲۳ میزان ۱۳۱۲ بود که ماعیناً بواسطهٔ بسته شدن مجله دران روز نتوانستیم تمام مجاری را شرح داده و درج مجله کنیم و لی یاد داشت های که از جریا نات آنروز رسمی بدست داشتیم اینك بقارئین مجله توضیح مینمائیم .

در ساعت ۹ روز مذکور که قبلاً قصر دلکشا معین شده بود کابینهٔ دولت، کور دیپلومات صاحب منصبان بزرگ عسکری ، رؤسای اداره جات ، مدیران دوایر، هیئت های محترم شورای

ملی ، اعیان،جمعیت العلما ، انجمن ادبی ، ار باب جرائد و مجلات مرکز ، روسای ادارات صحیه عموماً برای عرض تبریك حاضر شده بودند .

سپس حضور اعلیحضرت‌غازی درقصر دلکشا تشریف آورده وجشن سال پنجم را بنطق همایونی افتتاح فرمودند که سواد آن عیناً قرار آتیست .

سواد نطق ذات شاهانه

بنام نامی خداوند متعال و بتذکار خدمات جانبازانهٔ بها دران قوم و عسکر شجاع افغانستان جشن سال پنجم « نجات وطن » را افتتاح مینمایم !

خدای عز وجل را امروز شکر گذارم که ملت عزیزم در جشن سال پنجم نجات وطن اشتراك ورزیده و درین چهار سال وطن خود را مأمون ، آرام ، آسوده یافته اتحاد ، برادری موافقت فکرو عمل بین عموم اقوام افغانستان جاری و برقرار میباشد .

عزیزان من !

سانحهٔ مدهش و ننگین شورش گذشته یااستیلای اشرار و جهال بطوریکه جانهای افراد این ملت را بخون غلطانده و اتلاف نفوس واقع کرد ، شدیدتر ازان تلفات مالی بود که ملت و دولت را عموماً دوچار فقرو بحران ساخته و نام نامی این قوم شجیع را ضربهٔ مدهش رسانده بود .

این خادم قوم‌باهیئت دولت ومعاونت ملت عزیز و عساکر غیورم در مرور این چهار سال علاوه به موضوع انتظام امنیت وطن عزیز خویش مسبب اصلاح امور اقتصادیات دولت وملت را در نظر گرفته وبآن صرف مساعی کرده شده‌است چنانچه امروز راپوت هائیکه‌ازمنابع مالیاتی دولت بنظر میرسد وهم اطلاعاتیکه ازوضع زندگانی ملت‌خود حاصل کرده‌ایم ، الحمدلله درسر تاسر افغانستان امور اقتصادی مارونق ونظام خوبی پیدا کرده وملت عزیزم ازهر جهتی آسوده وآرام است .

زعمای مملکت ، برجسته‌گان ، اهل‌هوش وفکرهمه البته‌این‌نکته را فهمیده‌اند که اصلاح این‌همه خرابی‌وبربادی ، تجدیدراحت وسعادت ملت‌درین مدت قلیل‌صرف بواسطهٔ اتحاد واتفاق عمومی اقوام افغانستان ونظربه‌محبت واعتماد آنهانسبت باین خادم وطن بوده است ، چه‌این نکته

محقق است که میگویند : « دولت همه از اتفاق خیزد ، بی دولتی از نفاق خیزد» اتحاد و موافقت نظر دولت و ملت افغانستان درین چهار سال نه تنها امور اقتصادی و امنیت عمومی مملکت را اصلاح نمود ، بلکه افغانستان در سایهٔ صداقت و مجهودات خدام خود درین مدت قلیل از امور مهمهٔ مدنی، عرفانی و غیره هم استفاده های مهمی کرده است که تفصیل هر کدام آن را اهالی وطن عزیز میدانند وهمان لکهٔ را که باثر انقلاب برای ملت شجاع افغانستان وارد شده بود کامل برطرف نمودند .

بهر حال انعقاد جشن نجات در هر سالی بوطن و جمع شدن ماو شما عزیزان برای اظهار مسرتیست که ملت افغانستان ازان نفاق و خونریزی مدهش داخلی نجات یافته ولی این خادم قوم باید نکتهٔ را بعموم هموطنان عزیز خود متذکر شده وهمه را ملتفت ساخته بگویم : آنهمه بدبختی و خونریزی چرا در وطن ما پیدا شد ؟ و ملت جوانمرد افغانستان از چه علتی بآن روز سیا نشسته و سر تا سر مملکت تعزیه دار گردیده بود ؟

البته جواب این مسئله واضح است ، هر کس میداند که لزوم تشریح آن را نمی بینم .

امروز امید میکنم کافهٔ افراد افغانستان اعم از هر صنف و هر طبقه که باشند باید این نکته را در نظر گرفته و بدانند ، تازمانیکه اتحاد ویگانگی بین دولت وملت موجود است ، انشاء الله بهیچ وجه فتور وخرابی بحال وطن واقع نخواهد شد وبالعکس اگر خدانا خواسته غبار بدبختی صفای نیت این دوطرف را مکدر ساخت، البته بطوریکه یکبار تجربه اندوختیم باید منتظر هر گونه آفات مدهش تر وننگین تری بوده باشیم (خدانگاه کند) وطن شما از تمام فرزندان خود : مأمورین، عسکر ورعایا انتظار دارد که برای ترقی و تعالی وآبادانی او ابراز سعی و کوشش نمائید واز ترقیات دنیای متمدن آنچه بحالت مادی و معنوی ملت مفید و موافق باشد تقلید و از آنچه موجب پریشانی و بدبختی ممالك مدنیه گردیده و مخالف اساس دین منیف اسلامی است احتراز کنید باینصورت بدیهی است مقاصد بلند تمدن را با تهذیب و تربیهٔ اخلاق کسب توانید نمود .

لهذا منظور و مکنون من همواره آرامی و خوشبختی ملت عزیز افغانستان است و مخصوصاً پیشرفت این آمال و نظریات خود را در سایهٔ اتحاد قوم وموافقت نظر دولت و ملت میدانم پس از خدای توانا برای خود و کافهٔ افراد این جامعه توفیق میخواهم که بهمین صورت یکرنگی واتحاد ومحبتی که تاحال بین ما وهیئت دولت و ملت ماموجود بوده و بواسطهٔ این محبت و یگانگی تاحال یکعده خرابیهای وطن خود را موفق باصلاح شده‌ایم ، آینده هم توفیقات حضرت الهی را شامل حال خود خواستاریم تا آن آرزو های بلندیرا که برای سعادت جامعه و وطن خود داریم بحصول آن موفق شویم .

در آخر میگویم : همیشه بادعزت و اتحاد ملت ما ، مترقی باد افغانستان .

بعد از طرف هیئت کور دیپلومات شیخ السفرا ، ع ، ج ، آقای ستارک سفیر کبیر شوروی نطق آتی را بحضور ملوکانه ایراد نمودند :

* * *

نطق تبریکیه شیخ السفرا

اعلیحضرتا !

افتخار دارم که امروز تبریکات صمیمانهٔ خود وهم قطاران محترم را به نسبت جشن باشکوه نجات وطن وتخت نشینی آن اعلیحضرت بملت افغانستان وحضور اعلیحضرت شما تقدیم نمایم ، درین روز عید آرزو های بسیار صمیمی خود را برای پیشرفت ملت افغانستان در راه استحکام وترقیات مادی ومعنوی آن ، باعلیحضرت شما وملت افغانستان اظهار می‌نمایم .

درخاتمه اجازه می‌خواهم مجدداً آرزو های پرحرارت خود را به نسبت صحت وجوداعلیحضرت که مساعی شاهانهٔ شان را برای اجرا آت درخشان و سعادت ملت افغانستان ابراز میدارند ، ارائه کنم .

بعد از سمع نطق شیخ السفرا ذات اعلیحضرت همایونی جواباً نطق آتی را ابراز فرمودند :

* * *

نطق جوابیه ذات شاهانه

جناب شیخ السفرا !

از تبریکات و احساسات شما و هم قطاران محترم شما ممنون شدیم و قلباً آرزو ـ داریم که روابط حسنه و علایق صمیمانه که خوش بختانه بین افغانستان و دول دوست اوبر قرار است، روز افزون و در منتهای ترقی باشد .

ماهم مقابلتاً احساسات وآرزو های خویش را برای صحت مندی وسعادت شما وهم قطاران شما اظهار می‌نمائیم .

بعد از اختتام این جوابیهٔ شیخ السفرا عالیقدر جلالتمآب آقای عبدالاحد خان رئیس شورای ملی معروضهٔ اخلاص فریضهٔ تبریکیهٔ آتیه را از طرف وکلای ملت بحضور اعلیحضرت معظم غازی قرائت نمود :

* * *

عین معروضه ملت بحضور اعلیحضرت

استقلال ونجات بخشای مملکت

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلیحضرت پادشاه محبوب ما !

بتقریب این جشن مسعودیکه یادگار مجاهدات وطن خواهانهٔ اعلیحضرت شما درموقع نجات وطن است و بشرف آن روز تاریخی که بهمه مصائب و بد بختی های این محیط خاتمه داده شده بهترین و صمیمانه ترین احساسات شکران و قدر دانی خود را به پیش گاه ملوکانه معروض و مراتب تبریکات و تهانی خالصانه را به تقدیم میرسانیم :

اعلیحضرتا !

مجاهدات و خدمات تاریخی اعلیضرت شما در هر دوره مخصوصاً در مرحلهٔ نجات وطن همان ایام تاریکی که از وخامت سوء اداره و تشخص پسندی حکومت سابقه سرتا سر مملکت را اثرات وحشت انقلاب خونین احاطه کرده بود، از آن خاطره های روشنی است که ابدالدهر برصفحهٔ تاریخی افغانستان مرتسم خواهد ماند و نسلهای آیندهٔ ملت هم آنرا فراموش نخواهند کرد .

اعلیحضرتا !

ملت قدر شناس شمازحمات شباروزی اعلیحضرت شمارادرراه ترقی وآبادی مملکت وامنیت و آسایش عامه بنگاه قدردانی می بیند واعلیحضرت شمازحیث ابراز خدمات بزرگ وقیمتی بمملکت وتربیهٔ روحی واخلاق ملت ، حساس ترین نقطهٔرا درقلب ملت باعاطفهٔ خود تصاحب نموده اید ،

اعلیحضرتا !

ماوجود مبارك شمارا ازمواهب بزرگ حضرت الهی دانسته ازخدمات قابل قدراعلیحضرت شما وخاندان نجیب شما خصوص والاحضرت صدر اعظم صاحب که به تحت اوامر وهدایات ملوکانه برای این آب وخاك ابراز فرموده اندو میفرمایند قلباً اظهار امتنان می نمائیم وبحضور مبارك شما یقین واطمینان میدهیم که این فرما یشها ونصایح سودمند شما یگانه مربی ومعلم اخلاق ومدنی خودرا سر مشق اعمال خود قرار داده ، برای اجرای فرما یشها و تحصیل رضای ملوکانه دقیقهٔ را فرو گذار نخواهیم کرد .

درخاتمه ازخدای متعال سلا متی وجود مبارك وطول حیات اعلیحضرت همایو نی را استدعا نموده بهترین وخالصانه ترین احسا سات خودرا بهحضور همایونی هدیه می نمائیم « زنده باد اعلیحضرت نجات بخشای ما » .　　(غریو دعا گوئی عمومی)

ذات همایونی در آخر معروضات شورا از احساسات ملت صادق خود اظهار شکریه فرموده وافکار صمیمانه ونیات مقدس ملوکانه را که حقیقتاً همواره برای سعادت و خوشبختی این جامعه عملی فرموده انداظهار وبایراد کلمات خیلی برجسته وحکیمانه عموم سامعین را متأثر ومستفید گردانیدند کذا از زحمات و خدمات هیئت محترم دولت نیز اظهار خور سندی و رضائیت فرموده ومجلس خاتمه یافت .

p. 501

ورود معاریف هند

شاعر شهیر وفیلسوف نامدار عالم اسلام علامه داکتر سر محمد اقبال صاحب و جناب داکتر سر راس مسعود حمید صاحب رئیس مسلم یونیورستی علیگده و پروفیسر هادی حسن صاحب معلم ادبیات فارسی وآقای غلام رسول خان بیرستر (معلم سابق مکتب حبیبیه کابل) بروز ۲۹ میزان از طریق پشاور و جلال آباد وارد کابل شده از طرف معززین و فضلای کابل بانهایت صمیمت پذیرائی شده میروند .

این مهمانان محترم بعد چند روزه توقف کابل دوباره معاودت بهند خواهندفرمود .

ما قدوم این فضلای نامور کشور هند را در خاك وطن عزیز خیلی مسعود دانسته و امید واریم روابط حسنه علمی و ادبی ما و هند بیشتر از پیشتر قایم شود

KT